

"به نون تشوری انقلابی، جنبش"
"انقلابی نیز نمیتواند وجود"
"داشته باشد."
و.ای. لنین

Al

۱۹ بهمن

تئوریک

گروه

احمدزاده - پویان - مفتاحی
پیشاهنگ جنبش مسلحانه ایران

■ تحلیلی از تکوین و تکامل گروه
■ زندگی نامه ۹ انقلابی شهید از گروه

شماره ۷ تیرماه ۱۳۵۵ بهای معادل ۱۲۰ ریال

No.7

June 1976 Price DM4.50 \$1.70 £0.80

OK

فهرست

۱	تحلیلی از تکوین و تکامل گروه پیشاهنگ احمدزاده - پویان - مفتاحی
۱	اول : پیش از تشکیل هسته
۴	دوم : تشکیل گروه و خصوصیات عمده آن
۵	خصوصیات گروه در دوره اول
۱۰	گسترش گروه در دوره اول
۱۱	خصوصیات گروه در دوره دوم، از اواخر سال ۴۸ تا تشکیل ج.ف.ج
۱۵	گسترش سازمانی گروه در دوره دوم
۱۶	تدارک مبارزه مسلحانه و عملیات گروه
۲۰	برخورد با پلیس و بازداشتها
۲۲	تماس با گروهها و جریانهای مخفی دیگر
۲۶	جمع بندی ویژگیهای عمده گروه
۲۹	درباره مقاله " ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقاء "
۳۲	درباره مقاله " مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک "
۴۴	زندگی نامه و انقلابی شهید از گروه احمدزاده - پویان - مفتاحی
۴۵	رفیق مسعود احمدزاده
۵۱	رفیق امیر پرویز پویان
۵۵	رفیق عباس مفتاحی
۵۹	رفیق حسن نوروزی
۶۹	رفیق مهرنوش ابراهیمی
۷۲	رفیق عباس حمشیدی رودباری
۷۷	رفیق احمد زیبیرم
۸۵	رفیق بهروز دهقانی
۹۵	رفیق علیرضا نابدل
	عکس رفقا : سعید احمدزاده ، حواد سلاحي ، صمد بهرنگی ، اسداله مفتاحی ، حمید توکلی ، شاهرخ هدایتی ، غلامرضا گلوی ، حاجیان سه پله ، محمد سوالونی ، سعید آریان و بهمن آژنسک
۹۸	

توضیح

۱- تاریخچه گروه احمدزاده ، پویان ، مفتاحی ، همراه تاریخچه گروه جزئی ، ظریفی تحت عنوان " تاریخچه گروههای تشکیل دهنده چریکهای فدائی خلق یکجا ، در ایران ، تنظیم گردیده بود که قسمت اول آن در رابطه با شهدات ۷ انقلابی از گروه جزئی - ظریفی در فروردین سال ۵۴ ، در شماره چهارم " ۱۹ بهمن - تئوریک " تحت نام " تکوین و تکامل گروه پیشتاز جزئی - ظریف " منتشر گردید . اینک همانطوریکه در چاپ دوم شماره ۴ " ۱۹ بهمن تئوریک " وعده دادیم مبادرت با انتشار تاریخچه گروه پیشاهنگ احمدزاده - پویان - مفتاحی می نمائیم . در باره این تاریخچه نکات زیر قابل یادآوری است :

در مقدمه تاریخچه گروه جزئی - ظریفی آمده است : " سازمان چریکهای فدائی خلق از رشد و پیوند دو جریان و یا دو گروه ، که تا قبل از وحدت در فروردین ماه ۵۰ مستقل از هم عمل میکردند ، بوجود آمد " این دو گروه عبارت بودند از گروه پیشتاز جزئی - ظریفی و گروه پیشاهنگ احمدزاده - پویان - مفتاحی که قبل از ادغام هر کدام مراحل تکاملی پر فراز و نشیبی را پشت سر گذاشته و از اواسط سال ۴۹ تا فروردین ۵۰ طی یکسری همکاریهای عملی در مبارزه و تبادل نظرهای تئوریک ، سازمان چریکهای فدائی خلق را بوجود آوردند .

ضمناً در همین مقدمه که در عین حال مشمول تاریخچه گروه دوم نیز میگردد چنین آمده است : " قبل از ورود به مطلب باید نکاتی را که در تنظیم این تاریخچه مراعات شده یاد آور شویم : اولاً - این تاریخچه نمیتواند کامل باشد زیرا به همه رفقای که در جریان ایجاد و رشد این گروهها شرکت داشته اند دسترسی نداشته ایم بنابراین لازم است رفقای که اطلاعات قطعی و کاملتری از رویدادها و مسائلی که در اینجا مطرح شده دارند در تکمیل کردن این تاریخچه همکاری کنند . ثانیاً - در اینجا تنها مطالبی ذکر شده که در مراحل مختلف در اختیار پلیس قرار گرفته و علنی شده است . بنابراین احتمال دارد کسسه از جریانها و فعالیتهایی ذکر نشده باشد . ثالثاً - از شرح مفصل طرز فکر ، مشی و تحولات برنامه ای این جریان خودداری شده و فقط تا اندازه ای که شمای کلی

این گروه را مشخص کند بآن پرداخته ایم * .

۲- در قسمت زندگینامه ها ، شرح زندگی و مبارزات افتخار آمیز رفقا ، مسعود احمدزاده ، امیر پرویز پویان و عباس مفتاحی ، اعضای هسته مرکزی گروه و همچنین عده ای از رفقای که در تشکیل شاخه های تهران ، تبریز ، مشهد و مازندران گروه نقش برجسته ای داشته اند ، آورده شده است . متأسفانه بعلت کسب اطلاعات آوردن زندگینامه تمام کسانی که در تکوین و تکامل گروه نقش موثری داشته اند میسر نشده است .

زندگینامه چهار رفیق شهید ، رفقا بهروز دهقانی ، احمد زبیرم ، حسن نوروزی و عباس جغتیدی رودباری که قبلاً توسط سازمان چریکهای فدائی خلق تنظیم گردیده و منتشر شده ، عیناً تجدید چاپ می شود . زندگینامه رفقا ، مسعود احمدزاده ، پویان ، عباس مفتاحی ، مهرانوش ابراهیمی و علیرضا نابدل بر اساس اسناد موجود جنبش ، توسط " ۱۹ بهمن " تنظیم گردیده است . در ضمن کوشش شد تا آنجا که مقدور است عکس اعضای شهید گروه را چاپ نمائیم .

بدیهی است شرح زندگی سراسر مبارزه این رفقا و روشن کردن تمام زوایا و تاریخ و روشنهای آن مستلزم جمع آوری اطلاعات بیشتر ، از همه کسانی است که پنحوی میتوانند گوشه ای از زندگی مبارزاتی و خصوصیات انقلابی این رفقا را روشن نمائند .

۱۹ بهمن

خرداد - ۱۳۵۵

تحلیلی از تکوین و تکامل گروه

در این فصل از تاریخچه گروههای تشکیل دهنده چریکهای فدائی خلق زمینه های رشد و مراحل تکامل و خصوصیات عمده گروهی مورد بررسی قرار گرفته است که در ایجاب ج - ف - ح در سال ۱۳۵۰ نقش عمده داشته است . تذکراتی که در آغاز این تاریخچه ذکر شد در اینجا نیز صادق است بخصوص روی این نکته تاکید می کنیم که بدلیل نداشتن دسترسی به کلیه رفاثیکه می توانند در تدوین این تاریخچه صاحب نظر باشند این نوشته خالی از نارسائی نخواهد بود . وظیفه این رفقا ایجاب می کند که در تکمیل و اصلاح این تاریخچه کوشش نمایند .

اول - پیش از تشکیل هسته

یکدوره از جنبش رهایی بخش که در سال ۳۹ آغاز شده بود در سال ۴۲ فروکش کرد . این دوره از مبارزه که خصلت ضد امپریالیستی و ضد استبدادی داشت بطور عمده تحت رهبری جبهه ملی دوم قرار داشت . جبهه ملی مشخص ترین سازمان پیشآهنگ بورژوازی ملی ایران در یک دوره تاریخی بود . این جبهه زیر رهبری مصدق به پیروزیهای نائل آمده و در میان مردم بخصوص در قشرهای خرده بورژوازی از حیثیت سیاسی برخوردار بود . معذالک جبهه ملی دوم در شرایطی که بورژوازی ملی موقعیت اقتصادی و اجتماعی خود را بسوی بورژوازی کمیرا دور از دست میداد ، دست به تلاشی نومیدانه زد . جبهه ملی دوم کارآئی مبارزاتی و صلاحیت رهبری جنبش رهایی بخش را از دست داده بود . رهبری این جبهه سخت دچار محافظه کاری و تسلیم طلبی شده بود . به همین دلیل سرانجام این جبهه به انشعاب کشیده شد چند حزب ، جمعیت و جریان که بطور رسمی و یسا

* رجوع شود به مقدمه همین کتاب .

غیر رسمی بآن وابسته بودند بعنوان يك جناح چپ در برابر اکثریت رهبری قرار گرفتند . نهضت آزادی عمده ترین جریان جناح چپ جبهه ملی بشمار میرفت . در مشهد جبهه ملی دوم طی این دوره ، فعالیت چشمگیری داشت . احزاب و جمعیت های وابسته به جبهه ملی اغلب در مشهد تعالیات مشخص مذهبی داشتند . در مشهد نیز مانند تهران جبهه ملی دوم در میان بازاریان ، کسبه ، دانشجویان و دانش آموزان نفوذ داشت . در این دوره دانش آموزان سال های آخر دبیرستان دوشا دوش دانشجویان از خود شور مبارزاتی نشان می دادند . در مشهد محفل های مذهبی جدا ، و گاه در کنار جبهه ملی فعالیت می کردند . برای نمونه طاهر احمدزاده ، از اعضای قدیمی جبهه ملی و مسئول کمیته جبهه ملی دوم در مشهد ، در عین حال با محمد تقی شریعتی در کانون نشر حقایق اسلامی همکاری میکرد . علاوه بر این انجمن اسلامی دانش آموزان که با انجمن اسلامی دانشجویان و مهندسان رابطه داشت در مشهد زمینه مساعدی برای فعالیت داشت . این انجمنها زیر رهبری نهضت آزادی قرار داشتند .

امیر پرویز پویان ، مسعود احمدزاده و چند تن از رفقای آنها که بعدها در تشکیل گروه شرکت کردند در این سالها دوره دوم متوسطه را می گذراندند ، و در چنین شرایطی به مبارزه روی آوردند . پس از شکست جبهه ملی دوم نیز رابطه فکری پویان ، مسعود احمدزاده و رفقای شان با طاهر احمدزاده که دیگر کرایش مشخص نهضت آزادی داشت ادامه یافت .

در سال ۴۲ پویان سال چهارم متوسطه را میگذراند . در این موقع هموارات عقب نشینی جبهه ملی ، روحانیت زیر رهبری خمینی بیش از پیش در مقابل رژیم قرار میگرفت . پویان با همکاری عده ای از دوستانش يك محفل مذهبی - سیاسی تشکیل داده بودند . این محفل که روابطی نیمه علنی داشت در سال ۴۲ مورد تعقیب پلیس قرار گرفت . پویان و یکی دوشن از همکارانش بازداشت شدند . پویان پس از یک هفته بقید التزام آزاد شد و بالاخره این پرونده در سال ۴۵ با دو ماه و نیم محکومیت بسته شد . سید احمدی در این محفل با پویان همکاری داشت .

پویان پس از لورفتن محفل از مشهد به تهران آمد و سال ۴۴ دوباره به

مشهد بازگشت . او دوره متوسطه را در سال ۴۴ در مشهد تمام کرد و بانیسز همان سال وارد دانشگاه ادبیات رشته علوم اجتماعی دانشگاه تهران شد . در همین

سال مسعود احمدزاده به تهران آمده و در رشته ریاضی دانشگاه علوم نام نویسی میکند . در این موقع پویان و احمدزاده افکار صدقی و مذهبی داشتند . زندگی دانشجویی ، برخورد با جریان های فکری و مبارزاتی مختلف به تدریج در نحوه تفکر پویان و احمدزاده اثر گذاشت . در این تحول فکری پویان بر رفقایش تقدم داشت .

عباس مفتاحی در ساری بزرگ شده و همانجا دوره متوسطه را به پایان رساند . مفتاحی در ساری با افکار مارکسیستی آشنا شد . او در سال های ۴۱ و ۴۲ با صفائی فراهانی که معلم هنرستان صنعتی ساری بود آشنا شده بین آنها روابط دوستانه ای برقرار شده بود . مفتاحی در پاییز سال ۴۲ به دانشگاه فنی تهران وارد شد . در این هنگام هنوز سازمان دانشجویان جبهه ملی فعالیت داشت . و در عین حال با فروکش کردن فعالیت های سیاسی در این سال فعالیت های صنفی روبه گسترش نهاد . مهمترین مساله صنفی در این سالها مساله شهریه بود که در سال ۴۲ برای اولین بار گرفته می شد . در این موقع عباس هنوز بقایایسی از افکار مذهبی سنتی را حفظ کرده بود . او به مارکسیسم کرایش داشت ولی هنوز نماز می خواند .

مفتاحی پیش از آنکه با هم دانشگاه ای های خود بچونند با دانشجویان پلی تکنیک تهران می جوشید . در سال های ۴۲ تا ۴۶ مفتاحی با عده ای از فعالین پلی تکنیک رابطه داشت و از طریق همین رابطه نشریات سازمان دانشجویان و انتشارات قسمت اول گروه يك* بدست مفتاحی می رسید و او علاوه بر صفائی فراهانی با سیف دلیل صفائی ، کیانزاد و حسن پور دوستی و تبادل فکر داشت . در سال تحصیلی ۴۴-۴۳ در زندگی مفتاحی دگرگونی ظاهر شد ، برای او دیگر مهندس شدن هدف نبود . او سیگار را ترک کرد و به کوهنوردی روی آورد . اغلب برنامه های خصوصی کوهنوردی در حنکلهای شمال اجرا می کرد . در این هنگام است که مفتاحی با کاظم سلاخی رفیق میشود . کاظم سلاخی هنگامیکه وارد دانشگاه فنی شد ، افکار مارکسیستی داشت . او از نظر خصلت های توده ای بر

* منظور بخش علنی از گروه حزبی - طریقی است که در مبارزات دانشجویی آن زمان نقش عمده ای داشت . (۱۹ بهمن)

دوستانش بوتری چشمگیری داشت . رابطه نزدیک عباس مفتاحی با کاظم سلاخی تا تشکیل گروه در اواخر سال ۴۶ ادامه یافت .

در سال ۴۴ عباس مفتاحی توسطه علی طلوع هاشمی با پویان و احمدزاده آشنا شد . علی طلوع از دوستان هم مدرسه ای امیر و مسعود در مشهد بود و در جریانهای سیاسی - مذهبی با آنها همکاری داشت . او در سال ۴۲ وارد دانشکده فنی شده و با عباس مفتاحی هم‌دوره بود . در فاصله سالهای ۴۴-۴۲ طلوع هاشمی به مارکسیسم روی آورده بود .

پویان در سال ۴۵ مارکسیست شد . مسعود احمدزاده تا سال ۴۶ هنوز بقایای افکار قبلی خود را حفظ کرده بود . پویان ، احمدزاده و رفقاییش در تماس با جریانهای سیاسی دانشجویی و از راه مطالعه آثار فلسفی و انقلابی به مارکسیسم روی آوردند . مطالعه منظم مارکسیسم از منتهای خارجی شروع شد . در سال ۴۶ که رادیویکن آثار مائوتسه دون را پخش میکرد این آثار نوشته و مطالعه می شد .

در سالهای ۴۵ و ۴۶ فعالیت‌های صنفی نضج گرفت و در این فعالیتها دانشکده فنی و پلی تکنیک تهران نقش عمده داشتند . در اواخر سال در جریان فوت تختی مبارزات صنفی و فعالیت‌های پراکنده سیاسی دانشجویان تبدیل به امواج آشکاری شد . این حرکات سیاسی و صنفی کسانی را که از مدتی پیش به مطالعه علمی و سیاسی روی آورده بودند به سوی تشکیل یک گروه مخفی هدایت کرد . در این موقع پویان ، احمدزاده و چند تن از رفقایشان بزیان خارجی آشنا شده و دست به ترجمه مقالات و آثار سیاسی و اجتماعی خارجی می زدند .

دوم - تشکیل گروه و خصوصیات عمده آن

در اواخر سال ۴۶ رفقا پویان ، احمدزاده و عباس مفتاحی تصمیم گرفتند که هسته مرکزی یک گروه مخفی را بوجود آورند . جریانهای مخفی و علنی سیاسی - صنفی در محیط دانشجویی ، گرایشهای مارکسیستی در محافل روشنفکران و مطالعه مارکسیسم - لنینیسم توسط این رفقا عوامل عمده ای بود که ضرورت تشکیل

گروه را بعین آورد .

از همان نخست چند تن در تهران با هسته سه نفری همکاری داشتند . در اوائل سال ۴۷ پویان و احمدزاده از میان رفقای خود در مشهد شاخه گروه را ایجاد کردند . چند ماه بعد شاخه گروه در تبریز بوجود آمد . طی سالهای ۴۷ و ۴۸ گروه رشد کرد . در اواخر سال ۴۸ گروه در مقابل مسائل مهمی در زمینه مشی خود قرار گرفت و در گزینی مهمی بدنبال آن در گروه ایجاد شد . به همین دلیل زندگی گروه را در دوره بررسی خواهیم کرد . دوره اول از تاسیس گروه ، یعنی از اواخر سال ۴۶ تا آغاز تحولات فکری و سیاسی در گروه ، یعنی اواخر سال ۴۸ ، دوره دوم از رسیدن بمبارزه مسلحانه ، یعنی اوائل سال ۴۹ ، تا فروردین ۵۰ ، یعنی تشکیل چریکهای فدائی خلق .

خصوصیات گروه در دوره اول

احمدزاده در " مبارزه مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک " (که ما آنرا برای اختصار م - م - ا - ت می نویسم) در باره تشکیل گروه می نویسد : " گروه ما بسا هدف عاجل آموزش مارکسیسم - لنینیسم و تحلیل شرایط اقتصادی و اجتماعی میهن ما تشکیل شده بود . " باین ترتیب اولین خصوصیت گروه گرایش به آموزش تئوریک مارکسیسم - لنینیسم و شناخت جامعه بود . این آغاز کار بسیاری از محفل های روشنفکرانه مارکسیست در کشور ما بوده است . با قرار دادن این هدف در مقابل گروه تجارب یکدهه جنبش کارگری مورد بی اعتنائی قرار گرفته است .

مبارزات گذشته ، نادرست بودن چنین برنامه ای را بطور مکرر اثبات کرده بود ولی رفقای مؤسس گروه و اعضای مؤثر آن این تجارب را در اختیار نداشتند . پس به ناچار در اینجا جریان از صفر شروع شد . رفقا با کمک گرفتن از مطالعات تئوریک خود صادقانه در صدد آغاز یک حرکت مثبت برآمدند و تئوریهای عام مارکسیسم نیز چنین آغازی را مجاز می شناخت . نتیجه این بود که گروه خصوصیات یک گسره سیاسی مخفی را بخود گرفت . آموزشهای مارکسیسم ، گام‌رسانی و رشد کمی در جهت رسیدن به حزب طبقه کارگر برنامه و محتوای گروه بود .

دومین خصلت گروه در این دوره گرایشهای طرفداری از چین است . حاذبه

تزه‌ای حزب کمونیست چین، زمینه‌های جدی واکنش نسبت به سیاست شوروی در ایران، نه تنها در مورد مسائل جهانی بلکه در زمینه ملی و برنامه، گروه را تحت تاثیر حدی چین قرار داد. در این دوره رسیدن به حزب طبقه کارگر هدف نهائی فعالیت گروهی بود. بسیج توده‌ها، تجهیز نیروهای انقلابی و بالاخره رهبری انقلاب از وظایف حزب طبقه کارگر بود. رسالت گروه کوشش در جهت رسیدن به حزب و رسالت حزب تدارک و رهبری انقلاب بود. کوشش گروه در جهت رسیدن به حزب در این دوره به ناچار محدود به کار درون گروهی، آموزش شوریه‌ساز انقلابی و کار سازمانی می‌شد. تحلیل شرایط اقتصادی و اجتماعی بخشی از وظایف آموزشی و کادرسازی گروه به شمار می‌رفت و اینها همه می‌بایست در خدمت حزب قرار گیرند.

سومین خصلت گروه حاکمیت حالت محفل در گروه بود. علیرغم تشکیل هسته مرکزی اغلب افراد در شاخه‌ها یکدیگر را می‌شناختند. برای عضوگیری ضوابط مشخصی وجود نداشت. در تعیین مسئولیتهای سازمانی و در عضوگیری بسته خصوصیات روشنفکرانه و تجربه تئوریک افراد پربها داده می‌شد. از پلیسی شناختی عینی وجود نداشت و درک صحیحی از اصول کار مخفی و سازماندهی متناسب با شرایط اختناق پلیسی در میان نبود. در شاخه‌های گروه اختلاف سطح حدی در اغلب مسائل به چشم می‌خورد.

چهارمین خصوصیت گروه بی‌اعتمادی آن به کار صنفی و بی‌توجهی به حرکات جمعی در محیط فعالیتش بود. باید باین مساله توجه داشت که يك گروه سیاسی مخفی الزاما به کار درون گروهی صرف محدود نمی‌ماند. بکار گرفتن تاکتیکهای مبارزاتی سیاسی و اقتصادی از جمله وظایف گروه‌های سیاسی مبارز بوده است. ولی گروه که در تهران، تبریز، مشهد در محیط دانشجویی رشد می‌کرد در صد سازماندهی و رهبری جریانهای عمومی صنفی و سیاسی برنیامد. فعالیت بیرون گروهی گروه در این دوره محدود به انتشار چند مقاله علنی و نیمه مخفی بود که توسط پویان نوشته شد. از جمله این مقالات باید از مقاله "خشمناک از امپریالیزم و ترسان از انقلاب"، "بازگشت به ناکجا آباد" و "بازگردیم" را نام برد. مقاله اول بصورت نیمه مخفی پخش شد و دوم مقاله اخیر در "فصلهای

سبز" با نام مستعار منتشر شد. هدف این مقاله‌ها مقابله با عده‌ای روشنفکران لیبرال و نحوه تفکر و عکس العمل ارتجاعی آنها نسبت به مبارزه و مقابله با امپریالیزم بود. آل احمد و همفکران او هدف حمله نویسنده بود.

مجموعه این خصوصیات به گروه سیمای يك گروه مخفی مارکسیست و با برنامه‌ای صرفا سیاسی و خصلتهای روشنفکرانه را می‌بخشد. واقعیت این است که کمبود تحارب مبارزاتی در این دوره از زندگی گروه نمودهای مختلفی پیدا میکند با همه اینها گروه از محفلهای روشنفکرانه سنتی با مرز مهمی جدا شده است. این مرز جوانی گروه و خصلتهای پرارزشی چون صداقت انقلابی و بی‌گیری آن است. گروه در آغاز حیات خود بود. پناه بردن به تئوری و محدود کردن مبارزه به شناخت، به مثابه پایان یک دوره مبارزه سیاسی و پفشانه خستگی و فرسودگی در اینجا وجود ندارد. گروه در حال رشد است نه در حال احتضار. به همین دلیل گروه هم از نظر کمی و هم از نظر کیفی رشد کرد و نه تنها به نارسائی‌های جدی خود بلکه به نارسائی‌های ضد انقلابی جریانها و گروه‌های سیاسی در سطح جنبش پی برده و به مبارزه با آن دست زد.

در سال ۴۸ در گروه کوششهایی در جهت تحلیل و شناخت مسائل اقتصادی و اجتماعی ایران آغاز شد. تحلیلهایی از شرایط اقتصادی و اجتماعی سیستان، ساری، رضائیه، کردستان، گیلان به عمل آمد. به مسائلی همچون مساله ملی در آذربایجان توجه شد. مجموعه این تحلیلهای در اواخر سال ۴۸ زمینه را برای رسیدن به يك تحلیل همه جانبه در باره رفرمهای انجام شده فراهم کرد و گروه به شناخت صحیحی از شرایط اقتصادی و اجتماعی ایران دست یافت.

در سال ۴۸ فعالیتهای عمومی در دانشگاهها و محافل دانشجویی گسترش یافت. گروه نمی‌توانست بیش از این در لاک خود بماند. شناخت عمیق تر مارکسیسم - لنینیسم ایجاب میکرد که گروه در محدوده "شناخت" نمانده و به عمل در جهت درکگون سازی و تسریع تحولات اجتماعی دست بزنند. علاوه بر حرکات جمعی (مثل حرکت دانشجویان در جریان انبوسرانی) جریانهای مخفی با گرایشهای مسلحانه ظاهر می‌شدند. همه چیز حکایت از ضرورت يسک حرکت میکرد. باین ترتیب زمینه برای تغییر ملی گروه فراهم گشت.

چه عواملی گروه را در گون ساخت؟ گرچه در صفحات قبل به برخی از عواملی که زمینه را برای تغییر مشی گروه آماده کرد اشاره کردیم معذالک لازم است در این جا این عوامل را جمع بندی کنیم .

الف) در فاصله سالهای ۴۷ و ۴۸ گروه به عنوان يك ارگانيسم با محیط زیست خود رابطه پیدا کرده و در سال ۴۸ حرکتی آگاهانه در جهت تحلیل شرایط اقتصادی و اجتماعی ایران از جانب گروه سازمان داده شد . نتیجه این برخورد زنده با واقعیت در فرمول نیمه فتودال - نیمه مستعمره برای تعیین نظام اجتماعی ایران بود . نتیجه این تحلیلها در " م . م . ا . ت " گنجانده شده است . نابودی شیوه فتودالی در تولید و از بین رفتن روابط فتودالی اساسا پذیرفته شد و رشد بورژوازی کمربور در مقابل تضعیفی سابقه بورژوازی ملی و امحای فتودالیسم مطرح شد .

این تحلیل ها تفاوت های چشمگیر شرایط اقتصادی - اجتماعی ایران را نسبت به چین قبل از انقلاب آشکار می ساخت . در این شرایط متفاوت امکان نداشت خط مشی حزب کمونیست چین و مسیر انقلاب در چین تقلید شود . گروه نمیتوانست از فرمولهای آماده چینی برای حل مسائل انقلاب ایران استفاده کند .

ب) در سالهای ۴۶ تا ۴۹ گروه با جریانهای مبارزاتی سیاسی و صنفی تماس پیدا کرده جنبشهای عمومی دانشجویی ضرورت عمل را محسوس می ساخت . گروهها - تیکه به مشی مسلحانه معتقد بودند یا گرایشهای در جهت مبارزه مسلحانه داشتند در محیط روشنفکری آشکار میشدند ، از طریق رابطه با این جریانها گروه به تجارب مبارزاتی جنبش کارگری و جنبش ملی دست یافت . نتیجه این تجارب طرح مسائلی چون مبارزه مسلحانه ، حزب طبقه کارگر ، رابطه با قطبهای جهانی و تحلیل جامعه ایران در برابر گروه بود . می بایست به این مسائل پاسخ داده شود . گروه صادقانه با این مسائل برخورد کرده در مدتی نسبتا کوتاه به پاسخ های درخشانی رسید .

ج) در شرایطی که تحلیل درست از شرایط اقتصادی - اجتماعی بعمل آمده و تجارب جنبش ، گروه را بسوی پراتیک انقلابی سوق می دهد دسترسی به تئوری انقلابی و عامل موثری در درگون ساختن مشی گروه می شود . آثار انقلابی

امریکای لاتین پس از برخورد با واقعیتهای اجتماعی و سیاسی بار دیگر مورد توجه گروه قرار گرفت . اثر دیره مجددا مورد مطالعه قرار گرفت . این اثر در پاسخ دادن به مساله حزب طبقه کارگر ، به گروه یاری رساند . در این مرحله گرایشهای پروجینی جای خود را در زمینه تعیین مشی و شناخت جامعه ایران از دست داد .

د) جنبشهای مسلحانه امریکای لاتین از انقلاب کوبا تا توپاماروس ، رشد جنبش مسلحانه در فلسطین و نتایج خیره کننده نبرد رهایی بخشن ویتنام واقعیتها می بود که سراسر جهان استعمار زده را در جهت مبارزه فهرآمیز و مشی مسلحانه سوق میداد . گروه نمی توانست از تاثیرات این جنبشهای انقلابی برکنار بماند .

ه) گروه از انعطاف و خلاقیت چشمگیری برخوردار بود . همانطور که اکثر اعضای موثر گروه طی سالهای ۴۲ تا ۴۶ به مارکسیسم دست یافتند طی دو سال کار گروهی توانستند رشد فکری خود را ادامه داده و در زمینه شناخت جامعه و مشی مبارزه به نتایج درخشانی دست یابند . گروه در حالیکه فاقد سابقه مبارزاتی قابل توجه بود و این کمبود الزاما بصورت نارسائی تجارب پراتیک و تربیت عمیق ایدئولوژیک نمایان می شد در عوض گروه از بد آموزیهای مبارزات گذشته مصون بود ، گروه دچار دکماتیسم نشد و روابط سازمانی به اغماض کشیده نشد .

روابط سازمانی ، رابطه بین هسته مرکزی و اعضاء ، د مکرانیک بود . گرچه روابط سازمانی با شرایط اختلافی پلیسی متناسب نبود ولی این نتیجه را داشت که گروه از همه امکانات خود برای رسیدن به واقعیت استفاده کند . نظرات افراد مورد توجه ارگانهای بالاتر قرار می گرفت و گروه بدون برخورد با موانعی از نوع ، خود خواهی های فردی و فراقسیونی تکامل می یافت . بنابراین خلاقیت ، صداقت و انعطاف سالم گروه عوامل مهمی در رشد کیفی آن و دست یافتن به مشی انقلابی بودند .

در " م . م . ا . ت " می خوانیم : " گروه در طی رشد خود به این دوراهی رسید که ، باید در پی ایجاد حزب پرولتاریا بود یا در پی تشکیل هسته مسلح در روستا و آغاز جنگ چسریکی ؟ ما معتقد بودیم که شرط صداقت انقلابی برخوردی جدی با این مساله است زیرا بدون اینکه به راستی معتقد شویم که آغاز جنگ چریکی راهی است که منجر به شکست می شود ، قبول نکردن این راه متکی بود بر

يك رشته فرمولهای تئوریک که ما آنها را عام و تغییر ناپذیر می دانستیم و کمتر از برخورد نظری و عملی جدی با واقعیت نتیجه شده بود.

گسترش گروه در دوره اول

پس از تشکیل هسته مرکزی در آخر سال ۴۶ در تهران چند تن از کسانی که از مدت‌ها پیش با اعضای هسته مرکزی رابطه داشتند به گروه پیوستند. از جمله این افراد کاظم و جواد سلاحی بودند. مجید احمدزاده نیز از نخستین کسانی که همکاری داشت.

در آغاز سال ۴۷ پویان و مسعود احمدزاده از میان دوستان نزدیک خود در مشهد هسته مرکزی گروه را در این شهر ایجاد کردند. حمید توکلی، بهمن آژنگ و مهدی سوالونی اعضای هسته مرکزی مشهد بودند. در سالهای ۴۸-۴۹ شاخه مشهد رشد یافت. از جمله کسانی که در این دوره به گروه پیوستند میتوان از سعید آرنی، شهین توکلی (همسر سعید و خواهر حمید توکلی)، غلامرضا کنوی، سید نوزادی، سالی و سید احمدی را نام برد.

در اوائل سال ۴۷ پویان با صمد بهرنگی در جریان فعالیت‌های ادبی آشنا شد. صمد در تبریز رفتاری زیادی داشت. صمد چند تن از رفقای خود را به پویان معرفی کرد. از جمله آنها بهروز دهقانی بود. در اواخر تابستان سال ۴۷ پویان برای تشکیل هسته ای در تبریز همراه یکی از اعضای گروه به آنجا رفت. در این موقع خبر غرق شدن صمد بهرنگی در ارس رسید. پویان با بهروز دهقانی، علیرضا نابدل و مناف خلکی تبادل نظر کرد و در نتیجه در اواسط سال ۴۷ هسته مرکزی تبریز از این سه تن تشکیل شد. در سالهای ۴۸-۴۷ این هسته رشد کرد و اشرف دهقانی، اصغر عرب هریمی، عباد احمدزاده، محمد تقی زاده و جعفر اردبیلچی با آن ارتباط رسمی و غیر رسمی (سعیاتیزان) پیدا کردند. در سال ۴۸ بوسیله اسدالله مفتاحی شاخه دیگری در تبریز نیز بوجود آمد. در این شاخه علاوه بر اسدالله مفتاحی، تنی افشانی، بهمن امین نیا، علی توسنفر، احمد احمدی، حسن جعفری، رضوان خسروشاهی و بهروز حسینی

عضویت یسافتنند.

در سال ۴۷ در مازندران شاخه ای توسط عباس مفتاحی تشکیل شد. اعضای این شاخه در دوره اول عبارت بودند از احمد فرهودی، چنگیز قبادی، بهرام قبادی، فاطمه ابراهیمی (مهرنوش)، حمیدیان و کریمیان بودند. گسترش سازمانی گروه در اواخر سال ۴۸ در همین حدود بالا بود. در دوره بعد افراد جدیدی به گروه پیوستند و عده ای از اعضای سابق که متنی جدید گروه را نپذیرفته و یا ظرفیت لازم را نداشتند تصفیه شدند.

خصوصیات گروه در دوره دوم

از اواخر سال ۴۸ تا تشکیل (چ-ف-خ)

متنی مسلحانه یکباره از جانب گروه پذیرفته نشد. عیلا عواملی را که ایسین در کربلای را ضروری ساخت جمع بندی کردیم. بحثها و تبادل نظرهایی که در اواخر سال ۴۸ در گروه به میان آمد در اوائل سال ۴۹ در مقاله "ضرورت مبارزه مسلحانه ورد تئوری بقاء" مطرح شد. و از آنجا که این مقاله و مقاله "م.م.ا.ت" در شکل دادن به تفکر و متنی گروه نقش اساسی داشته و در جنبش مسلحانه اثر گذاشته است در پایان این فصل این دو مقاله را به اختصار بررسی خواهیم کرد.

در پایان سال ۴۸ گروه به ضرورت مبارزه مسلحانه پی برد. این تکامل در شیوه مبارزه در مقاله پویان منعکس شده است. در این مرحله هنوز گروه شناخت همه جانبه از "متنی مسلحانه" نداشت. هنوز مرحله تشکیل حزب طبقه کارگر بعنوان اولین مرحله مبارزه گروه شناخته می شد. رسالت تاریخی حزب یعنی تدارک، بسیج و رهبری انقلاب هنوز مورد تأیید گروه بود. معذالك در این مرحله گروه به دو نظریه محوری دست یافته است. اول - ضرورت مبارزه مسلحانه به مثابه آن شکل از مبارزه که قادر به شکستن قدرت مطلق دستگاه حاکمه است. دوم - محکوم ساختن برنامه محفلها و گروه های سیاسی مارکسیست که بر اساس تئوری بقاء تنظیم شده و به پی عملی مطلق منجر می گردد. پس از انتشار مقاله

پویان و بحثهای جدی و پیگیرانه ای در گروه رخ داد که در نتیجه آن گروه سه منشی مسلحانه رسید .

در مورد حزب سرانجام گروه باین نظر رسید که " اگر حق داریم بگوئیم که مبارزه نیاز بیک حزب دارد چرا نتوانیم بگوئیم چنین حزبی تنها در خود مبارزه مسلحانه بوجود خواهد آمد . گروه معتقد بود که در شرایط اختناق پلیسی پیش آهنگ با دست زدن بمبارزه مسلحانه نشان می دهد که مبارزه واقعا آغاز شده و از آن پس پیشرفت آن به حمایت و شرکت فعالانه توده ها نیاز دارد . برای این باید نشان داد که قهر ضد انقلابی را می توان شکست و ثبات پوشالی را باید افشا کرده تنها در عمل سیاسی - نظامی میتوان پیشرو واقعی را بوجود آورد و آنرا قادر ساخت که در شرایط مناسب حزب طراز نوین را بوجود آورد .

پس از پذیرفتن منشی مسلحانه در برابر مساله آغاز مبارزه مسلحانه در شهریا ریستا گروه روی مبارزه چریکی در شهر تاکید کرد . اثر ماری گلا (چریک شهری) در تکوین خط منشی گروه اثر گذاشت ، همچنین مطالعه نظرات (کلی سیلوا) در تعدیل نظریات دوره در زمینه کانون چریکی و مساله حزب تاثیر بخشید .

باین ترتیب در دوره دوم در گروه تغییرات زیر بوجود آمد :

الف - منشی مسلحانه جای منشی سیاسی را گرفت . این تحول اساسی تغییرات دیگری را بدنبال آورد ، و به مساله حزب پاسخ تازه ای داده شد . نظرات حزب کمونیست چین اثر خود را در تعیین منشی گروه و شناخت آن از جامعه از دست داد . ولی گروه در دوره دوم نیز کرایشهای پروجینی خود را در مورد قطب گیری جهانی حفظ کرد .

ب - بدنبال پذیرش منشی مسلحانه در راه تدارک مبارزه مسلحانه روابط سازمانی و ضوابط کار در گروه تکامل یافت . در این دوره سانترا لیزم در گروه تقویت شد . به بقایای روابط محفلی در گروه پایان داده شد و عناصری که خصلتهای لازم برای تحقق منشی جدید گروه را نداشتند به اجبار تصفیه شده و یا پاسیف گشتند در شرایط جدید به خصلتهای مبارزه جویانه ، روحیه نظامی و فداکاری افراد بهای عمده داده شده کسانی که در دوره قبل در محیطی روشنفکرانه به گروه راه یافته بودند می بایست خود را با شرایط جدید هماهنگ سازند و به سطح تازه ای

ارتقاء یابند در غیر اینصورت به عقب ماندگی و حتی جدائی از گروه محکوم میشوند . برای عضوگیری ضوابط جدیدی برقرار شده در این مورد نیز خصلتهای مبارزه جویانه بیش از سطح شعوری مورد توجه قرار گرفت . برای عضویت گروه سه مرحله تعیین شده این سه مرحله عبارت بود از سمپاتیزان ، سمپاتیزان پیشرفته و عضویت . در مرحله اول فرد برای فعالیت در درون گروه آماده میشد و قبل از عضویت گروه ، داوطلب عضویت ، در یک رشته فعالیتهای ابتدائی تدارکاتی شرکت میکرد .

ج - در آموزش و تربیت افراد تعییراتی داده شد . فن مبارزه با پلیس و پنهان کاری مورد توجه جدی قرار گرفت . تقویت جسمانی جزو برنامه شد . شناسائی و تحقیق ، اسلحه شناسی و آشنائی با مواد منفجره ، کوکتل سازی و مانند آن جزو برنامه قرار گرفت .

شعوریهای عام مارکسیسم - لنینیسم ، تحلیل جنبشهای انقلابی جهان و تطبیق آن با شرایط ایران ، آثار انقلابی امریکای لاتین و مقالات گروه در زمینه شناخت موقعیت اقتصادی و اجتماعی مناطق مختلف کشور برای آموزش شعوریک افراد بکار می رفت . از افراد گروه در مسائل مختلف نظر خواهی می شد . نظرات افراد اغلب بصورت کتبی به هسته مرکزی میرسید .

د - در این دوره اسامی مستعار برای همه اعضا و حتی سمپاتیزانهای پیشرفته تعیین می شود . تحت تاثیر ادبیات انقلابی جهان بخصوص امریکای لاتین اسامی انقلابیون برگزیده میشود . اسامی مستعار هسته مرکزی عبارت بود از : پویان " کامیلو " ، احمدزاده " فراریک " و مفتاحی " امانوئل " .

نیازهای مالی گروه از راه کمکهای داوطلبانه اعضا تامین میشد . پس از صادره بانك و نك گشایش در امور مالی بوجود آمد .

اینها همه نشانه های پیشرفت گروه بود . این پیشرفت در سایه پذیرفتن منشی انقلابی میسر گشت . معذالك گروه در همین دوره نارسائیها و کمبودهای مهمی نیز داشت . این کمبودها و نارسائیها بشرح زیر بود .

الف - باید یقین منشی مسلحانه گروه می بایست از بن تجدید سازمان شود . میبایست سیستم شبکه بندی سیاسی در گروه منسوخ شده تیم ، منول متشکله گروه

کردن و افراد زنده در تیمها سازمان بندی شوند . افرادی که ظرفیت و صلاحیت کار در گروه را ندارند امتداد می یابند با قاطعیت تصفیه شوند و افراد مستعد پیرامون تیمها قشر سمپاتیان را بوجود آورند . چه بسا در این تحدید سازمان گروه ناچار می شد برخی شاخه ها و یا افراد خود را موقتاً از گروه جدا کرده بصورت نیروی ذخیره برای آینده در آورد .

ب) تحقق متنی سلحانه و اصول سازماندهی سیاسی - نظامی ایجاب میکرد که از دشمن و امکانات او شناختی واقعی بدست آورده و اصول پنهانکاری و دستپاچگی سیاسی - نظامی بر گروه حیره شود . عدم تناسب فرم گروه که عمدتاً سیاسی بود با محتوای آن که سیاسی - نظامی بود تنها در این دوره از حیات گروه ادامه یافت بلکه در سال پنجاه به چ . ف . خ آسیب جدی رساند .

ج) گروه به فعالیتهای سیاسی - صنفی بهای لازم را نداد و از درك اهمیت این فعالیتهای غافل ماند . میرم بودن تدارك مبارزه سلحانه گروه را از توجه به اشكال دیگر مبارزه بازداشت بخصوص که در دوره قبل نیز به فعالیتهای سیاسی - صنفی توجه نشده بود .

د) برکزیدن اساسی انقلابیون امریکای لاتین و دیگر جنبشها از یکسو نشانه افزایش شور انقلابی گروه و از سوی دیگر نشانه تاثیر قاطع ادبیات انقلابی جهان در زندگی گروه است . صرفنظر از مغایرت این گروه نامگذاری با اصول پنهانکاری ، این نوعی بی توجهی به فرهنگ، توده های زحمتکش وطن ما است و به سبب نزدیکی و پیوند پیش آهنگ با توده نیست . این خود نشانه بقایای جدی کار سیاسی و کرایتهای روشنفکرانه در گروه است که از دوره اول مانده است . مکاتبات درون سازمانی خواه در مسائل تشویک و یا در معرفی افراد و کسب اطلاع بالا از پائین از جمله همین بقایاست که اساساً با اصول پنهانکاری مغایرت دارد .

نتیجه کلی مسائل یاد شده اینست که گروه گرچه در این دوره از نظر روابط سازمانی و آموزش و تربیت اعضا کامهای چشمگیری برمی دارد و با صداقت و خد اکاری در صد تدارك مبارزه سلحانه برمی آید و حتی دست بعمل نظامی نیز میزند ، از دست یافتن به سازماندهی اصولی سیاسی - نظامی باز میماند . اگر گروه را به سال ۹۱ با تهاجم پلیس روبرو می شد شیوه کار و روابط سازمانی موجود گروه را به

نابودی می کشاند . چنانکه متاسفانه در سال ۹۰ علیرغم پیشرفتهای آشکاری که نسبت به سال ۹۱ شده بود در تهاجم تابستانی پلیس ، گروه زیر ضربه قرار گرفت و در هفتاد و هشتاد و نه نفر با تجربه ترین کادرها به اسارت دشمن در آمدند . در این بازداشتها ادامه شیوه نارسای قبلی در سازماندهی اثر انکار ناپذیری داشته است .

گسترش سازمانی گروه در دوره دوم

کاظم و جواد سلاحی با محفل مارکسیستی که بیژن هیرومند پور تشکیل داده بود تماسهایی داشتند . در سال ۹۱ کاظم پس از مدتی تبادل نظر با هیرومند پور برای ادغام این محفل در گروه به توافق رسید . در این تبادل نظرها مسعود احمدزاده نیز شرکت کرده بود . عده ای از افراد این محفل به عضویت گروه درآمدند و چند نفر از آنها نیز با کاظم رابطه سمپاتیانی برقرار کردند . حسن نوروزی ، حاجیان سه پله و خود هیرومند پور از این راه به عضویت گروه درآمدند . عبدالحسین براتی ، ابراهیم دل افسرده و جلال نقاش نیز از این محفل بودند و سمپاتیان گروه شدند .

در سال ۹۲ حسین خوشنویس و علی سلطانی نژاد توسط کاظم سلاحی به عضویت گروه درآمدند . احمد زبیرم توسط بهمن آویک در تهران به گروه معرفی شدند .

در این دوره عباس جمشیدی رودباری ، جواد اسکویی و اصغر ایزدی به عضویت گروه درآمدند .

در تبریز اکبر مؤید به وسیله تقی افشانی به عضویت گروه درآمد . همچنین نورالدین ریاضی ، رحیم کیاور و رفیه دانشگری توسط مناف فلکی با گروه رابطه پیدا کردند .

در این دوره افراد دیگری نیز در تهران ، مشهد و تبریز به عضویت سمپاتیانی گروه درآمدند که اغلب آنها در تهاجم سال ۹۰ پلیس به چ . ف . خ

بازداشت شدند .
این شمای کلی گروه در پایان دوره دوم زندگی آن یعنی در آستانه تشکیل
چریکهای فدائی خلق بود .

تدارك مبارزه مسلحانه و عملیات گروه

پس از پذیرفتن متنی مسلحانه گروه در صدر تدارك عملی مبارزه چریکی در شهر
برآمد . همانطور که قبلا گفته شد گروه در این موقع دارای سازمان سیاسی - نظامی
نبود و با همان روابط سیاسی قبلی خود دست به تدارك مبارزه مسلحانه زد .
اولین نیازهای گروه تهیه اوراق هویت (شناسنامه و مانند آن) و پول بود .
گروه از راه های مختلف شناسنامه تهیه میکرد . این راهها اساسا راهبهای
مسالمت آمیز بود . از جمله تعدادی شناسنامه از طریق احمد فرهودی که پدرش
کارمند اداره آمار و شناسنامه ساری بود بدست گروه رسید .
گروه از راههای مختلف دست به تهیه اسلحه زد . تعدادی سلاح کمسری و
مقداری دینامیت بدست گروه رسید و برای عملیات مقداری کوکتل تهیه شد . چند
قبضه سلاح کمری در اختیار شاخه تبریز بود . این سلاحها توسط خود شاخه
تهیه شده بود . با این مقدمات بود که گروه برای دست یافتن به پول جهت رفع
نیازهای روز افزون خود تصمیم به مصادره بانک ونگ گرفت . در این موقع گروه
فائق تیم عملیاتی و کادرهای حرفه ای سیاسی - نظامی بود .

مصادره بانک ونگ : این بانک قبلا توسط کاظم سلاحي ،
زیرم و چند تن دیگر از رفقای تهران شناسائی شد . برای مصادره بانک حمید
توکلی از مشهد و احمد فرهودی از ساری به تهران آمدند و قبل و پس از مصادره
بانک این دو نفر حدود یکماه در تهران ماندند . برای عملیات يك اتومبیل بسا
یکی از شناسنامه های تهیه شده توسط فرهودی خریدند .
در آبان سال ۶۴ چهار نفر زیر فرماندهی کاظم سلاحي بانک ونگ را مصادره

کرده و سی صد و سی هزار تومان (به روایتی دو سیست و نود هزار تومان) موجودی
بانک را در اختیار گروه قرار می دهند . پس از پایان عملیات هنگامیکه افراد به
وسیله اتومبیل از محل دور می شدند بر اثر عدم تسلط کاظم سلاحي به اسلحه
کمری اش گلوله ای از آن شلیک می شود که سر زیرم را زخمی کرده از سقف اتومبیل
می گذرد . ناچار این اتومبیل در خیابان رها شده و برنامه قبلی که سوزاندن
اتومبیل را پیش بینی کرده بود معطل ماند . پس از سه روز از طریق ردگیری ،
پلیس به هویت صاحب اتومبیل یعنی شناسنامه ربوده شده از ساری پی میبرد . از
این راه پلیس به اداره سجل احوال ساری و پدر فرهودی میرسد و باین ترتیب
احمد فرهودی لو رفته و فراری میشود . فرهودی مخفی میشود . تصور گروه از
مخفی شدن در این موقع محبوس شدن در خانه بود . در دی ماه پس از مذاکرات
دو گروه * فرهودی به تیم جنگ پیوست .

در اسفند ۶۴ پس از اسیر شدن فرهودی در جنگ هویت مصادره کنندگان
بانک ، در حد اطلاعات فرهودی ، لو میرود و کاظم سلاحي که قبلا بازداشت
شده بود مجددا به بازجویی جدی کشیده میشود .
خصوصیات عمده مصادره بانک ونگ به شرح زیر بود :

الف) هدف عمده گروه از این عمل بدست آوردن پول بود . ب) این
عملیات توسط يك تیم انجام نشد و افراد از قسمتهای مختلف برای انجام آن گرد
آمدند . ج) شناسنامه از راه مسالمت آمیز تهیه شده و از همین راه امکان لو
رفتن فرهودی فراهم شده بود . د) در حالیکه افراد اعضای يك تیم نبودند
و مدت طولانی با یکدیگر همکاری و دوستی نداشتند اسامی واقعی یکدیگر را
می دانستند . ه) در این عمل هنوز مساله مرگ برای افراد حل نشده بود و حتی
المقدور سعی می شد کسی کشته نشود .

مصادره بانک ونگ اولین عمل واقعی گروه بود . این عمل با موفقیت انجام
گرفت . مصادره بانک نیازهای مالی گروه را مرتفع ساخته و در حد خود روحیه
نظامی را در گروه بالا برد .

* منظور دو گروه ، جزئی - ظریفی و احمد زاده - پویان میباشد (۱۹ بهمن)

حمله به کلانتری ه تبریز : هسته مرکزی شاخه تبریز را سا
 تصمیم گرفت که سلسل یوزی پاسدار جلوی کلانتری ه تبریز را صادره کند .
 هدف این عمل در درجه نخست تهیه سلاح بود . طراحان عملیات اصـرار
 داشتند که حتی المقدور در این عمل کسی کشته نشود بهمین دلیل چکش مخصوصی
 برای وارد آوردن ضربه بر سر پاسبان ساخته شده بود . فرماندهی این عملیات به
 عهده مناف فلکی بود . اولین مساله غیر قابل توجهیه در این عملیات انتخاب سه
 تن از سمپاتیزانهای گروه برای اجرای طرح بود . عرب هریسی ، تقی زاده و
 اردبیل چی هنوز به عضویت رسمی گروه در نیامده بودند و هیچگونه سابقه عملیات
 نظامی و تجربه چریکی نیز نداشتند . شاخه تبریز عناصر یا تجربه تر و مطمئن تری
 را در اختیار داشت .

در روز چهارم هم بهمن ۹۱ عملیات انجام گرفت . اردبیل چی از چکش پیاد
 شده استفاده کرد ولی پیش بینی درست در نیامد و پاسبان بیپوش نشد . در
 این موقع تقی زاده سلسل را از دست پاسبان بیرون می کشد و می گریزد . پاسبان
 او را دنبال می کند . در این موقع مناف با شلیک گلوله ای پاسبان را مجروح کرده
 از تعقیب باز می دارد . مناف به سرعت سلسل را به بهروز دهقانی که با تقی
 افشانی در نزدیکی محل منتظر بودند رساند . سپس متوجه موقعیت خطرناک
 بقیه رفقای خود شد . اردبیل چی از دیگران جدا مانده بود و پاسبانی او را
 دنبال کرده و به او دست یافته بود . اردبیل چی با اینکه مسلح بود به اسارت
 پلیس گشت در آمده بود . مناف مسیر رفترا باز گشت و پلیس را که بالای سـر
 اردبیل چی ایستاده بود با گلوله زد . پلیس کشته شد و اردبیل چی به کمک مناف
 از مهلکه فرار کرد .

پس از این عملیات اردبیل چی که سمپاتیزان مناف بود روحیه خود را از دست
 داد و از همکاری با گروه خود داری کرد . معذالک او نیز در سال ۹۱ بازداشت
 شده و به شهادت رسید . این عملیات اگر برای اردبیل چی عامل بازدارنده ای
 بود برای عرب هریسی و محمد تقی زاده ارتقاء دهنده بود . این دو رفیق از این
 پس به شدت رشد کردند و بخصوص عرب هریسی چهره درخشانی در گروه شد .
 قوت و ضعفهای عمده این حرکت بشرح زیر بود .

الف) تصمیم مستقل هسته تبریز بدون توجه جدی بموقعیت کلی گروه
 خطرناک بود . این تصمیم می توانست به قیمت نابودی گروه که آماده کی مقابله با
 تهاجم را نداشت تمام گردد .

ب) انتخاب سمپاتیزانها نادرست بود و با ضوابط گروه سیاسی - نظامی و
 تجارب مبارزاتی مغایرت داشت .

ج) اصرار در بکار بردن چکش دلیل بر عدم درک اصولی مبارزه چریکی و حل
 نشدن مساله مرگ برای گروه بود .

د) قاطعیت مناف از حمله به گارد کلانتری و بازگشتن و کشتن پاسبان گشت
 و نجات دادن اردبیل چی چشمگیر و قابل ستایش است .

سلسل صادره شده به تهران تحویل داده شد . این عمل به سهم خود در
 بالا بردن روحیه نظامی گروه موثر بود .

حمله به کلانتری قلهک در فروردین سال ۹۱ : پس از رساناخیز
 سیاهکل و اعدام سیزده تن چریک های کوه و شهر در ۲۶ اسفند ماه ۹۱ هسته
 مرکزی تصمیم گرفت برای تضعیف ادامه عملیات چریکی و خنثی کردن اثر این اعدام
 دسته جمعی در روحیه مردم ضربه ای به رژیم وارد آورد . حمله به کلانتری قلهک
 و صادره سلسل گارد جلوی جبهه کلانتری مورد تصویب هسته مرکزی قرار گرفت .
 برای عملیات یک تیم پنج نفری انتخاب شد . فرماندهی عملیات به عهده
 سعید احمد زاده گذاشته شد ، بقیه اعضا تیم عبارت بودند از : مناف فلکی ،
 مجید احمد زاده ، حسن نوروزی و علی سلماسی نژاد . تیم به سلاح کمری و چند
 کوکتل مولوتف مجهز بود . در این موقع مساله مرگ و کشتن و کشته دادن برای
 گروه حل شده بود .

در صبح زود روز ۱۴ فروردین طرح به مورد اجرا گذاشته شد . گارد کلانتری
 بلافاصله کشته شد و با پرتاب چند کوکتل حیاط و در کلانتری به آتش کشیده شدند .
 فرمانده تیم در میان آتش شلیک می کرد تا مانع حرکت ماموران دیگر شود . عملیات
 که با ساعت تغییر پستها مقارن شده بود با بازگشت عده ای پلیس از سر پست
 به خطر افتاده بود ولی پلیس ها روحیه خود را باخته و از ترس فلج شده دخالتی

در عملیات نکرند .

در جریان عملیات یکی از رفقا از داخل اتوبیل شلیک کرد که موجب خرد شدن شیشه جلوی اتوبیل شده دست مناف نیز در اثر تماس گلوله یکی از رفقا زخمی شد . بر اثر ریختن خون دست مناف در اتوبیل ، پلیس تصور کرد که کسی مجروح شده و به همین دلیل مراکز درمانی و پزشکی را کنترل کرد . یکی دو نفر از رفقای که می بایست از مواضع خود عملیات را پاسداری کنند پست خود را ترک کرده در عملیات دخالت کردند . عملیات با موفقیت انجام گرفت .

با توجه به نقش مناف در جریان کلانتری تبریز او انتظار داشت که فرماندهی این عمل به او واگذار شود و از این نظر ناراحت شده بود . این خصوصیت مناف به طور جدی مورد انتقاد قرار گرفت .

هدفی که گروه از این عمل داشت به خوبی برآورده شد . رژیم که کار چریکها را خاتمه یافته اعلام کرده بود با اعلامیه هایی که پس از این واقعه و پس اعدام فرسیو منتشر کرد خود ادامه جنمیش سلحانه را تأیید کرد . این آخرین و مهمترین عمل گروه پیتی از تشکیل چریکهای فدائی خلق بود .

برخورد با پلیس و بازداشتها

اعضای مؤثر گروه در دوره قبل از تشکیل گروه بندرت با پلیس برخوردی داشتند در دوره اول گروه با پلیس برخوردی پیدا نکرد . این مساله باعث شد که به پلیس و امکانات او کم بها داده شود .

همانطور که گفته شد سیستم سیاسی - نظامی در گروه پیدا نشده بود و اصول پنهانکاری سیاسی - نظامی ، یعنی حرفه ای شدن کادرها ، تهیه خانه های امن ، استفاده از کوپل در تماسها ، شناسائی و تعقیب و عملیات ضد تعقیب ، به کار برده نمی شد . اغلب افراد یکدیگر را به نام واقعی می شناختند . باین ترتیب گروه قادر نبود تهاجم همه جانبه پلیس را دفع کند . اینکه گروه طی سالهای ۶۱ تا ۶۹ با پلیس برخوردی نداشت عمدتاً به خاطر این بود که فعالیت آن محدود

به درون گروه محدود بود .

اولین برخورد گروه با پلیس پس از صادره بانك ونگ ، جریان لورفتن احمد فرهودی بود . فرهودی با مخفی شدن در خانه و سپس اعزام او به جنگل تا قبل از اسارت بدست پلیس نیافتاد . از سوی دیگر باید توجه داشت که پلیس در زمستان سال ۶۹ با رد هایی که از گروه يك* بدست آورد ، بود تصور می کرد که صادره بانك ونگ و عملیات دیگر مربوط به گروه يك است . این تصور پلیس با اسیر شدن فرهودی در تیم جنگل مسجل شده بود . این خود وسیله ای شد برای مصونیت موقتی گروه دو از تعقیب جدی و تهاجم پلیس .

بازداشت کاظم صلاحی : در دیماه ۶۹ ، جلال نقاش توسط فردی بنام احمد الهیاری لومی رود . جلال نقاش اطلاعات خود را در اختیار پلیس می گذارد و آزاد می شود . پلیس از طریق جلال نقاش و دوستانش که با گروه در رابطه بودند به اسامی کاظم صلاحی ، حسین خوشنویس ، بیژن هیرمندیسور ، حسن نوروزی ، عبدالحسین براتی ، حاجیان سه پله پی می برد . در بیست یکم دی ۶۹ کاظم صلاحی بازداشت می شود .

ابراهیم دل افسرده که با صلاحی در ارتباط بود ضعف نشان داده ضمن لو دادن خانه کاظم از فرصتی که برای خیر کردن او هنگام بازداشتش بدست آمده بود استفاده نمی کند . کاظم هنگام بازداشت با جاقواز خود دفاع میکند و یک مامور ساواک را مجروح می سازد . علاوه بر صلاحی در این جریان حسین خوشنویس ، هیرمندیسور ، دل افسرده و عبدالحسین براتی بازداشت شدند . براتی پس از دو ماه آزاد شد و بعدها به ج . ف . خ پیوست و در يك برخورد به شهادت رسید . حسن نوروزی ، حاجیان سه پله و حواد صلاحی فراری شدند .

در این موقع پلیس به بازداشت شدگان به مثابه اعضای يك محفل سیاسی مارکسیست نگاه میکرد و با ضعفی که عده ای از اعضا نشان داده بودند به این " محفل " چندان بهائی نمی داد . پس از سیاهگل و بازداشت فرهودی بود که

نقش کاظم در صادره بانک لورف و یارجونی حدی نوام با شکحه و فشار شدید آغاز شد .

همچنین باید گفت که در رابطه با هیرمند پور نام پویان لو میرود و این موضوع نیز آشکار می شود که نویسنده " م.م.ا.ت " شخصی به نام مسعود است که توسط پویان به هیرمند پور معرفی شده است . قابل توجه است که هیرمند پور نابینا بود و جز از راه گوش نمی توانست به دعوت افراد پی ببرد .

عباس مفتاحی معروف فرهودی به گروه بود و زیرم نیز در جریان بانک و نسک شرکت داشت . این دو نفر نیز پیش از حمله به کلانتری قلهک لو رفته بودند . در نتیجه پس از حمله به کلانتری و اعدام فرسیو اسامی و عکس رفقا پویان ، عباس مفتاحی ، احمد زیرم و جواد سلاخی همراه پنج تن از اعضای لو رفته و فراری گروه یک اعلام می شود . در این موقع علاوه بر این چهار تن پلیس نام حسن نوروزی و حاجیان سه پله را می داند ولی ظاهرا آنها را جزو چریکها به حساب نمی آورد .

تماس با گروهها و جریانهای مخفی دیگر

در سال ۶۷ تا ۶۸ اعضای موثر گروه با جریانهای مخفی دیگر ارتباط هائمی داشتند . در این میان پویان روابط گسترده تری داشت . از حمله ایمن ارتباطها رابطه پویان با سازمان رهائی بخش در سال ۶۸ بود . در این موقع گروه دارای مشی سیاسی و تمایلات پرورچینی بود و این هر دو وجوه مشترکی بین دو جریان به وجود می آورد . پویان با یکی دو تن از اعضای موثر گروه رهائی بخش تبادل نظر می کرد ولی این تبادل نظرها موجب همکاری پویان و رفقایین با رهائی بخشها نشد . سازمان رهائی بخش به مثابه نماینده سازمان انقلابی در ایران شناخته می شد .

در سال ۶۹ کار گروه به مشی مسلحانه رسیده و گرایشهای پرورچینی در آن کاهش یافته بود . در تماسهایی که محدودا بین پویان و سازمان رهائی بخش برقرار میشد رفقای رهائی بخش از پویان برای همکاری دعوت میکنند . پویان این همکاری

را رد میکند و میگوید : آنوقت که اختلاف اید ثلوزیک ند اشتیم با هم نتوانستیم همکاری کنیم حالا که اختلاف اید ثلوزیک داریم جایی برای همکاری نمانده است .

تماس دیگر رابطه ایست که بین همایون کتیرائی از آرمان خلق با شاخه تبریز توسط اسداله مفتاحی برقرار میشود . در این تماسها تبادل نظرهایی به عمل آمد ولی این رابطه منجر به همکاری کتیرائی با گروه نشد . پس از سیاهگل تماسهایی بین نابدل و سپس مفتاحی با آرمان خلق برقرار میشود . کتیرائی و رفقایین تمایلات روشنی در جهت جنبش مسلحانه داشتند . آنها مسلح بودند و دست به عملیاتی نیز زده بودند . در آخرین تماس کتیرائی اعلامیه های چ.ف.خ را گرفته و پخش میکند . در این موقع ترگل و طاهرزاده بازداشت شده داشتند . در مشهد عده ای از اعضای " ساکا " * که تمایلات قهرآمیز داشتند از وجود شاخه مشهد گروه مطلع میشوند . بهروز صنعی از اعضای " ساکا " از طریق غلامرضا گلوی به شاخه مشهد نفوذ میکند . رفقا به صنعی مشکوک میشوند او را تعقیب کرده و رابطه او را با " ساکا " کشف میکنند . بعد صنعی را به محاکمه کنانده و تصمیم به مجازات او میگیرند ولی صنعی در این جلسه به همه چیز اعتراف کرده و خود را در اختیار رفقا می گذارد . شاخه مشهد بر اثر برخورد صادقانه صنعی به قطع رابطه با او اکتفا میکند . از طریق صنعی برخی نشریات گروه به " ساکا " رسیده بود .

همچنین در مشهد تماسهایی با گروه توفان برقرار شده بود . گروه از کم و کیف نظرات و موقعیت توفان اطلاع داشت و از این رابطه هیچ گونه نتیجه عملی بدست نیامد .

رابطه با گروه یک : بنا بر اطلاعات بدست آمده این دو گروه در سطوح و نقاط مختلفی با یکدیگر تلاقی میکردند . علاوه بر تماسهای نزدیک عباس مفتاحی با چند تن از افراد گروه یک در موارد دیگری در سطوح پائین افراد با یکدیگر تماسهای پراکنده داشته اند .

* سازمان انقلابی کمونیستی ایران ، (۱۹ بهمن)

همانطور که در فصل دوم این تاریخچه ذکر شد در بهار سال ۹۱ صفائی فراهانی پس از بازگشت از فلسطین با عباس مفتاحی ملاقات میکنند . در این موقع گروه مقاله پویان را منتشر کرده و پیرامون آن بحث ادامه داشت .

صفائی در تماس با عباس روی "کوه" تاکید زیادی داشت او به سوابق کوهنوردی و آشنائی عباس وعده ای از رفقاییش به مناطق جنگلی آشنائی داشت و به همین خاطر برنامه عملیات در جنگ را با عباس در میان گذاشت . در این رابطه عباس مفتاحی مسئولیت گروه خود را به عهده داشت و نمی توانست بصورت یک فرد تصمیمی بگیرد . از سوی دیگر مفتاحی در مورد این تماس گفته است :

مناسفانه علی برنامه گروه خود را بطور جامع مطرح نکرد و باصطلاح دستش را باز نکرد . با توجه به آشنائی با او و شناختی که از او و سوابق سیاسی اش در دست بود چه بسا اگر او توضیح بیشتری میداد از همان موقع دو گروه به همکاری با یکدیگر و وحدت میرسیدند . بهر حال صفائی در این رابطه هدفی جز تکمیل تیم عملیاتی خود در جنگ نداشت و در عباس مفتاحی یک هم‌رزم صمیمی و جنگنده را می دید . صفائی در مورد دیگری نیز با همین هدف روابطی برقرار کرده و کوشش میکرد افراد خود را از میان ده ها نفر گلچین کند .

عواملی که موجب محافظه کاری صفائی و ندادن اطلاعات به مفتاحی شده است در فصل دوم * یاد آور شده است . باین ترتیب از این تماس نتیجه ای گرفته نشد . معذالک دو گروه مثل گذشته توسط بعضی افراد خود از جمله سیف دلیل صفائی از یکدیگر خبر داشتند .

مرحله دوم تماس دو گروه با پیشگامی گروه دو آغاز شد . رفقا خواستار ملاقات مجدد با صفائی شدند ولی در این هنگام صفائی بجنگل رفته بود . تماس دو گروه توسط سمود احمد زاده و حمید اشرف برقرار شد . این تماس ادامه یافت و سر انجام دو گروه به وحدت اصولی در زمینه مشی وعده ترین مسائل ایدئولوژیك رسیدند . برادشت مشترك از مشی پس از تبادل نظرها این بود .

مبارزه در شهروکوه ضروری ایست . در مرحله اول شهر نقش مهمتری دارد . در مراحل بعدی "کوه" اهمیت استراتژیک پیدا کرده و سرانجام شهر تابع

* رجوع شود به " ۹ بهمن ثوریک " شماره ۱ مقاله " تحلیلی از . . . (۱۹ بهمن)

کوه خواهد شد .

اولین همکاری دو گروه اعزام احمد فرهودی بجنگل بود که در دیماه بعمل آمد . همچنین قرار شد که یک تیم نفری دیگر به جنگل اعزام شود . صفائی اعزام فوری ده نفر و پیوستن آنها رابه تیم قبلی رد کرد و این امر را موجب کاهش کیفیت تیم جنگل دانست . او با پیوستن فوری ده نفر موافق بود ، بهر حال اعزام تیم جدید به اول سال . موکول شد . پس از ضربات بهمن که بشهر وارد آمد عملیات جنگل جلو افتاد و پس از رستاخیز سیاهکل اعزام تیم به چند ماه بعد پس از شناسائی و تدارک کامل موکول شد . افراد تیم تعیین شده و در جریان عملیات تدارک بود که قبادی و رفقاییش باز داشت شدند .

تماس دو گروه در فاصله هفتد هم تا بیست و دوم فروردین سال . به وحدت و ادغام آنها انجامید . عواملی که این وحدت را ضروری ساخت عبارت بود از :

الف) دو گروه در یک پروسه مبارزاتی ، طی تماسهای متعدد به وحدت آید . ثولوزیک و وحدت در مشی رسیده بودند ، اختلافهایی که در برداشت از برخی مسائل ایدئولوژیک داشتند امری نبود که مانع وحدت شود . این اختلافها می بایست در یک پروسه مبارزاتی تبدیل به وحدت شود . از جمله برداشتهای آنها در برخورد با مسائل جهانی و قطب ها اختلاف داشت .

ب) گروه یک پس از تهاجم پلیس در بهمن ۹۱ وعملیات جنگل بیشتر کادرهای موثر و فعال خود را از دست داده بود و کسانیکه مانده بودند برای ادامه مبارزه و تحقق آرمانهای خود نیاز به همکاری با گروه دوم داشتند .

ج) گروه دوم با حمله به کلانتری قلهک وعملیات دیگر کارائی انقلابی خود را نشان داده بود . این امر در تصمیم گروه یک به همکاری اثر مستقیم داشت و عامل مهمی بود در غلبه کردن بر محافظه کاری گروه یک در همکاری با دیگران . سمود احمد زاده در این مورد گفته است : پس از اینکه به حمید گفتم که کلانتری قلهک کار ما بود ، او بهای لازم را به گروه ما داد و با آگاهی به کارائی گروه ما بود که موقعیت کامل گروه یک را در اختیار ما گذاشت و آمادگی خود را برای همکاری اعلام کرد .

نتیجه این همکاری ایجاد ج . ف . خ بود . باین ترتیب اولین سازمان

چریکی در وطن ما بوجود آمد . ج . ف.خ وارت کلیه سنن مبارزاتی و تجارب ایدئولوژیک و خصلتهای انقلابی هر دو گروه شد . پس از مدتها که کمبود یک سازمان انقلابی مارکسیست - لنینیست در جامعه ما احساس می شد ، تشکیل چریکهای فدائی خلق به این کمبود خاتمه داد و به مثابه انقلابی ترین بخش پیش آهنگ طبقه کارگر ایران در برابر دشمن خلق و طبقه کارگر به مبارزه ای پیگیر و شورانگیز دست زد .

جمع بندی ویژگیهای عمده گروه

گروه طی سه سال از یک رابطه محفلی به یک گروه سیاسی - نظامی رشد یافت . این رشد سریع معلول چه عواملی بود ؟ در حالیکه در گذشته اغلب محفلهای روشنفکرانه از رشد باز مانده و به انحطاط کشیده شدند چه عللی موجب این تحول سازنده شده است ؟ زمینه ها و عواملی که به گروه خصلت انقلابی بخشید به شرح زیر است :

الف) قبل از همه باید به رشد عمومی جنبش توجه کرد . گروه در موقعیتی تشکیل شد که در جنبش رهائی بخش گرایشها و کوششهای چشمگیری در جهت رسیدن به مشق مسلحانه ظاهر شده بود . به عبارت دیگر لازم نبود هسته ای که در اواخر سال ۶۶ تشکیل شد پیروان گذشته را تماما از سر بگذراند ، تجاربی که از مبارزات طولانی گذشته بدست آمده بود در سطح کل جنبش اثر می گذاشت و جریانهای مختلف را در جهت مبارزه مسلحانه هدایت می کرد .

ب) جنبش مسلحانه طی سالهای ۶۶ تا ۶۹ در منطقه رشد یافته و روی جریانهای داخلی اثر زیادی می گذاشت . این جنبشها به جنبشهای انقلابی مسلح دیگر بخشهای جهان ، مثل ویتنام و امریکای لاتین اضافه شده و به نحو ملموس تری در ایران انعکاس می یافت . در حقیقت این دو عامل یعنی سیر جنبش در داخل و خصلت قهرآمیز جنبشهای منطقه و جهان زمینه عمومی رشد تمایلات مسلحانه در گروه های مخفی مبارز بود .

باین ترتیب باید نتیجه گرفت که مطالعه جدی آثار انقلابی امریکای لاتین و آثار مشابه آنها علت گرایشهای مسلحانه در جنبش و از آنجمله در گروه نشد بلکه برخلاف آن ، ضرورت مطالعه این آثار معلول شرایط و حوی بود که در جنبش بوجود آمده بود .

ج) همانطور که در پیدایش گروه دیدیم ، گروه و اعضای موثر آن دارای سوابق کار در جریانهای قبلی جنبش کارگری و وابستگی رسمی به سازمانهای جنبش رهائی بخش نبودند . فقدان این سوابق دارای دو جنبه مثبت و منفی است . جنبه منفی آن عدم دسترسی مستقیم به تجارب ایدئولوژیک و پراتیک مبارزات گذشته است ، گرچه این تجارب در سطح کل جنبش اثر گذاشته ولی تماس ملموس داشتن با این پیروان هابه تا اوم مبارزه کمک میکند . این کمبود در برنامه گروه در دوره اول (۶۶ تا ۶۸) نمود می یابد . تجارب مستقیم جنبش کارگری و جنبش رهائی بخش مفایر چنان آغازی برای گروه در اواخر سال ۶۶ بود . نمود دیگر این پدیده در کم بها دادن به تحلیل مبارزات گذشته ظهور میکند . گروه امکان جدی برای تحلیل سه دهه گذشته خود نداشت . این کمبود در برابر توجه گروه به آثار انقلابی خارجی محسوس تر میگردد .

معدنک نباید روی این جنبه منفی زیاد تکیه کرد . چرا که بر چند دوره از جنبش کارگری اپورتونیسیم غلبه داشته و بد آموزیها و انحرافهای ناشی از تسلط طولانی اپورتونیسیم در گروه ها و جریان هایی که از گذشته منشاء گرفته اند مبارزه جدی و پیگیر را در درون گروه ایجاب میکرد .

جنبه مثبت نداشتن وابستگی به گذشته این بود که ، اولاً - گروه ناچار نبود با تشکیلات و موانع فردی و جمعی ناشی از این بد آموزیها مبارزه کند ، ثانیاً - گروه میراث این مبارزات را مستقیماً نبرده و بار اشتباه های گذشته را بر سرش نداشت ، ثالثاً - جوانی گروه بآن تحرك و خلاقیت لازم را برای کسب تجربه در مدتی کوتاه و جسارت لازم را برای برخورد جدی با رسالت خود بخشیده بود . د) حالت محفلی گروه ، مناسبات آزاد افراد با یکدیگر و رابطه دائمی هسته مرکزی با توده گروه به نوبه خود عاملی بود که در رشد فزونی گروه موثر بود . در گروه از تمام استعدادها در جهت شناخت شرایط و تعیین مشق استفاده شد .

این عوامل باعث شد که گروه به خصلتهای محسوری زیر دست یابد :

الف) گروه از رشد کیفی برخوردار شد . طی سه سال از يك محفل به يك گروه مبارز مارکسیست - لنینیست مبدل شد . در این مدت گروه دچار دکاتیسم نشد .

برخورد گروه با مسائل ایدئولوژیک جدی ، قاطع و توأم با خلاقیت بود . تمایلات پروچینی برای گروه تبدیل به دکم نند و نتیجه گیریهای نادرست در زمینه مشی به سرعت جای خود را به برداشتی خلاق از شرایط اجتماعی - اقتصادی جامعه و موقعیت جنبش داد . رشد کمی و کیفی گروه و خلاقیت آن در زمینه مسائل تئوریک در چنین مدتی کوتاه از ویژگیهای چشمگیر گروه است .

ب) ویژگی عمده دیگر گروه صداقت انقلابی آن است . افراد موثر و رهبران گروه به آنچه میگفتند به راستی معتقد بودند و بطور جدی در صدد تحقق افکار و برنامه خود بودند . در گروه تئوری به منزله راهنمای پراتیک بود . گروه تا آنجا که تجربه و توانائی داشت به کار می پرداخت . تئوری هیچگاه در گروه برای توجیه بی عملی و سرپوشش برای چسبیدن به خصلتهای خرد و بورژوازی و زندقه عادی نبود .

کمبودها و نارسائی های عمده گروه عبارت بود از :

الف) علیرغم پیشرفت سریع در مسائل تئوریک و دست یافتن به برداشتهای اصولی از ایدئولوژی طبقه کارگر گروه در این مدت کوتاه فرصت کافی برای تربیت ایدئولوژیک افراد خود پیدا نکرد . تربیت ایدئولوژیک عمدتاً بر پراتیک مبارزه ، زیر راهنمائی مارکسیسم - لنینیسم ، مبنی است . تربیت ایدئولوژیک حاصل پروسه طولانی مبارزه است . آموزش تئوریک ایدئولوژی طبقه کارگر فقط بخشی از این تربیت را تشکیل میدهد . کمبود پراتیک ، در بخش عمده حیات گروه (۶ تا ۴۸) ، و بطور کلی کوتاه بودن حیات گروه (سه سال) این کمبود را برای اغلب اعضای گروه اجتناب ناپذیر می ساخت . این کمبود در ماه های آخر سال ۴۹ و پس از تشکیل ج . ف . خ در جریان عمل کاهش یافت و در برخورد با مسائل

سیاسی و نظامی گروه در جهت تربیت ایدئولوژیک خود کام برداشت .

ب) گروه از دشمن و سیستم کار پلیس شناختی واقعی نداشت . اصول پنهانکاری در شرایط سالهای ۶۶ تا ۹۹ عقب مانده بود و هنگامیکه پس از تغییر مشی ، گروه دست به تهاجم و پراتیک نظامی زد گروه فاقد سیستم دفاعی لازم بود . این نارسائی به طور کلی بصورت عقب ماندن پراتیک از تئوری تجلی کرد .

این نارسائی در نداشتن برداشتی عینی و پراتیک از سازمان سیاسی - نظامی و سازماندهی مبارزه مسلحانه نمود مشخص تری پیدا میکند . این نارسائی حتی پس از تشکیل ج . ف . خ ادامه یافت و آثار منفی آن در تهاجم پلیس در تابستان سال ۵۰ ظاهر شد .

در باره مقاله "ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقاء"

این مقاله در اوائل سال ۹۹ بوسیله رفیق پویان نوشته شد . در ماههای قبل از انتشار این مقاله بحث هائی در گروه در باره مشی آن و مساله مبارزه مسلحانه درگیر شده بود . این مقاله باین بخشها شکل داد و سرانجام گروه را به مشی مسلحانه هدایت کرد .

پویان در آغاز این مقاله می گوید : عناصر انقلابی بویژه مارکسیستهای مبارز به هیچوجه در شرایط اضنی بسر نمی برند . پلیس با کلیه امکانات خود بطور مداوم در پی کشف ، دستگیری و سرکوب گروهها و عناصر مبارز است . نویسنده سپس به اهمیت پیوند پیش آهنگ با توده پرداخته می گوید : تا با توده خویش بی ارتباطیم کشف ، دستگیری و سرکوب ما آسان است . پویان شرایط مبارزه در سال ۹۹ را تشریح کرده نتیجه میگیرد که امکان تماس با کارگران در زیر کنترل شدید پلیس ممکن نیست . او می گوید : تماس با کارگران حتی در مراکز تجمع آنها مانند قهوه خانه ها هم ممکن نیست . در چنین شرایطی ما نه همچون ماهی در دریای حمایت مردم بلکه همچون ماهیان پراکنده در جنگال مرغ ماهیخوار هستیم . کارگران در شرایط دشوار زندگی و کار در زیر فشار پلیس ناکزیر خاموش

مانده اند . نویسنده می گوید : وجود دیکتاتوری و اختناق و سرکوب مسدود کرده ها ، نبودن جریانات قابل لمس سیاسی باعث رکود و بی میلی توده ها به مسائل سیاسی گردیده است . او از مجموعه شرایط نتیجه میگیرد : بازتاب شرایط پلیسی و اختناق بصورت نمود و مطلق یعنی قدرت مطلق دستگاه حاکمه و ضعف مطلق توده متحلی میگردد . این دو مطلق خود علتی است که باعث تسلیم توده به فرهنگ منحط حاکم میشود . تسلیم به فرهنگ منحط حاکم حتی در تغریحات توده ها نمایان است . پویان می پرسد : چگونه می توان با ضعفی مطلق به مبارزه با قدرتی مطلق رفت ، پس چه باید کرد ؟ چگونه میتوان این دو مطلق را در ذهن توده ها از بین برد و سد یأس آنها را شکست ؟ آنگاه پاسخ میدهد : اعمال قهر انقلابی که خود سرشت تبلیغی دارد همراه با تبلیغ وسیع سیاسی میتواند صربه پذیر بودن رژیم را نشان داده و باین قدرت مطلق ، در ذهن توده ها ، ضربه وارد سازد . او می افزاید : در جریان مبارزه توده ها متوجه ضبعی از نیرو میشوند که در جهت منافع آنان گام بر میدارد و در تداوم این مبارزه است که توده ها به بقای این نیروی کوچک علاقتند می شوند ولی هنوز نمیتوان از آنها انتظار داشت که عملا به حمایت از مبارزه برخیزند ، در تکامل مبارزه است که این حمایت ممنوی توده ها به حمایت مادی بدل خواهد شد .

باین ترتیب پویان ضرورت مبارزه مسلحانه را مطرح میکند . او به عکس العمل خشونت آمیز رژیم در مقابل این شکل از مبارزه اشاره کرده میگوید : این مبارزه چهره بزرگ کرده رژیم و ماهیت ضد خلقی اش را آشکار می سازد .

پویان پیش بینی میکند که : با شکسته شدن سد یأس توده ها در جریان مبارزه جو سیاسی در جامعه بوجود میآید و توده ها به مسائل سیاسی رعیت و تعایل نشان می دهند . با اوج گرفتن مبارزه خواهیم دید که در گوشه و کنار هر کسی با حداقل امکانات دست به ابتکاراتی زده و ضرباتی به دشمن وارد می سازد . در ترسیم سیمای آینده پویان تاکید میکند : در دیوارها پر از شعار میشود و گروههای فراوانی پا به عرصه وجود می گذارند و ضرباتی بر نقاط حساس دستگاه وارد میآید ، در کارخانه ها کارگران به هر نحوی از زیر کار فرار میکنند و در دستگاه ها خرابکاری میکنند .

پویان در این مقاله نتیجه مبارزه مسلحانه همراه با تبلیغ وسیع سیاسی را چنین تعیین میکند : گروهها در جریان عمل رشد کرده و در تکامل مبارزه از پیوند این گروههاست که حزب طبقه کارگر پا بعرصه وجود می گذارد و رسالت تاریخی خود را انجام خواهد داد .

در اینجا می بینیم که گروه هنوز در بی تحقق مشی سیاسی خود یعنی رسیدن به حزب طبقه کارگر است . از این دیدگاه رسالت حزب طبقه کارگر چیست ؟ بسیج توده ها ، سازماندهی همه جانبه مبارزه و رهبری انقلاب . باین ترتیب مبارزه مسلحانه وسیله ایست در راه ایجاد حزب ، امر مبارزه همه جانبه با دشمن طبقه و خلق به عهده حزب گذاشته شده است . در این مرحله هنوز مساله حزب برای گروه حل نشده است . در این مقاله ضرورت مبارزه مسلحانه مطرح شده ولی هنوز درک روشن و همه جانبه ای از مشی مسلحانه وجود ندارد . این مقاله حلقه ارتباطی است بین دو دوره از زندگی گروه ، گذاری است از مشی سیاسی به مشی مسلحانه .

پویان در بخش دوم مقاله خود به بی عملی گروههای سیاسی مارکسیست پرداخته برنامه آنها را مورد انتقاد شدید قرار می دهد او میگوید : یا باید در سنکر بمانیم و تسلیم نکنیم و پرچم سفید را برافرازیم و یا آنکه از سنکر بیرون بیآئیم و به دشمن حمله کنیم ، هیچ مرگی غم انگیزتر از آن نیست که در سنکر بمانیم و تسلیم نکنیم . این گروهها معتقدند که نباید پلیس را تحریک کرد . آنها میگویند هر گونه حرکت ما باعث بیداری پلیس و تقویت نیروی آن شده با تمام امکانات خویش به سرکوبی ما خواهد پرداخت .

پویان میگوید : گروههاییکه در انتظار شرایط مطلوب و زمان مساعد هستند و اینان که می خواهند به این فرمول خود یعنی شرایط مطلوب به اضافه زمان مساعد وقت يك فرمول ریاضی بدهند متافیزیسی هائی بیش نیستند . بانظار چنینی شرایطی نشستن آنان را به بی عملی و ترس و عدم تحرك دچار می سازد . بنابر این تئوری بقاء یعنی بی عملی ، و بی عملی نهایتا انحلال طلبی است ، پس در اینصورت باید پرسید که بقای ما برای چیست ؟ ما منکر پنهانکاری نیستیم ولسی پنهانکاری زمانی میتواند به بقای ما کمک کند که از آن برای تعرض استفاده کنیم .

... پس ما به جای اینکه بگوئیم تعرض نکسیم تا باقی بمانیم ، بگوئیم برای آنکه باقی بمانیم باید تعرض کنیم .

این جملات نه تنها رد برنامه و منی گروههای مارکسیست "سیاسی" است بلکه انتقادی کوبنده از خود گروه بشمار میرود . در اینجا برنامه گروههای سیاسی یعنی اکتفا کردن به کار درون گروهی ، مطالعه و آموزش تئوری ، شناخت جامعه و بااصلاح "کادر سازی" آنها که در عین حال به معنی بی عملی و از دست دادن هرگونه خصوصیت مبارزه جویانه استرد شده است .

اهمیت مقاله در طرح ضرورت مبارزه مسلحانه و پایان دادن به بی عملی محفلها و جریانهای تئوریک مارکسیست است . نارسائی عمده مقاله در نرسیدن به نقض همه جانبه و اهمیت استراتژیک مبارزه مسلحانه ، محور قرار ندادن این شکل از مبارزه بر دیگر اشکال و بالاخره نرسیدن به فرم و محتوای واقعی سازمان سیاسی - نظامی است .

گذشته از اینها در برخی مسائل از جمله موقعیت طبقه کارگر و فرهنگ و خصلت های این طبقه نارسائی هایی دیده میشود که پرداختن بآنها از وظیفه این نوشته خارج است .

درباره مقاله "مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک"

پس از انتشار مقاله رفیق پویان در داخل گروه بحث درباره منی شکل روشنتری بخود گرفت . سرانجام رفیق محمود احمدزاده این مباحثه را در اواخر تابستان سال ۹۰ جمع بندی کرده زیر عنوان "م.م.ا.ت" در سطح گروه و پیرامون آن منتشر ساخت .

نویسنده هدف از نوشتن مقاله را چنین ذکر میکند : " این مقاله کوشش دارد با بررسی شرایط عینی به عنوان اساس تعیین هر خط منی ممکن و (بررسی) کتاب رژی دبره " انقلاب در انقلاب " بحثی را آغاز کند که هدف آن ایجاد یک درک واحد و روشن از مبارزه مسلحانه و بی ریزی یک خط منی منجم باشد ."

از آنجا که این مقاله اولین کوشش سیستماتیک گروه در جهت تعیین خط منی جنبش انقلابی میهن ما بود این اثر نمی توانست پاسخگوی کلیه مسائل و ارائه دهنده یک برنامه کامل استراتژیک و تاکتیکی باشد . همانطور که در پیرویه رشد گروه دیدیم این مقاله آغاز روشن یک حرکت انقلابی بود . این مقاله در مطرح ساختن مبارزه مسلحانه در سطح جنبش رهائی بخش تاثیر انکار ناپذیری داشت .

تحلیل اجتماعی - اقتصادی ایران : در این مقاله تحلیل جامع و همه جانبه ای از پیرویه های اجتماعی و اقتصادی در گذشته و حال ارائه نشده است . معذالک مقاله حاوی خطوط اصلی تحلیل درست شرایط اجتماعی - اقتصادی میهن ما است . نویسنده الغای فتود الیسم را بمثابة مهمترین نتیجه فرم پذیرفته و به رشد بورژوازی وابسته توجه کرده است ، او میگوید : " اینک هنوز رشد سرمایه داری آغاز نشده ما شاهد قدرت انحصارات سرمایه داری می باشیم . شیوه تولید فتودالی عوض میشود بدون اینکه در حاکمیت سیاسی تغییری ایجاد شود . فتود الیسم از میان میرود در حالیکه بورژوازی ملی هم پیش از پیش سرکوب میشود . در حقیقت با استقرار سلطه امپریالیستی تمام تضاد های درونی جامعه ما تحت الشعاع یک تضاد قرار گرفت ، تضادی که در مقیاس جهانی گسترش دارد . تضاد خلق با امپریالیسم ."

در جای دیگر میگوید : " بورژوازی ملی هنوز رشد نکرده تحت فشار سرمایه های خارجی ضعیف شده امکان تشکل طبقاتی را از دست میدهد و بالاخره به تدریج از بین میرود . به این ترتیب بورژوازی ملی نمی تواند یک نیروی مستقل سیاسی را تشکیل دهد . " این بیان بخش مهمی از واقعیت را بازگو میکند . معذالک تحلیل کامل سیستم اجتماعی - اقتصادی حاکم نیست . در اینجا با نظام سرمایه داری وابسته به طور جدی و همه جانبه برخورد نشده است . الغای فتود الیسم و تضعیف بورژوازی ملی در رابطه با استقرار این نظام مطرح نشده ، در حقیقت بورژوازی کمیرادور با الغای فتود الیسم و کانالیزه شدن بورژوازی ملی در جهت روابط کمیرادوری رشد همه جانبه ای کرده و خصوصیات لازم برای یک طبقه حاکم از جمله تشکل طبقاتی را بدست آورده است . با الغای فتود الیسم در

حاکمیت سیاسی تغییراتی بوجود آمده دستگاه حاکمه که در گذشته نماینده ارتجاع داخلی یعنی فئودالها بود اینک تبدیل به نماینده بورژوازی کمراد رو به مشابه عمده ترین بخش بورژوازی ایران و امپریالیستهای خارجی شده است . فقط در پرتو شناخت این پدیده تاریخی است که میتوان پروسه های اجتماعی ، اقتصادی و سیاسی مبین ما را تحلیل کرد .

مرحله انقلاب : احمد زاده پس از تحلیل شرایط اجتماعی - اقتصادی به بحث از مرحله انقلاب میرد ازد . " آیا اینک که فئودالیسم در کشور ما از بین رفته پس انقلاب ایران مرحله بورژوا - دمکراتیک خود را پشت سر گذاشته و وارد مرحله سوسیالیستی شده است ؟ " پاسخ میدهد : " به نظر من طرح مساله باین شکل غلط است . . . هر چه فئودالیسم بعنوان یک شیوه عقب تر نشسته است و بنابراین هر چه دولت ماهیتا و صورتا بورژوازی تر شده است عناصر سوسیالیستی انقلاب اهمیت بیشتری پیدا کرده است . مبارزه با سلطه سرمایه جهانی بیشتر به مبارزه با خود سرمایه تبدیل شده و لزوما رهبری پرولتری بیشتر آشکار شده است " جای دیگر میگوید : " از طرفی مبارزه با سلطه امپریالیسم (سرمایه جهانی) عناصری از مبارزه با خود سرمایه دارد و از طرف دیگر این مبارزه محتاج بسیج وسیع توده هاست . باین دلیل عناصر یک انقلاب سوسیالیستی نیز در بطن این مبارزه ضد امپریالیستی متولد شده و در جریان مبارزه شروع به رشد میکنند . "

سرانجام احمد زاده نتیجه میگرد : " انقلاب با توده ای ترین و عامترین - شعارها و برنامه ها آغاز شده و در جریان یک مبارزه مسلحانه طولانی که مادی و معنا نسوده ها را پرولتاریزه میکند با رادیکالترین و انقلابی ترین اقدامات پیروز شده و ادامه پیدا میکند . مبارزه مسلحانه طولانی ترکیبی است که عناصر سوسیالیستی یک انقلاب بورژوا - دمکراتیک خیلی سریع در آن رشد میکند . "

به این ترتیب نویسنده می پذیرد که مرحله انقلاب بورژوا - دمکراتیک عملا سپری شده ولی انقلاب سوسیالیستی در برنامه نیست . نتیجه این بیان اینست که ما در مرحله انقلاب دمکراتیک توده ای هستیم . این انقلاب باید تحت رهبری پیش آهنگ طبقه کارگر به پیروزی برسد . در این انقلاب به سلطه امپریالیسم و

حاکمیت سرمایه داری واسسته پایان داده میشود . باین ترتیب جنبش رهائسی بخش در مرحله کنونی خود دارای محتوای انقلاب دمکراتیک توده ایست .

اما رفیق احمد زاده خصلت توده ای انقلاب را (یعنی همان عنصر سوسیالیستی انقلاب بورژوا - دمکراتیک را) نه بدلیل حاکمیت نظام سرمایه داری وابسته و تضعیف بی سابقه بورژوازی ملی بلکه بدلیل خصلت مبارزه ضد امپریالیستی که دارای محتوای یک انقلاب سوسیالیستی در بطن خود است ، مطرح میسازد . مبارزه ضد امپریالیستی در ادوار مختلف تاریخ در کشورهای استعمارزده همواره عنصر مبارزه با سیستم سرمایه داری جهانی را در خود داشته است . این نه بدلیل ماهیت نظام اجتماعی جامعه استعمارزده و محتوای سوسیالیستی انقلاب و جنبش رهائی بخش در این کشورها بلکه بدلیل ماهیت امپریالیسم است . جنبشهای ضد امپریالیستی در حدود یک قرن گذشته بر ضد سلطه سرمایه جهانی مبارزه کرده اند ولی الزاما دارای خصلت سوسیالیستی نبوده اند . خصلت سوسیالیستی در جنبش ضد امپریالیستی درست از آنجائی رشد می یابد که شرایط عینی و ذهنی برای هژمونی طبقه کارگر فراهم میگرد و جنبش رهائی بخش خواه در جامعه ای نیمه فئودال - نیمه مستعمره و خواه در جامعه ای تحت نظام سرمایه داری وابسته تحت رهبری پیش آهنگ طبقه کارگر قرار میگیرد .

واقعیت این است که در دهه اخیر تحولات اجتماعی و اقتصادی شرایط عینی یک انقلاب دمکراتیک توده ای را مهیا ساخته و در جهت افزایش عوامل مثبت در این راه پیش میروند . معدنک تحقق انقلاب دمکراتیک در گرو موقعیت پیش آهنگ طبقه کارگر در جنبش ما است .

مساله حزب : در " م.م.ا.ت " به مساله حزب طبقه کارگر بسیار صراحت پاسخ میدهد : " اگر ما حق داریم بگوئیم که مبارزه نیاز به یک حزب دارد ، چرا نتوانیم بگوئیم که چنین حزبی تنها در خود مبارزه مسلحانه بوجود خواهد آمد . " احمد زاده می پرسد : " استدلال کسانی که معتقد به تقدم حزب بر مبارزه مسلحانه ، تقدم کار سیاسی بر کار نظامی هستند ، بر چه پایه ای استوار است ؟ " و پاسخ میدهد : " مساله این است که آن ارکان مبارزه طبقاتی

پرولتاریا اگر اسلحه را بگذاریم حزب ، ارگانی که علنا پیش آهنگ خلق باشد ، ارگانی که واقعا قادر به رهبری همه جانبه توده ها باشد تنها در خود مبارزه مسلحانه میتواند به وجود آید .

این حل دیالکتیکی مساله حزب است . این پاسخی است که نویسنده بیان رسیده است ولی هنوز سایه استراتژی قبلی گروه یعنی اهمیت دادن فوق العاده به حزب تا حد تقدیم بخشیدن به آن بر مبارزه همه جانبه در آغاز مقابله دیده میشود احمد زاده مینویسد : " بنظر میرسد که رابطه مکانیکی بین سلاح و کار گروهی ، بین سلاح و کار سیاسی و سازمانی که هر دو باید در جهت ایجاد یک حزب پرولتاری کار کنند وجود دارد . به نظر میرسد که سلاح جداگانه و وظیفه دارد : حفظ موجودیت گروه و تبلیغ مسلحانه برای ایجاد کار سیاسی و سازمانی گروه . در این جمعات مبارزه مسلحانه تا حدودی به " دفاع از خود مسلحانه " نزدیک شده است ولی تضاد در باره محتوای واقعی " م.م.ا.ت " را نباید بر این حمله مبتنی کرد . مبارزه مسلحانه بمشابه استراتژی : احمد زاده به نقل از دبره میگوید : " هر خط منی که مدعی انقلابی بودن است باید یک پاسخ عینی و مشخص باین سؤال بدهد : چگونه میتوان دولت سرمایه داری را سرنگون کرد ؟ بعبارت دیگر چگونه میتوان ستون فقرات آن یعنی ارتش را که پیوسته توسط میسیونهای نظامی امریکای شمالی تقویت میشود در هم شکست ؟ به این ترتیب اگر کسی این مساله را بنحوی جدی در برابر خود قرار ندهد و از حل آن طفره برود هر چند که در حرف لزوم مبارزه مسلحانه را بپذیرد انقلابی نیست .

نویسنده در ضرورت پرداختن به پراتیک مسلحانه و خانه دادن به مباحثه در باره مبارزه مسلحانه که مدت ها در برخی گروهها مساله عمده و حتی مایه تشخیص بوده است میگوید : " آیا این نص رساند که ما بین از هر وقت به پراتیسین احتیاج داریم تا به تئوریسین ؟ " در حقیقت باید گفت در هر جا مبارزه جدی با دشمن خلق و دشمن طبقه آغاز ننده مبارزه به پراتیسین ها نیاز جدی داشته است . این بیان احمد زاده در شرایط سال ۹۰ به معنی کم بهاء دادن به تئوری انقلابی نیست این پاسخی است به نیاز مبارزه که در آن موقع دچار کمبود پراتیک است . پراتیسین های مارکسیست باید مجهز به تئوری انقلابی باشند و تئوریسین ها باید

مستقیما از پراتیک مایه بگیرند . احمد زاده به محفل بازان ، کتابخوانها و آنها که پرداختن به تئوری را مستمک بی عملی خود قرار داده اند پاسخ میدهد ، و گونه ترکیب و همکاری اصولی پراتیسین ها و تئوریسین هاست که پروسه مبارزه را تکامل می بخشد .

احمد زاده پس از تحلیل شرایط انقلاب در روسیه میگوید : " اگر در آن موقع با یکرشته مبارزات اقتصادی ، سیاسی و ایدئولوژیک پیشرو واقعی بوجود میآمد اینسک مبارزه سیاسی - نظامی است که می تواند پیشرو واقعی را بوجود آورد . " نویسنده به رسالت پیش آهنگ در شرایط اختناق و در حالیکه سیستم سرکوب رشد بی سابقه یافته است توجه دارد . " ضرورت نقش آگاهانه و عمل پیشرو انقلابی درست به دلیل نقش روز افزون عامل آگاه ضد انقلاب نه کمتر بلکه بیشتر شده است .

نقش استراتژیک مبارزه مسلحانه در این امر نهفته است که " تنها راه شکست ارتجاع و تشکیل ارتش توده ای مبارزه چریکی طولانی است حتی چریکی نه تنها از نقطه استراتژی نظامی و به منظور شکست ارتش منظم و نیرومند بلکه از نظر استراتژی سیاسی منظور بسیج سیاسی توده ها نیز لازم است .

مبارزه مسلحانه از آنجا اهمیت استراتژیک دارد که باید در هر مرحله شرایط لازم برای تکامل به مرحله بعدی را فراهم آورد . در این مبارزه طولانی می بایست پیش آهنگ واقعی انقلاب به وجود آید . احمد زاده میگوید : " شرایط ذهنی انقلاب در طی مبارزه مسلحانه به کمال شکل خواهد گرفت . پیشرو واقعی که پیوند عمیق با توده ها دارد قادر به برانگیختن و هدایت وسیع توده ها باشد فقط در طی عمل مسلحانه و در جریان کار سیاسی - نظامی می تواند بوجود آید .

این در عین حال باین معنی است که برای آغاز مبارزه مسلحانه محتاج فراهم شدن کامل شرایط عینی و ذهنی انقلاب نیستیم . در حقیقت شروع مبارزه مسلحانه آغاز انقلاب نیست . مبارزه مسلحانه خود در ایجاد شرایط ذهنی انقلاب و تسریع و رشد و تکامل شرایط عینی نقش اساسی دارد .

مبارزه مسلحانه به مثابه استراتژی بایست بسه هد فهای زیر دست یابند . الف) وحدت نیروهای انقلابی و وحدت جنبش کارگری : " آیا احساس

نیروهای مارکسیست - لنینیست و مساله جبهه واحد انقلابی از تمام طبقات ستم دیده که اهمیتی تعیین کننده برای مبارزه خلقهای ایران دارد در طی عمل مسلحانه دست یافتنی نیست ؟^۲ باین ترتیب می بینیم که وحدت نیروهای انقلابی (وحدت عام) و وحدت نیروهای طبقه کارگر (وحدت خاص) مانند مساله حزب امری مقدم بر مبارزه مسلحانه نیست . این عوامل که خود در تکامل انقلاب نقش مهمی دارد در جریان مبارزه و عمدتاً از طریق پراتیک انقلابی بدست خواهد آمد و در پروسه مبارزه انقلابی است که به پیش آهنگ واحد و انقلابی طبقه کارگر دست می یابیم . پیش آهنگی که قادر است طبقه کارگر و متحدان زحمتکش آن را متشکل و متحد سازد . در عین حال در پروسه طولانی مبارزه مسلحانه است که نیروهای طبقه کارگر تحت رهبری پیش آهنگ این طبقه با دیگر نیروهای شرقی ، جبهه واحد رهائی بخش تشکیل خواهد داد . این پاسخی است بآنها که وحدت را قبل از مبارزه و در پشت میزهای مذاکره جستجو می کنند .

ب) بسیج توده ها و ارتباط مبارزه مسلحانه با توده : احمدزاده میپرسد " اصولاً وظیفه پیشرو چیست ؟ مگر نه ایست که وظایفی که تاریخ بر عهده رزمندگان پیشرو انقلاب نهاده است این است که از طریق عمل آگاهانه انقلابی و ایجاد ارتباط با توده ، در حقیقت نقی بقدرت تاریخی توده بزند و آنچه را که تعیین کننده سرنوشت نبرد است ، وسیعاً بمیدان مبارزه واقعی و تعیین کننده بکشانیم ؟ هرچه شرایط پیچیده تر باشد ، هرچه قدرت سرکوب کننده دشمن بیشتر باشد ، هرچه انقلاب بیشتر در دستور روز قرار داشته باشد ، طبیعی است که عمل نقب زدن دشو ارتز خواهد بود . " در جای دیگر نویسنده میگوید : " مبارزه مسلحانه نه تنها جدائی غم انگیز پیش آهنگ مارکسیست - لنینیست را از توده از میان بر میدارد بلکه این زمینه را فراهم میکند که آسپانه تنهادرتاکنیک بلکه در استراتژی ، نه تنها در هدفهای فوری و آنی بلکه در کلی ترین اهدافی یکی شوند . "

باین ترتیب می بینیم که مبارزه مسلحانه چگونه در راه برپا کردن انقلاب توده ای باید از مرحله بسیج توده ها و تجهیز آنها بگذرد . مبارزه مسلحانه مبارزه ای است طولانی که فقط از طریق تجهیز توده ها در یک جنگ توده ای بهد فهای نهائی خود خواهد رسید . رفیق احمدزاده با دیدی عمیق و مارکسیستی نه تنها

قدم اول یعنی آغاز مبارزه مسلحانه و فرود آوردن اولین ضربات بدشمن ، بلکه قدم بعدی یعنی مبارزه ای سخت و پیگیر در راه بسیج توده ها را می بیند و ما را به شرکت در این مبارزه حیاتی فرا می خواند . او میگوید : " مبارزه مسلحانه نه تنها امری تعیین کننده بلکه امری فوری نیز هست . مبارزه مسلحانه سخت است و طولانی ، جلب حمایت مادی توده ها چندان هم آسان نیست . احتیاج به کار مداوم ، سخت و طولانی دارد . اما بی شک توده ها به عوت پیش آهنگان خود پاسخ خواهند داد . " در این جا برداشت مارکسیستی از مبارزه مسلحانه با گرایشهای ماجراجویانه حربه بورژوازی از این مبارزه با مرزهای عبور ناپذیری جدا شده است . مبارزه مسلحانه یک شبه همچون یک توطئه به پیروزی نخواهد رسید . توده ها بلافاصله به حانبازی دسته های پیشرو پاسخ نخواهند داد . راهی سخت و طولانی همچون راه همه انقلابها در پیش است . باید کارگران ، دهقانان و دیگر زحمتکشان بسیج شوند و بمبارزه مسلحانه در یک نبرد توده ای دست بزنند ، پیش آهنگ باید باشکیائی پرولتاری این راه سخت را بپیماید و از ایمان و فداکاری خود الهام گرفته ، پیگیرانه در صدد آگاه ساختن و بسیج توده ها برآید . باین ترتیب می بینیم که حتی قبل از سیاهگل عناصر مارکسیست - لنینیست شناخت روشنی از مبارزه مسلحانه داشته اند .

مبارزه مسلحانه بمشابه تاکنیک : در مقاله رفیق پویان نقش تاکنیکی مبارزه مسلحانه بررسی شده است در " م.م.ا.ت " اهمیت تاکنیکی مبارزه مسلحانه بارها مورد توجه قرار گرفته . احمدزاده میگوید : " این حکم اساساً درست که هرگاه آگاهی انقلابی توده ها را فرا گیرد در شرایط مادی توده ها، به یک نیروی مادی عظیم تبدیل خواهند - تنها نیروئی که قادر است جامعه را دگرگون کند - اما مساله همیشه این بوده که این آگاهی چگونه باید بمیان توده ها برده شود . چه سازمانها و وسائلی باید این آگاهی را بمیان توده ها ببرند و از طریق کدام اشکال سازمانی و انتخاب چه شیوه هائی از مبارزه میتوان انرژی انقلابی توده ها را در مسیری که به پیروزی انقلاب منجر میشود انداخت . "

احمدزاده تصریح میکند : " اینک پیشرو تنها با توسل به حادترین شکل عمل

انقلابی یعنی عمل مسلحانه و خدشه دار کردن يك قشر عظیم میتواند آن مبارزهای را که در تاریخ جریان دارد بر توده ها بنمایاند . باید نشان داد که مبارزه واقعا آغاز شده است . پیشرفت آن به حمایت و شرکت فعالانه توده نیاز دارد . باید در عمل نشان داد که قهر ضد انقلابی را میتوان شکست داد . باید نشان داد که ثبات و امنیت فریبی بیش نیست .

چنین است مفهومی که ما از تبلیغ مسلحانه داریم . تبلیغ مسلحانه در مراحل قبل از رسیدن به نبرد توده ای خصلت عمده مبارزه مسلحانه است . تبلیغ مسلحانه بمعنی تدارک انقلاب از راه مبارزه مسلحانه است که شکل عمده و محور مبارزات ما را تشکیل میدهد .

نقش محوری مبارزه مسلحانه و بکار گرفتن دیگر اشکال مبارزه : آیا مبارزه مسلحانه بمثابة تاکتیک فقط یکی از اشکال مبارزه است ؟ آیا ما میخواهیم با استناد بعباز بودن بکار گرفتن اشکال متنوع مبارزه این شکل از مبارزه را مانند دیگر اشکال بکار ببریم ؟ احمدزاده پاسخ میدهد : " مساله این نیست که مبارزه مسلحانه شکلی از اشکال پرتنوع مبارزه است که در شرایط خاص و با آمادگی های خاص ضروری میشود . بلکه مساله این است که مبارزه مسلحانه آن شکل از مبارزه ایست که زمینه آن مبارزه همه جانبه را تشکیل میدهد و تنها در این زمینه است که اشکال دیگر و پرتنوع مبارزه ضروری و سودمند میافتد . " نویسنده با تحلیل مختصر آنچه در گذشته بر جنبش گذشته است میگوید : " این تجربیات نشان دادند که نه با کار مسالمت آمیز و نه با کار صرفا سیاسی و نه با کار مخفی نمیتوان به پیشرو مردم تبدیل شد و شرایط را با اصطلاح برای مبارزه مسلحانه توده ای فراهم نمود . در شرایط کنونی مبارزه سیاسی ناچار باید بر اساس مبارزه مسلحانه سازمان یابد . "

در اینجا در حالیکه روی نقش محوری مبارزه مسلحانه تاکید شده است اهمیت استفاده از اشکال دیگر مبارزه که عمدتا اشکال اقتصادی و سیاسی هستند تأکید شده . در اینجا نویسنده دچار يك حاشیه نگری نسبت بمسائل تاکتیکی نشده است . این نیز مرز مشخص دیگری است بین برداشت دیالکتیکی از اشکال مبارزه و بسر داشت های مکانیکی و ایدئالیستی از این اشکال . بر اساس و با اتکا به مبارزه

مسلحانه باید باشکال اقتصادی و سیاسی مبارزه توجه کرد و مبارزات سیاسی - صنفی را در حد امکانات سازماندهی کرد .

شهر و روستا : بدیهی است مبارزه مسلحانه بدون تعیین مسائل تاکتیکی آن تحقق نخواهد یافت . تا اینجا سخن بر سر ضرورت مبارزه مسلحانه و خصوصیات استراتژیک و نتایج تاکتیکی آن بود . اینک باید به شکل عملی این مبارزه پرداخت . یکی از نخستین مسائلی که بر سر راه پراتیک مبارزه مسلحانه قرار داشته مساله شروع مبارزه در شهر یا روستا بوده است .

احمدزاده میگوید : " در شرایطی که توده های روستائی از هر گونه امکان متشکل ارگانهای مبارزه کلاسیک اقتصادی و سیاسی محرومند بنظر میرسد که تنها شکلی از عمل که میتواند روستائیان را متشکل سازد مبارزه مسلحانه است و تنها سازمانی که میتواند بآن شکل و اتحاد بخشد سازمان سیاسی - نظامی است . برای شکست ارتجاع باید توده های وسیع روستائی را بیدار کنیم . " در این جملات اهمیت استراتژیک مبارزه مسلحانه در روستا بیان شده و به نقش تاریخی دهقانان در انقلاب اشاره شده است . در پایان مقاله نویسنده با مساله شهر و روستا تماس جدی تری میگیرد و می نویسد : " اگر بخواهیم متنی کلی را برای گروه های ایران پیشنهاد کنیم در شرایط کنونی مبارزه مسلحانه شیوه عمده مبارزه را تشکیل میدهد ، این مبارزه در آغاز عمدتا جنبه تبلیغی دارد . از لحاظ سیاسی مبارزه چریکی در شهر چه برای کل جنبش و چه برای مبارزه چریکی روستا نقش حیاتی و تعیین کننده دارد اما چریک شهری بطور مشخص در تهران و بطور نسبی در چند شهر بزرگ دیگر میتواند وجود داشته باشد . پس با توجه باصل حیاتی پراکنده کردن نیروهای دشمن و با توجه باینکه جنبه نظامی مبارزه سرعت و بنحوی روز افزون اهمیت کسب میکند ، وظیفه گروه های انقلابی است که در هر جا که مناسب بنظر میرسد ، از نظر امکانات نظامی دشمن ، امکانات تکنیکی و تاکتیکی نیروهای خود ، شرایط اجتماعی و اقتصادی مردم و شرایط جغرافیائی ، کار سیاسی - نظامی خود را شروع کنند . "

این بمعنی پیشنهاد مبارزه مسلحانه در شهر و روستا با تاکید در اهمیت

مبارزه مسلحانه در شهر در مرحله آغاز است . در اینجا کمبودی که گروه با آن روبرو بود در مقاله منعکس شده است . این کمبود تجارب پراتیک در ایجاد گروه سیاسی - نظامی و سازماندهی تدارک مبارزه مسلحانه و اشکال شیوه های مربوط بآن است که در مقاله مورد بحث قرار گرفته است .

رهبری جنبش رهائی بخش و رسالت طبقه کارگر : در "م.م.ا.ت" میخوانیم : "بورووازی ملی باین دلیل که ماهیتا نمی تواند یک نیروی مستقل سیاسی را تشکیل دهد باید تحت رهبری پرولتاریا قرار گیرد ، یا خود را به بورووازی وابسته بسپارد . تنها نیروئی که باقی می ماند پرولتاریا است ." این نتیجه گیری از تحولات اجتماعی و اقتصادی اخیر باین معنی است که در راه هژمونی طبقه کارگر در جنبش رهائی بخش رقیبی وجود ندارد . در این جا به نقش تاریخی بورووازی ملی در جنبش ضد امپریالیستی طی یک قرن گذشته و آثار و نتایج آن در میان نیروهای مترقی بخصوص خرده بورووازی شهری بهای لازم داده نشده است . با همه اینها نویسنده از نقش خرده بورووازی غافل نیست . او بموقعیت و نقش خرده بورووازی در کشورهای عرب و به نارسائی نقش احزاب کمونیست این کشورها در مبارزه ضد امپریالیستی توجه کرده میگوید : "باید از خود بپرسیم چرا احزاب کمونیست کشورهای خاور میانه رسالت خود را انجام نداده اند؟ باید از خود بپرسیم چرا رهبری مبارزه ضد امپریالیستی در این منطقه هنوز بطور عمده بدست خرده بورووازی است . احزاب کمونیست این منطقه در چنان وضعی بسر میبرند که بیم آن می رود که مارکسیست - لنینیستها رهبری مبارزه ضد امپریالیستی خلق را بدست خرده بورووازی بسپارند ."

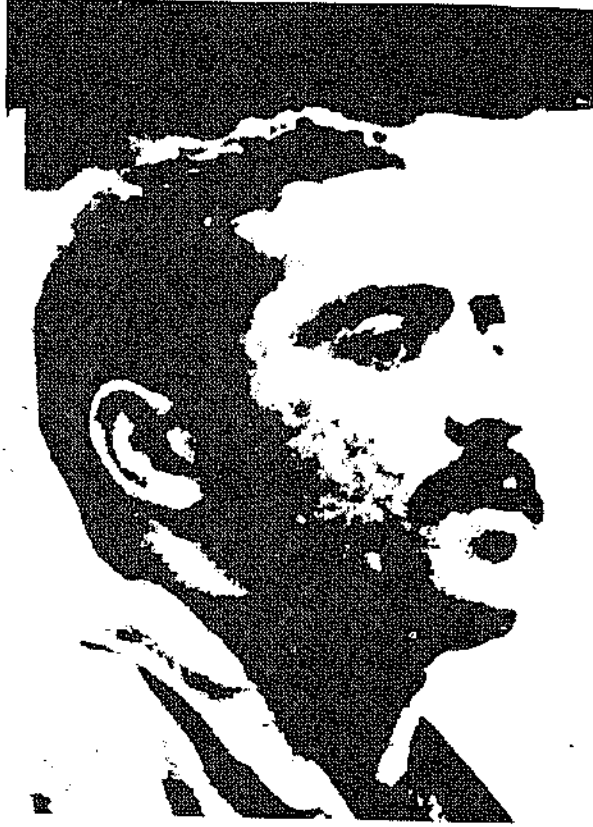
این توجه نویسنده برای ما اهمیت استراتژیک دارد . در حقیقت یکی از ویژگیهای مهم جنبش انقلابی مسلحانه این است که نیروهای کمونیست در این جنبش پس از یک دوره طولانی عقب ماندگی و بی توجهی جنبش کارگری بمبارزه ضد امپریالیستی با شرکت جدی در این مبارزه و کوشش پیگیر در انجام رسالت طبقه کارگر در مبارزه رهائی بخش را برترین وظیفه خود قرار داده اند . احمدزاده باین رسالت توجه کرده میگوید : "ما چه کار باید بکنیم ؟ در برابر

جنبش کمونیستی ایران چه راهی قرار دارد ؟ جنبش کمونیستی ایران چگونه میتواند خود را به پیشروی واقعی مبارزه ضد امپریالیستی خلق ما مبدل سازد ؟ " احمدزاده تأکید میکند : "جنبش کمونیستی باید خطر کند . نباید از شکست بهراسد . اینک وقت عمل فرا رسیده است سلاح انتقاد باید جای خود را به انتقاد سلاح بدهد ."

باین ترتیب می بینیم که گرچه بورووازی ملی بعنوان یک نیروی مستقل از میدان خارج شده است ولی میراث سیاسی آن در جنبش خرده بورووازی را دیکال بحیات خود ادامه می دهد و تامین هژمونی طبقه کارگر تنها بشرط داشتن یک استراتژی و تاکتیک انقلابی و مبتنی بر واقعیتهای اجتماعی و برخورداری پیش آهنگ این طبقه از وحدت و بقیعت فداکاری و سخت کوشی و آگاهی و هوشیاری دائمی ، که همه حاصل سلاح ممتاز آن یعنی مارکسیسم - لنینیسم است ، تحقق خواهد یافت . خصلت دموکراتیک توده ای انقلاب ایران در گرو تامین هژمونی طبقه کارگر است . در جریان عمل و در پراتیک طولانی انقلابی است که پیش آهنگ طبقه کارگر تبدیل به پیش آهنگ همه خلق میشود .

سرانجام رفیق احمدزاده رابطه استراتژیک و تاکتیک را در مبارزه مسلحانه در این فرمول بیان می کند : "در یک طرف شرایط پیروزی مبارزه مسلحانه بسیج توده ها است چه از نظر سیاسی و چه از نظر نظامی و از طرف دیگر بسیج توده ها جز از راه مبارزه مسلحانه امکان پذیر نیست ."

پایان



رفیق مسعود احمد زاده

زندگی نامه

۹ انقلابی شهید از گروه

احمد زاده - پویان

مفتاحی

شرح مختصری از زندگی رفیق مسعود احمدزاده

رفیق مسعود احمدزاده هروی از رهبران و بنیان گذاران با ارزش سازمان چریکهای فدائی خلق بود. مسعود همراه با پویان و چند تن از رفقای دیگر در سالهای ۳۹ تا ۴۲ به مبارزه روی می آورد. در آن زمان مسعود دوره دوم دبیرستان را در مشهد میگذراند. پس از شکست جبهه ملی دوم مسعود به رابطه فکری خود با سایر رفقایش ادامه میدهد. مسعود در این دوره گرایش مذهبی داشت و این گرایش با درجاتی ضعیفتر تا سال ۴۶ ادامه داشت. او در سال ۴۴ بعد از اتمام دوره دبیرستان در مشهد، به تهران آمد و در رشته ریاضی دانشکده علوم نام نویسی کرد. شروع زندگی دانشجویی و برخورد بسا جریانهای فکری و مبارزاتی دیگر به تدریج در تفکر مسعود اثر خود را گذاشت که بصورت علاقه به مطالعه آثار فلسفی و انقلابی ظاهر شد. مطالعات متسوسن مارکسیستی همراه با تماس با جریانهای سیاسی دانشجویی تاثیر نهائی خود را بخشید و در سال ۴۶ رفیق مسعود به مارکسیست ایمان آورد.

در اواخر سال ۴۶ مسعود همراه با پویان و عباس مفتاحی هسته مرکزی یک گروه مخفی را بوجود آوردند. رفیق احمدزاده در رشد گروه و تکامل محتوا و مضمون مبارزاتی آن، تا قبول مبارزه مسلحانه و تدارک آن، نقش سازنده، خلاق و تعیین کننده را ایفا نمود. بعد از ادغام این گروه و گروه جزئی و تشکیل سازمان چریکهای فدائی خلق، مسعود، در کادر رهبری این سازمان، به وظایف انقلابی و خطیر خود ادامه داد. مسعود که بمبارزه مسلحانه بمثابه وظیفه تاریخی خطیری که بمعهد پيشاهنگ انقلابی نهاده شده عمیقا آگاه بود، هیچگاه، در هیچ شرایط، حتی لحظه ای موضع منفعل و تدافعی نداشت. در عملیات نظامی مسعود نقش فرمانده یک تیم منضبط و فعال چریک شهری را بمعهد داشت، که دست به چند عمل مشهورانه بزرگ، از جمله حمله به کلانتری قلهک، زد. مسعود در سال ۵۰ در سر یک قرار دستگیر شد.

هنگامیکه رفیق احمدزاده به زندانهای قرون وسطائی شاه مزدور افتاد، بسا

مقاومت قهرمانانه و کم نظیرش در زیر وحشیانه ترین شکنجه های ساواک آنچنان سوه ای یرشکوه از ایمان و استحکام انقلابی بنمایش گذارد که شکنجه گران ساواک خود به حقارت خویش پی بردند. مقاومت و استحکام مسعود نمونه برحسبه ای است از ایمان یک چریک فدائی و یادش الهام بخش و نیروزا است برای کلیه مبارزین، بویژه مبارزین در بند.

رفیق اشرف دهقانی در کتاب "حماسه مقاومت"، ملاقات خود را با مسعود "دیدار بزرگ" می نامد، و برای این دیدار شور و هیجان وصف ناپذیری داشته است. این نیز بیان ارزش رفیق مسعود، برای رفقای همزمش می باشد. رفیق اشرف در همان کتاب، مقاومت شکفت انگیز و اراده و ایمان خلل ناپذیر رفیق را چنین بیان میکند:

" نمیتوانم از یاد آوری آنچه که از مقاومت رفیق مسعود احمدزاده شنیدم خود-داری کنم. من بعد از دستگیری رفیق، او را تحت شدیدترین شکنجه ها قرار داده بود، دشمن که تصور میکرد لب های چون دستسخر ناپذیر رفیق را میتواند بسخن بکشاید، تمام آلات شکنجه خود را در مورد او آزمایش کرد، اما بی نتیجه.

رفیق مسعود در برخورد هائی که در زندان با رفقا داشت، همیشه میکوشید، زخمها و آثار شکنجه را از رفقایش پنهان کند. او تا این حد از مقاومت پیش میرفت که تصور میکرد، ممکن است حتی دیدن آثار شدید شکنجه روی بدن وی رفقا را تحت تاثیر قرار دهد!

رفیق مسعود چند روز با رفیق دیگری در یک سلول بوده است. در آن موقع دشمن زیر شکنجه، با منقل برقی در پشت وی زخمی بیزرگی یک بشقاب ایجاد کرده بود. اما رفیق مسعود سعی میکرد تا رفیق هم سلول او متوجه این زخم نشود و فقط در مواقعی که او خواب بوده، زیر پیراهن آلوده از چرک و خون خود را عوض میکرد. روزی رفیق هم سلول بیدار میشود و زخم عمیق و وسیع او را مشاهده میکند و آنگاه فریاد زنان سایر زندانیان را از وحشیگری دشمنان با خبر میسازد. در این حال رفیق مسعود سعی میکند او را از این کار باز دارد و حماسه مقاومت نوشته چریک فدائی خلق رفیق اشرف دهقانی - ص ۱۷۶.

میکوشید ، از افتاء این خیر جلوگیری کند .

کوششهای دشمن در مورد رفیق مسعود ، با هر شکنجه ای که آزموید ، در همه حال با شکست روبرو شد و رفیق هیچ اطلاعی در اختیار دشمن نگذاشت و تمام اسرار چریکی رفقای مبارز را در سینه اش مدفون ساخت . مقاومت رفیق بجای اعجاب انگیز بود که پس از بی نتیجه ماندن انواع شکنجه ها ، سرهنگی که مأمور شکنجه او بوده ، با او گفته بود : " ما با شما دشمن خونین هستیم ، خودت هم این را میدانی ، ولی من ترا تحسین میکنم و اعتراف میکنم که تا بحال مانند ترا ندیده ام . " تمام شکنجه گران دشمن در برابر رفیق سر تعظیم فرود آورده و با وجود سردی بی حد خود همیشه با رفیق با احترام رفتار میکردند . در دادگاههای ضد خلقی شاه نیز مسعود مطلقا محاکمه نشد . او با طرح شجاعانه و درخشان مسائلی در زمینه درستی عمل مسلحانه و پیروزی اجتناب ناپذیر و تاریخی آن ، با نشان دادن ماهیت ضد خلقی دادگاه شاه و تمامی اعضای آن ، تمام سیستم قضائی شاه مزدور و کسانیرا که در خدمت آن قرار دارند ، به محاکمه کشید و محکوم کرد . مسعود دادگاه ضد خلقی شاه را لرزاند . معروف است که رفیق احمدزاده مدت دو ساعت ، بدون استفاده از نوشته ، تحلیل درخشانی از اوضاع منطقه خاور میانه و ایران و نحوه اعمال قدرت امپریالیسم در این منطقه بعمل آورده ، رژیم ایران و اربابان امپریالیست این رژیم را بشدت محکوم کرده است . همچنین برای افتاء شیوه های فاشیستی رژیم شاه مسعود در دادگاه با بیرون آوردن لباس خود ، سوختگی سینه و پشت خود را که ناشی از شکنجه با میز آهنی گداخته بود به ناظرین خارجی ، نوری آلبالا و هاترس لیبرتالیس ، نشان داد . چاپ گزارش این دو ناظر در روزنامه های غرب موجب شد تا ماهیت فاشیستی رژیم شاه ، هر چه بیشتر ، برای افکار عمومی جهان افتاء گردد . وحشت رژیم از این وضع او را مجبور کرد تا در جلسه دوم ، احمدزاده و رفقای او را به چند دسته کوچک تقسیم و محاکمه کند .

سرانجام ، بدستور شاه خائن و امپریالیستهای حامی آن ، بی دادگاههای رژیم ، مسعود را به اعدام محکوم کردند . و در صبحگاه روز ۱۱ اسفند سال ۱۳۵۰ ، گلوله های مزدوران شاه جنایتکار سینه یکی از بهترین فرزندان خلسق

ایران و طبقه کارگر را آماج خود قرار دادند . اما رفیق مسعود تا آخرین لحظه حیات انقلابیش به آرمانهای خلق و طبقه کارگر وفادار ماند و با خون خود نهال انقلاب پیروزمند ایران را نیروئی تازه بخشید . این گفته او را بیاد بیاریم که : " . . . در مرحله پایه گذاری مبارزه مسلحانه ، دادن قربانی هائی چنین گزاف اجتناب ناپذیر است . قربانی هائی که ما داده ایم ، شهدای ما که دلیرانه تا پای مرگ در برابر دشمن مقاومت کرده اند ، اسرای ما که قهرمانانه در برابر شکنجه های فزون وسطائی در خیماں شاه مقاومت میورزند ، قطعا باعث خواهند شد که نهال انقلاب ایران شکوفان گردد ، که فرزندان خلق بیباخیزند و آنگاه جنگ توده ای دریا زود آغاز گردد . "

چریکهای فدائی خلق پس از شهادت رفیق بیانییه شماره ۶ خود را اختصاص به نقش پر اهمیت او در سازمان و جنبش مسلحانه ، و برحسته کردن خصوصیات انقلابی اش دادند . در بیانییه آمده است : " رفیق قهرمان احمدزاده نه تنها در عرصه تئوریک ، بلکه همچنین در عرصه عمل ستاره ای تابناک بود . برای این انقلابی در هر کاری اعم از ساده تا مهم ، " میشود کرد ؟ " مطرح نبود برایش " باید یا نباید کرد ؟ " مطرح بود . او پاسخ سئوال " باید یا نباید کرد ؟ " را تنها بر اساس مبارزات انقلابی جستجو میکرد . آنجا که " می باید ، میکرد " آنجا که ملاحظیات انقلابی انجام کاری را ضروری میساختند دیگر هیچ چیز قادر نبود او را که يك " چریك فدائی " بود از انجام آن عمل باز دارد . رفیق خود میگوید : پیشاهنگ در شرایط کنونی نمیتواند پیشاهنگ باشد ، مگر آنکه يك چریك فدائی باشد . "

رفیق احمدزاده از فرزندان خلف خلق ما بوده است ، آگاه و مومن . او فولادی بود گداخته در کوره ایمانی خدشه ناپذیر . دارا به زندگی انقلابی او علیرغم جوانیش متحور از درخششها و داکاریهاست . رفیق احمدزاده که از هوش کم نظیر یار نابعه برخوردار بود ، تمامی قابلیت و توانائی خود را به خدمت انقلاب گرفت . او شناختی وسیع و عمیق از مارکسیسم داشت و برداشتنی از آموخته ها زنده و خلاق بود . " مبارزه مسلحانه ، هم استراتژی و هم تاکتیک " که مسعود در سال ۴۹ تحریر کرده است بیان این خلافت و شناخت رفیق است . راجع به این اثر چریکهای فدائی خلق ، در مقدمه ای به این کتاب مینویسند :

" رفیق در این اثر درکی روشن و درخشان از مبارزه مسلحانه ارائه نمود ، و پایه تئوریک استواری برای مبارزه مسلحانه خلقمان بی ریزی میکند . قبل از این اثر ، از عمل مسلحانه ، درک واحدی وجود نداشته است . میان رفقا عده ای از عمل مسلحانه ، دفاع از خود مسلحانه را میفهمند . درک عده ای از عمل مسلحانه تا تبلیغ مسلحانه فراتر نرفت ، رفیق نشان داد که این گونه درکهای از عمل مسلحانه ، نوعی درک مکانیکی از آن داشتن است . . . رفیق با دورنگری یک مارکسیست ، بی آنکه به تخیل یا ذهنیت درغلطد ، دقیقاً تاجائی که تجارب مجال پیش بینی بها میدهند ، خطوط کلی روندی را که مبارزه مسلحانه تا توده ای شدن و آنگاه تحقق آزادی و سوسیالیسم در پیش دارد ، ترسیم میکند . " این اثر در روی آوری افراد و گروههای صادق انقلابی به مبارزه مسلحانه نقش برجسته ای ایفاء کرد .

سعود بر اساس موضع پرولناریش آنچه را که در تئوری میآموخت ، بطور انقلابی در عمل بکار میبست ، او میآموخت تا بکار بندد . و از آنچه بکار میبست ، میآموخت . سعود بر هر آنچه که میکرد آگاه بود ، و به آنچه که آگاهی می یافت ، عمل میکرد . هم از اینرو ، سعود در تمام خصلتهایش ، اعم از ساده تا مهم یک رفیق بود ، یادش به رفقا اعتماد میبخشید ، و عملش چشمه جوشان الهامی همیشگی است .

بکوشیم با الهام از او
نمونه ای دیگر چو او باشیم



رفیق امیر پرویز پویان

شرح مختصری از زندگی رفیق امیر پرویز پویان

پویان در مشهد متولد شد. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در این شهر گذراند. در سالهای ۴۰-۴۲ در فعالیتهای جنبه ملی در مشهد شرکت داشت، و باتفاق عده ای از دوستانش در حنب این فعالیتهای جریان مستقطنام " نهضت علی" را بنیاد کرده بود. در سال ۴۲ پویان سال چهارم متوسطه را می گذراند. در این موقع بموازات عقب نشینی جنبه ملی، مبارزه روحانیت زیر رهبری خمینی رشد میکند. در این زمان پویان در رابطه با فعالیتهای درون محفل فوق مورد تعقیب پلیس قرار گرفته و بازداشت میشود. پویان پس از یک هفته بقید التزام آزاد شد و پرونده آن در سال ۴۵ با دو ماه و نیم محکومیت بسته شد.

بعد از دست کشیدن رهبران جنبه ملی از مبارزه و اعلام سیاست " صبر و انتظار" توسط آنها، پویان و احمدزاده و عده ای از دوستانشان که در این فعالیتهای شرکت داشتند بارتباط خود ادامه دادند.

پویان دوره دبیرستان را در سال ۴۴ تمام کرد و پائیز همان سال وارد دانشکده ادبیات رشته علوم اجتماعی دانشگاه تهران شد. در این موقع پویان افکار مدتی و مذهبی داشت. اما برخورد با سایر جریانهای فکری و مبارزات سیاسی دانشجویان و همچنین زندگی دانشجویی بمرور در تفکر او اثر گذاشت. پویان در بین رفقاییش (احمدزاده و مفتاحی و غیره) اولین کسی بود که بسط مارکسیسم معتقد شد و به آن ایمان آورد. پویان در بین رفقاییش از جانبها خاصی برخورد اربود و در تکامل ایدئولوژیک آنها نقش ارزنده ای داشت.

در اواخر سال ۴۶ پویان با همکاری مسعود احمدزاده و عباس مفتاحی گروه مخفی ای را تشکیل داد که این سه رفیق اعضا هسته مرکزی آن بودند. گروهی که در طول سه سال از چنان رشد و تکاملی برخوردار شد که بصورت یکی از گروههای تشکیل دهنده چریکهای فدائی خلق درآمد. رفیق پویان در پروسه فعالیتهای و تکامل این گروه، چه از نظر سیاسی و چه از نظر ایدئولوژیک نقش

برجسته ای داشت. پویان در سال ۴۸ با جمع بندی بحثهایی که در درون گروه حول ضرورت مبارزه مسلحانه جریان داشت، در مقاله ای تحت عنوان " ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقاء"، به این مباحثات شکل داد و در تکامل آن اثر مهمی گذاشت. این مقاله راه کنشائی بود برای مبارزاتی که صادقانه در صدد پیدا کردن راه و شیوه های مبارزه علیه دیکتاتوری فاشیستی شاه بودند. و ضربه سنگینی بود بر مشی اپورتونیستی و کلیه کسانی که در پشت این مشی سنگر گرفته، و بی عملی خود را در شرایط مبارزاتی ایران توجیه میکردند. رفیق با دیدی دیالکتیکی و عینی، مکانیسم شکستن سدی که در مقابل مبارزات توده و پیشروان قرار داشت، تشریح کرده، نقش و وظایف پیشاهنگ را در چنین شرایطی، بوضوح تعیین می نماید. در مورد نقش و اهمیت این مقاله چریکهای فدائی خلق، در مقدمه ای به این جزوه مینویسند:

" این مقاله رفیق، علاوه بر اینکه بطور دقیق و همه جانبه به رد تئوریک مشی اپورتونیستی که معتقد است برای اجتناب از نابودی باید در محدوده ای که دیکتاتوری نظامی را به مقابله بر نیانگیزد، عمل نمود - و رفیق خود آنرا تئوری بقاء مینامید - میبرد از، اولین مقاله گروه است که مطالبی را بمنظور اثبات درستگی " عمل مسلحانه" در تئوری ارائه میکند."

رفیق پویان در سطح فعالیتهای برون گروهی مقالاتی تنظیم کرد. از جمله این مقالات باید از مقاله " خشمناک از امپریالیسم و ترسان از انقلاب"، " باز گشت به ناکجا آباد" و " باز گردیم" را نام برد. مقاله اول بصورت نیمه مخفی پخش شد و دوم مقاله اخیر در " فصلهای سبز" با نام مستعار منتشر گردید. در اوائل سال ۴۷ پویان با صمد بهرنگی در جریان فعالیتهای ادبی آشنا شد. صمد چند تن از رفقای خود را به پویان معرفی کرد. در اواخر تابستان سال چهارم و هفت پویان همراه با یکی از اعضا گروه به تبریز رفت. پویان با بهروز دهقانی، علیرضا نابدل و منای فلکی تبادل نظر کرد و در نتیجه در اواسط سال ۴۸ هسته مرکزی تبریز از این سه تن تشکیل شد.

پویان از سال ۴۹ تا آخر زندگی اش فعالیت سیاسی را با تدارک و عمل مسلحانه توأم ساخته بود. پس از تشکیل سازمان چریکهای فدائی خلق رفیق

پویان در تبعی تحت فرماندهی رفیق اسلند در صادی نژاد در عملیات نظامی شرکت میکرد . صادره موجودی بانک ملی شعبه آیزنهاور از عملیات بسیار موفقیت آمیز این تیم چریکی است .

رفیق پویان در روز سوم خرداد سال ۱۳۵۰ همراه با رفیق پیروند پیری در خانه تبعی نیروی هوایی در محاصر مزدوران شاه قرار میگیرند . پلیس باندازه باور نکردنی نیرو پیاده کرده بود . رفقا قهرمانانه مقاومت ورزیده ، تا آخر ریس کلبه جنگیدند . و آنچه را که نمی بایست بدست دشمن میافتاد از بین بردند و سر انجام برای آنکه خود نیز اسیر دشمن نشوند ، بزندگی شان خاتمه دادند .

چریکهای فدائی خلق در باره رفیق پویان میگویند : " او پیکار جوشی بیکیسر بود . شور و شوقش برای مبارزه حدی نمی شناخت ، همچنانکه ایمانش به پیروزی حدیته ناپدید بود . به خلقتش عشق میورزید و تنفوی بی امان به دشمنان خلقی داشت . سخت ترین شرایط او را باز امید داشت از اینکه مقتضیات گروه و بمعنائی وسیع تر مقتضیات انقلاب را به یاد آورد . بحرانی ترین اوضاع او را بیش از پیشی همم و امید وار میساخت . . . ما که او را می شناسیم ، یقین داریم که باشعار ، " پیروز باد انقلاب " ، " زنده باد کمونیسم " جان سپرد ، و در همان لحظات واضح تر از همیشه آینده ای را میدید که در تحققش هر گونه تردیدی را ندارد . ما یادش را ارج می نهیم ، همچنانکه خاطره تمام رفقای شهید دیگر را گرامی میداریم . "

از او بیاموزیم و
صمیمانه در راهش قدم گذاریم



رفیق عباس مفتاحی

شرح مختصری از زندگی رفیق عباس مفتاحی

رفیق عباس مفتاحی در ساری بزرگ شده و همانجا تحصیلات دوره متوسطه را به پایان رساند. عباس در ساری با افکار مارکسیستی آشنا شد. او در سالهای ۴۱ و ۴۲ با صفائی فراهانی که معلم هنرستان صنعتی ساری بود آشنا شده بین آنها روابط دوستانه ای برقرار شد. مفتاحی در پاییز سال ۴۲ بدانشکده فنی تهران وارد شد. در این موقع عباس هنوز بقایائی از افکار مذهبی سنتی را حفظ کرده بود. او به مارکسیسم گرایش داشت ولی هنوز نماز می خواند.

مفتاحی پیش از آنکه با هم دانشکده ای های خود بچوشد با دانشجویان پلی تکنیک تهران می جوشید. در سال های ۴۲ و ۴۶ با عده ای از فعالین پلی تکنیک رابطه داشت و از طریق همین رابطه نشریات سازمان دانشجویان و انتشارات قسمت علمی گروه جزئی بدست مفتاحی می رسید. او در سال تحصیلی ۴۴-۴۳ در زندگی مفتاحی دگرگونی ظاهر شد برای او دیگرهندس شدن هدف نبود. او سیگار را ترک کرد و به کوهنوردی روی آورد. اغلب برنامه های خصوصی کوهنوردی در جنگلهای شمال اجرا می کرد. در این هنگام عباس با کاظم سلاخی که افکار مارکسیستی داشت آشنا میشود. در سال ۴۴ عباس توسط علی طلوع هاشمی با پویان و احمدزاده آشنا شد. این آشنائی در ادامه خود، به تصمیم برای تشکیل یک گروه مخفی انجامید. عباس خود در دادگاه در باره مبارزه گذشته اش تا تشکیل این گروه چنین میگوید: "من در دوره دوم دبیرستان با مسائل سیاسی آشنا شدم ولی آشنائی من بسیار کم بود. در آن زمان جبهه ملی استقرار حکومت قانونی را عنوان کرده بود و میدانیم که این جبهه به چه سرنوشتی دچار شد. البته در سالهای بعد با مارکسیسم - لنینیسم آشنا شدم و پس از آن متوجه شدم که چه تضادهائی در جامعه ما وجود دارد و چون آزادیهای مختلف در کشور وجود نداشت من باتفاق پویان و احمدزاده گروهی را بوجود آوردم و تصمیم گرفتیم دست باسلحه ببریم." (کیهان ۶ بهمن) عباس جزو کادر رهبری کننده و از اعضا هسته مرکزی گروه بود. این گروه یکی از گروههای تشکیل دهنده سازمان چریکهای فدائی خلق است.

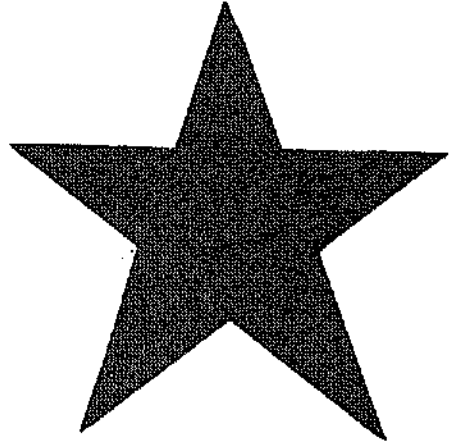
عباس از اعضا مرکزیت سازمان چریکهای فدائی خلق بود، و در راه اعتلای مبارزه مسلحانه فعالیتهای ارزنده ای داشته است.

اسم عباس قبل از حمله به کلانتری قلهک لو رفته بود و بهمین دلیل پس از اعدام انقلابی فرسیوخائن و حمله به کلانتری قلهک نام و عکس او نیز در روزنامه ها منتشر شد. رژیم برای دستگیری او یک میلیون ریال جایزه تعیین کرده بود. ولی عباس همچنین به مبارزات چریکی خود ادامه میداد. سرانجام در سریک قرار ملاقات عباس خود را در محاصره پلیس یافت و پس از از یاد آوردن چند مزدور، بعلت گیر کردن سلاحش، از مبارزه بازماند و دستگیر شد. جانبیان سازمان امنیت مدت پانزده روز تمام او را شکنجه دادند ولی عباس سخن نکفت. اتهامات و جسارت او در مقابله با دشمنان شاه در طول بازجویی زیانزد همه است.

در دادگاه او همچون یک چریک فدائی از تمام عطیات سازمان چریکهای فدائی خلق و از نبرد مسلحانه پیشاهنگان خلق جانانه دفاع کرد. او در دادگاه میگوید: گروه ما تبلیغ مسلحانه مینماید. ما میخواستیم مردم را از واقعیتی که در مملکت میگردد آگاه کنیم و برای این تبلیغ اسلحه هم داشتیم. پس از تشکل و تشکیل یک سازمان، نام چریکهای فدائی خلق را برای خود تعیین کردیم.

او در دادگاه بدوی و تجدید نظر نظامی به اعدام محکوم شد و در روز ۱۱ اسفند ۱۳۵۰ در میدان تیرپادگان قصر به دست مزدوران شاه جنایتکار تیرسوز باران شد. و باین ترتیب خون پاک عباس، این رزمنده قهرمان که وجودش معلو از عشق به مردم زحمتکش و طبقه کارگر و پراز کینه و نفرت به شاه خائسن و امپریالیسم بود، پرچم انقلاب ایران را سرخ فام تر کرد. یاد عباس و مبارزات قهرمانانه اش در سینه خلق جاودانه خواهد ماند.

بکوشیم ادامه دهند
صادق راه او بانسیم



رفیق حسن نوروزی

رفیق حسن در سال ۱۳۲۴ در يك خانواده کارگری در محله راه آهن تهران متولد گردید. پدرش از مهاجرین قفقاز بود که پس از مدتی مبارزه با رضاخان قتل در گروههای ضد دیکتاتوری به حزب توده پیوست. سالها پس از پیوستن به حزب توده متوجه اپورتونیسیم رهبری حزب توده شد و مانند بسیاری دیگر از پرولترهای آگاه حزب، خود را از قید رهبری باند فاسد کمیته مرکزی رها ساخت و از حزب کناره گرفت. روحیات و خصصتهای ضد اپورتونیسیتی پدر و آزادی وی از دوران کودکی شرایط مناسبی برای رشد آگاهی و روحیه تعرضی حسن که کودکی بسیار مستعد و با هوش بود فراهم آورد. پدرش با آموختن که هرگز با دشمنان خلق سازش نکند و تاجان در بدن دارد به مبارزه بی امان بر علیه دشمن ادامه دهد.

پایان زندگی پدر بزرگترین و آخرین درس انقلابی او بود که به فرزندش داد و ناشیری شکر بر حسن باقی گذارد.

حسن ۹ ساله بود که پدرش با جمعی از یاران همراهش در سال ۱۳۲۴ در شرایطی که کمیته مرکزی فاسد حزب توده کارهای فداکار حزبی را رها ساخته و میدان مبارزه را خالی کرده بود، در جریان يك عمل فدائیی دست به يك اقدام معترضانه بر علیه رژیم کودتا زدند و با خارج ساختن يك قطار محمولات نظامی از خط آهن و انفجار آن ضربات سخت بر حکومت کودتا وارد ساختند. اگرچه این قهرمانان آشتی ناپذیر خلق در جریان این عملیات شهادت رسیدند ولی نامشان در سینه تاریخ مبارزات خلق ما ثبت گردیده و تا ابد زنده خواهد ماند.

این عمل نشاندهنده آن بود که سنگر مبارزه در شرایطی از طرف رهبران حزب خالی شد که توده های حزبی آمادگی جانبازی و نبرد و جلوگیری از پیروزی ارتجاع را داشتند. ولی عدم مرکزیت سالم و انقلابی باعث شد که نیروهای آماده خلق به در رود و روحیه مصمم و پر شور توده ها به یاس و نومیدی

تبدیل شود.

پس از شهادت پدر حسن که بیش از ۹ سال نداشت مجبور شد ضمن تحصیل به کارگری بپردازد چند سالی بدین منوال گذشت تا این که ادامه تحصیل دیگر برای حسن مقدور نبود، وضع مالی و شرائط زیست طوری نبود که حسن بتواند با خیال راحت تحصیل کند، از این رو حسن مانند میلیونها تن از فرزندان توده های زحمتکش که امکان ادامه تحصیل ندارند مجبور به ترك مدرسه شد، از آن پس حسن به کارگری رفت و بعنوان شاگرد پادو در اینجا و آنجا در نزد استاد کاران پیشه و بکار پرداخت. نجاری، شیشه-بری و بالاخره فلزکاری و لوله کشی مشاغل کوناگون رفیق را در این دوره تشکیل میدادند. در این ایام رفیق حسن برخی از آثار ادبیات انقلابی را که جزو کتابهای پدرش بود می خواند و سطح آگاهی خود را ارتقا می داد.

۱۴ ساله بود که خانواده اش را ترك گفت و در جستجوی نان به جنوب کشور رفت و در بند عباس و بند بوشهر بکارگری پرداخت و لسی چندی بعد کار خود را از دست داد و مجبور شد در رستوران يك مسافرخانه بعنوان کارمن مشغول کار شود. چند سال بعد به تهران بازگشت و در يك کارگاه فلزکاری و لوله کشی مشغول کار شد. کارش طوری بود که از طرف صاحب کار برای نصب تاسیسات ساختمانی به شهرهای اطراف فرستاده می شد از این روی بیشتر وقت وی در مسافرت و تماس با مردم مختلف سپری می شد که این امر در افزایش تجربیات و ارتقاء شناخت او نسبت بزندگی خلق بسیار موثر بود.

۱۸ ساله بود که مجدداً به جنوب کشور رفت این بار او در شهرهای بوشهر، بند عباس، شیراز و کرمان بکارگری پرداخت ولی چون کار در آن دوره رونق زیادی نداشت مانند هزاران کارگر بیکار ایرانی بطور غیر قانونی با يك موتور لنج خودش را به شیخ نشینهای عربی رسانید و مدتی در کویت و دبی بکار پرداخت و چندی بعد با مختصر پس اندازی که دسترنج کارش بود به مین مراجعت نمود این مسافرت از او جوان کار آزموده و دنیا دیده ای ساخته بود. پس از بازگشت بایران مدتی در نواحی جنوبی و سپس در تهران بکارگری پرداخت. در تهران مدت یکسال در بخش قوطی سازی کارخانجات شاه

پسند تهران بعنوان کارگر شیکار کار می کرد . پس از آن توسط آشنایان پدرش در کارخانجات راه آهن تهران کاری برایش پیدا شد و از آن پس رفیق در کارخانجات راه آهن در بخش لوله کشی و تاسیسات بعنوان یک کارگر متخصص مشغول کار شد .

در سال ۴۶ رفیق حسن همراه چند تن از روشنفکران انقلابی در محفل سکونتشان یک محفل مطالعاتی برپا انداختند . آنها کتابهای ممنوعه را از این طرف و آن طرف بدست می آوردند و مطالعه می نمودند . ولی اینگونه کتابها بسختی بدست می آمد . رژیم دیکتاتوری با وحشی گری تمام کلیه آثار انقلابی را جمع آوری کرده و ممنوع کرده بود و بشدت از پخش و فروش آنها جلوگیری می کرد از این رو کتاب بسیار کمیاب بود و اگر پیدا می شد خیلی گران بود و این امر مشکلی برای ادامه کار آنها ایجاد کرده بود . رفیق حسن که یک پرولتر با تمام خصلت های مثبتش بود خلافتانه طرحتی را به رفقا پیش پیشنهاد کرد . بر طبق این طرح آنها می بایست یک کتابفروشی علنی کنار خیابان بوجود می آوردند و در رابطه با خرید و فروش کتاب با کتابفروشیهای دوره گرد دیگر که معمولاً منبع اصلی کتب ممنوعه هستند تماس بگیرند و امکانات خود را از جهت بدست آوردن اینگونه کتابها افزایش دهند . رفیق حسن و رفیق دیگری مسئولیت این کار را برعهده گرفتند و سر قلی یک کتابفروشی کنار خیابانی در پیچ شعیران را بدست آوردند و مشغول معامله کتاب شدند . آنها خیلی زود توانستند با اکثر کتابفروشیهای خیابانی تماس حاصل کنند و اعتماد ایشان را جلب کنند از آن بیحد کمیابترین کتابها در اختیار محفل مطالعاتی آنها قرار می گرفت .

در اوایل سال ۴۸ رفیق حسن با گروه مارکسیستی رفیق احمد زاده تماس گرفت . در آن دوران رفقای گروه در جلسات مرتبی که هفته ای دو بار تشکیل می دادند در واحدهای ۳ الی ۵ نفره گرد هم جمع شده و به بحث و مطالعه روی متون مارکسیستی می پرداختند . یکی دیگر از وظایف ایشان دست نویس کردن کتابها و جزوات بسیار کمیابی بود که بدستشان می رسید این کار مهم تلقی می شد زیرا کتابها معمولاً برای چند روز بامانت گرفته می شدند و می بایست

پس از چند روز بصاحب اصلی بازگردانده می شد . در این زمینه نیز رفیق نوروزی بسیار فعال بود بطوریکه مطالب زیادی از جمله مجموعه آثار رفیق لنین را در چند نسخه دست نویس کرد و در اختیار رفقای عضو گروه گذاشت . در این ایام فعالیت گروه رفیق احمد زاده شکل مشخصتری بخود گرفت و در برنامه مشخص در دستور کار رفقای گروه قرار داده شد . اول تشکیل هسته های سه نفری مطالعه و کار تئوریک . دوم انجام حرکاتی در جهت رسوخ در توده های کارگری و ایجاد زمینه های مناسب برای تشکیل حزب .

بر اساس این برنامه از طرف گروه مقرر شد که رفیق نوروزی دست بیک نوع فعالیت سیاسی در کارخانجات راه آهن بزند . باین ترتیب که با کارگرانی که زمینه های مساعدی نشان می دهند آمیزش نماید و رفته رفته آنها را با مسائل کارگری و مبارزات سیاسی آشنا کرده و مبارزه جلب نماید . رفیق نوروزی بدنبال این برنامه علیرغم فضای خفقان بار کارخانه اقدام به ارتباط گیری با کارگران مستعد و جلب ایشان بکسب آگاهیهای طبقاتی نمود . رفیق نوروزی با تنی چند از کارگران درباره مسائل کار و کارگری سخن می گفت و ضمناً کتابهایی از قبیل بشر دوستان زنده بوش ، پاشنه آهنین و مسادر ماکسیم کورکی را در اختیارشان قرار می داد ولی این عده پس از مدتی از ادامه این کار خود داری کردند . خفقان شدید پلیسی در کارخانه و تهدید های دائم مأمورین پلیس سیاسی ایشان را از ادامه چنین کاری باز می داشت . برخی از کارگران که قدیمی تر بودند و تجارب از فعالیت های قبل از سال ۳۲ داشتند بشدت ابراز بدبینی می کردند و رفیق حسن را مورد طعنه قرار می دادند که تو برای رسیدن بوکالت و وزارت بکار سیاسی پرداخته ای و بدین ترتیب بی اعتمادی شدید خود را ابراز می کردند البته آنها فقط تحارب مستقیم خود را بیان می کردند ، از سوئی دیگر آنها بآینده ، این نوع فعالیتها بخاطر احساس ضعف مطلق که دشمن در ذهنشان بوجود آورده بود بدبین بوده و امیدی در آن نمی یافتند ، و حتی در زوایای فکرشان نقطه ی امیدی نسبت باینگونه کارها پیدا نمی شد .

این نیز امری طبیعی و واضح بود زیرا مردمی که مرتباً در مبارزاتشان شکست

خورده و با دستگاهی مواجه بوده اند که مرتب هرگونه حرکتشان را با شدت سرکوب کرده نمی توانستند ببینند به چیزی دل بینند و امیدوار باشند . آنها برای کسب اعتماد نسبت بعنصر پیشگام سیاسی احتیاج بدلائیل عینی داشتند آنها نمایی توانستند بحرفهای بدون ارتباط با عمل دلخوش کنند . در این میان تنها يك کارگر بسیار جوان از قسمت نجاری کارخانجات بود که با شعر و شعوق بی حد کتابها - بی را که رفیق نوروزی در اختیارش قرار می داد مطالعه می کرد و تا باختر این فعالیتها را ادامه داد ولی او نیز نسبت باین شکل کار معترض بود . این رفیق جوان یوسف زرکار بود که بعد ها در صفوف چریکهای فدائوسی خلق مبارزه بر علیه رژیم برخاست و قهرمانانه در راه آرمان سازمانش شهادت رسید .

بدین ترتیب رفیق نوروزی که علیرغم فعالیت منظم و شدید با اشکالات جدی مواجه شده بود در مقاله ای اوضاع را برای گروه تشریح کرد . و صریحا اظهار داشت که : هر نوع کار تبلیغی سیاسی با توده ها بدون يك اقدام عملی و بدون يك حد اقل نیروی متمرکزی که بتواند دشمن صربانی وارد سازد و هیولای دشمن را در دهی مردم فروریزد و ایشان را با سیب پذیری دشمن و امکان نابودی وی مطمئن سازد بی ثمر است .

در همین زمان رفقای دیگری که در چهار حوب فعالیت گروه در میان کارگران و روستائیان فعالیت داشتند نظرات مشابهی را مطرح ساختند . در آغاز برخی از رفقای روشنفکر عضو گروه که با معیارهای ذهنی و صرفا تئوریک بدون ارتباط با عمل قضا یا را بررسی می کردند مخالفتهایی با این طرز تفکر جدید نشان دادند ولی خیلی زود بخاطر صداقت بی پایانشان و برخورد فعالشان با مسئله توانستند خود را به واقعیت نزدیک کنند و جریانات را نه آنطور که در ذهنشان پرورده بودند بلکه آنطور که در جهان خارج از ذهنشان می گذشت دریابند . بدین ترتیب اولین نطفه های مفهوم نوین مبارزه از طریق رفقای کارگر در سطح گروه مطرح گردید و رفیق نوروزی در این میان نقش مهمی ایفا کرد .

بدین ترتیب در رابطه با تحلیل شرایط عینی جامعه ، دیگر تشبیه ای برای رفقا باقی نمانده بود که تنها شکل کار در شرایط دیکتاتوری شدید پلیسی نظامی ایران بانوجه به سوابق ذهنی خلق از مبارزات گذشته نوعی مبارزه سیاسی -

نظامی است که می بایست منطبق با شرایط ویژه میهن ما جریان یابد و برای کشف قانونمندیهای آن عملا اقدام شود .

از آن پس گروه حرکت خود را در جهت تغییر شکل مبارزات خود آغاز کرد رفیق نوروزی در جریان تغییر شکل فعالیت گروه در صف مقدم وارد فعالیت شد و در سال ۴۹ در یکی از اولین واحدهای چریک شهری که به فرماندهی رفیق کبیر مسعود احمد زاده تشکیل شده بود شرکت جست . از آن پس رفیق بصورت يك انقلابی حرفه ای مبارزه ای نوین و دشوار را آغاز کرد . اولین عملیات واحد آنها مصادره مسلسل کلانتری قلهک بود که با پیروزی بانجام رسید . پس از عملیات حطه کلانتری قلهک و اقدام فرسیو ۱۳ نوع اعلامیه توضیحی تعداد زیاد در سطح وسیعی پخش شد که رفیق نوروزی شخصا در پخش اعلامیه ها شرکت می جست و با مونتور سیلک بشیوه های ابتکاری اعلامیه ها را پخش می کرد .

رفیق نوروزی در اردیبهشت ماه سال ۵۰ در جریان عملیات بانک آیز- سهار در سیستم محافظه عملیات شرکت کرد و نقش خود را بحوسی ایفاء کرد . در تابستان سال ۵۰ سازمان دچار ضربات شدیدی شد و تیم چریکی رفیق احمد زاده از میان رفت . از این تیم رفیق نوروزی باقی مانده و توانست در اواخر تابستان سال ۵۰ در مرکزیتی که بمنظور تجدید سازمان واحد ها تشکیل شده بود فعالانه شرکت جوید .

در اواخر شهریور ماه سال ۵۰ رفیق در یک درگیری طولانی در بیابانهای جنوبی تهران از ناحیه پا مورد اصابت گلوله قرار گرفت که با پای مجروح پس از طی مسافت چند کیلو متر خود را از محاصره دشمن خارج ساخت . در شب وقوع حادثه فوق خانه محل استراحت رفیق توسط مزدوران دشمن مورد محاصره قرار گرفت که رفیق نوروزی با پای مجروح و دردناکش در زیر رگبار مسلسل از این محاصره نیز سلامت خارج شد . پس از این حوادث رفیق حسن بعلت جراحت پایش نتوانست در عملیات چریکی شرکت جوید ولی در همه حال وظایف سازمان - نی اش را انجام می داد . در اواخر مهر که پای مجروحش بهبود یافته بود و واحد چریکی تحت فرماندهی خود را تجدید سازمان نمود . این واحد چریکی

که بافخار رفیق شهید " پیویان " نامگذاری شده بود از بهترین واحدهای چریکی بود که سازمان ما بیاد دارد .

واحد چریکی " پیویان " مقارن با جشنهای ننگین شاهنشاهی یک رشته انفجار روی خطوط انتقال نیروی برق انجام داد که تاثیر زیادی روی خاموشی تهران داشت آنهم در نسی که رژیم آنقدر برای بر شکوه کردنش زحمت کشید .

در اواخر پاییز سال ۵۰ رفیق حسن در صادره بانک صادرات شعبه نارمک شرکت جست و در اوایل زمستان همان سال در عطیات حمله به بانک ملی شعبه صفویه فرماندهی عملیات داخل بانک را بر عهده داشت و شخصا با رگبار مسلسل رئیس نوکر صفت و خوش خدمت بانک را بسزای خیانتش رسانید . در بهمن ماه ۵۰ رفیق نوروزی در عطیات صادره اتومبیل حامل پول بانک بازرگانی شرکت کرد و نقش خود را بخوبی انجام داد و با فعالیت منظم خود پیروزی عطیات صادره را پی ریزی کرد .

در جریان تظاهرات با اصطلاح ملی سال ۵۰ که بخاطر انحراف افکار عمومی با خرج مبالغ هنگفت و کژان از جانب رژیم طرح ریزی شده بود واحد چریکی " پیویان " به فرماندهی رفیق نوروزی در برنامه در هم ریزی تظاهرات شرکت جست و با چند انفجار کم خطر در رابطه با عملیات سایر واحدهای چریکی کل تظاهرات را بر هم ریخته و کوشش بزرگ دشمن را در فریب افکار عمومی نقش بر آب ساختند و ضمنا به مردمی که بزور باطوم پلیسها به میدان توپخانه هدایت می شدند فرصت دادند که بخانه های خود بازگردند .

در اواخر زمستان ۵۰ رفیق نوروزی به همراه شهید احمد زبیرم با چند نارنجک سفارت آمریکا در تهران حمله کردند و سلامت به پایگاه خود بازگشتند . از آن پس رفیق نوروزی در نقش یک سازمانده و یک مربی سیاسی - نظامی فعالیت پر ثمرش را آغاز کرد و در آموزش کادر های تازه و داوطلبین جدیدی که بهارزات نوین خلق روی آور می شدند نقش موثری ایفا نمود و در شرایطی که دشمن شدید ترین فشارها را در ایران بر قرار ساخته بود فعالیتش را لحظه ای قطع نکرد و علیرغم لطامات و ضرباتی که به واحد های تحت آموزش او

وارد می شد با روحیه ای پر شور و امید و ار به تجدید سازمان می پرداخت و واحدهای ضریب خورده را از نواحیا می کرد . رفیق نوروزی در آموزش رفقای تازه کار و سواس و دقت بسیار نشان می داد و می کوشید هر چه سریعتر کارگزار انقلابی رفقا را اعتلا بخشد . از این روی سعی می کرد با دادن مسئولیت به رفقا و راه کشائی ایشان عملا آنها را در کوران کار قرار دهد تا در جریان عمل رشد کنند و آیدیده شوند .

رفقائی که با رفیق نوروزی کار کرده اند هرگز صمیمیت ، صداقت ، فسروتنی و تعهد بی پایان رفیق را فراموش نخواهند کرد و این بارزترین خصیصه های او همیشه راهنمای عملشان در مبارزات انقلابی خواهد بود . با اعتقاد رفقائی که با او کار کرده اند وجود او خود نوعی انگیزه برای بهتر کارکردنشان بوده است و این نهایت تاثیر است که یک انقلابی می تواند بر روی رفقای همزمش ایجاد کند . سال ۱۳۵۱ برای رفیق نوروزی سال تلاشهای پیگیر بود . در پاییز سال ۵۱ رفیق نوروزی در سر یک قرار خیابانی با محاصره بیش از ۶۰ مزدور دشمن که با سلاحهای اتوماتیک مسلح بودند مواجه شد . محل قرار در خیابان شوش تهران واقع شده بود . رفیق نوروزی که متوجه محاصره دشمن گشته بود پس از یک رشته تیراندازی متقابل با مأمورین دشمن و مجروح ساختن یکی از ایشان خود را بداخل مسیر خط آهن جاده آرامگاه انداخت و در حالیکه ۶ عنصر مسلح دشمن بسمت وی شلیک می کردند از محاصره سلامت خارج شد .

رفیق حسن در فاصله زمستان ۵۱ تا زمستان ۵۲ را بکار آموزش و سازماندهی کادرها ادامه داد و در برنامه ریزیهای سازمان فعالانه شرکت جست و در جهت برپا کردن امکانات تازه برای گسترش مبارزه نقش خود را بشکل خوبی ایفا کرد و اثرات مشخصی بر رشد و گسترش فعالیتها سازمان ما از خود باقی گذاشت . در ۲۰ دیماه ۵۲ رفیق نوروزی که در پی انجام مأموریتی در منطقه لرستان در حال حرکت بود بطور غافلگیرانه مورد حمله مأمورین دشمن قرار گرفت و علیرغم غافلگیری ، سلاح برکشید و مزدوران را برگیار مسلسل بست ولی خود نیز مورد اصابت گلوله قرار گرفت و بشهادت رسید . دشمن خبر درگیری را ۱۲ روز بعد ، از جراید اعلام داشت و از تعداد تلفات خود ذکری بعیان نیاورد و فقط به ذکر

این جمله اکتفا کرد که: " در این درگیری به هیچ عنصر غیر نظامی آسیبی نرسید ".
و این نشان می‌داد که تعدادی از مزدوران دشمن با رگبار مسلسل رفیق کشته
و مجروح شده‌اند. بهر حال رفیق حسن نوروزی این رزمنده دلاور سازمان ما
و این فرزند راستین خلق پس از سه سال مبارزه پیگیر برای بیداری خلق خود
بشهادت رسید. او شهید شد ولی تاثیرات سه سال مبارزه بی‌امان او همواره
در کالبد جنبش خلق ما پابرجاست و مبارزینی که برای ادامه راه او می‌جنگند
می‌آیند همواره خاطره دلاوریها و فداکاریهای او را پشتوانه عمل انقلابی
خود خواهند یافت و با قلبی روشن در راهی که خون شهدای ارزشمندی چون
حسن سرخ کشته پیش خواهند ناخت و وسیله رهایی خلق را فراهم خواهند
نمود.



رفیق مهرنوش ابراهیمی

شرح مختصری از زندگی رفیق مهنوش ابراهیمی

رفیق مهنوش ابراهیمی در سال ۱۳۰۷ به شاخه ای از گروه دوم (گروه احمد - زاده ، پویان ، مفتاحی) که توسط عباس مفتاحی در مازندران تشکیل شده بود پیوست . با تشکیل سازمان چریکهای فدائی خلق او عضو تیم تدارکاتی عملیات روستا شد و بطور خستگی ناپذیر و بی کیر چون یک چریک فدائی ، مملو از شور و سر به مبارزه و انقلاب ، وظایف خطیر تدارکاتی را دنبال میکرد .

مهنوش همسر و هم‌رزم رفیق شهید جنگیز قبادی بود . این دو رفیق همراه با محمد علی پرتوی و بهرام قبادی در دیماه ۵۰ برای شناسائی مناطق جنگلی شمال به مازندران رفته بودند که مامورین شهرستانی بآنها مشکوک شده و آنها را دستگیر میکنند . ابتدا آنها را به شهرستانی ساری و سپس برای تحقیقات بیشتر به تهران اعزام میکنند . در بین راه رفقا با مامورین گلاویز شده و تعادل مانسین را بهم میزنند . پس از واژگون شدن حیب ارتشی ، رفقا مهنوش و جنگیز فرار میکنند و رفقا بهرام و پرتوی بی هوش میشوند . مامورین نمیتوانند مخفیگاه رفقا را پیدا کنند . رفیق مهنوش پس از رفتن مامورین از مخفی گاه بیرون آمده و در سر جاده حلوی یک کامیون را میگیرد و خود را به آنها معرفی میکند . این کارگران شریف با احترام زیاد الوصفی از او استقبال میکنند و با احتیاطات لازم مهنوش را سالم به تهران می‌رسانند . در تهران رفیق مهنوش ابتدا جنگیز و سپس سایر رفقا را پیدا میکند و بزندگی انقلابی خود ادامه میدهد .

مهنوش در نهم مهر ماه ۱۳۵۰ در هنگام تخلیه خانه تبعی سه راه آذری خود را در محاصره مزدوران ساواک مییابد و در یک نبرد قهرمانانه که خلصق از آن حماسه ها ساخته است ، به شهادت میرسد .

در این درگیری مهنوش در یک نبرد طولانی با مسلسل می جنگد و سرسختی و دلوری او فرصت میدهد تا دو نفر از مبارزان با ارزش نجات یابند ، و خسود قهرمانانه شهید شد .

سازمان چریکهای فدائی خلق در جزوه " تجربیات جنگ چریکی شهری " در

باره نبرد قهرمانانه مهنوش چنین مینویسند : " ... صدای شلیک لحظه ای قطع نمیشد . این رفیق قهرمان مهنوش ابراهیمی بود که سرسختانه با نیروهای خصم نبرد میکرد . یکبار صدای انفجار نارنجک منطقه را لرزاند ، نارنجک توسط مهنوش پرتاب شده بود . رفیق مهنوش برآستی قاطعانه و برآستی قهرمانانه جنگید . او در این نبرد نیز مانند تمام لحظات زندگی انقلابی جلوه گر رفیقی ارزنده بود . ما از رانندگان در قهوه خانه ها راجع باین رفیق حماسه هاشنیدیم . آری خلق برای فرزندان شجاع خود حماسه می آفریند . . . اینجا بار دیگر خاطره رفیق مهنوش را گرامی می‌داریم . خاطره او را ، که با نبرد قهرمانانه اش توده وسیعی را بمنطقه کشانید و بآنها درس شجاعت داد . مهنوش در آخرین صبح زندگیش زیباترین سرود را خواند . "

درود بسراو

رض انهام بخش خلصق ما باشد .



رفیق عباس جمشیدی رودباری

شکجه کر و قیج از چریک شکجه نده می پرسد :

— حالا که پاهایت فلج شده توان حرکت نداری اگر آزاد شوی چه میکنی ؟

چریک دلیر سرافرازانه پاسخ میدهد :

— درست است که پاهایم را در زیر شکجه های شما از دست داده ام ولی هنوز مغز و زبانم سالم هستند . اگر موفق شدم خود را آزاد کنم ، از راه بیان اندیشه هایم به مبارزه ادامه میدهم !

این پاسخ دلیرانه رفیق عباس جمشیدی است که دشمن وقیح را در برابر پایداری پرشکوه خود بزانو در میآورد .

در اواخر تیر ماه پنجاه و یک بود که رژیم دست نشانده امپریالیستها ، از طریق روزنامه ها خبر دروغین شهادت رفیق عباس جمشیدی را بخلق ایران اعلام داشت تا رفقای آن رزمنده دلیر را با این نیرنگ غافلگیر سازد برای برآوردن این نیست پلید ، از همان لحظات نخستین دستگیری آن رزمجوی دلآور ، او را آزمایسون شکجه های درمشتانه خود قرار داد .

با توجه به قاطعیت و تحرك کم نظیری که رفقا در او سراغ داشتند هیچیک باور نمیکردند که زنده بدست دشمن افتاده باشد . اما حقیقت این بود که رفیق این بار نیز مثل اکثر موارد در اثر بی باکی زیاده از حد ، بخطر کم بها داده بود . و این خصلتی بود که همواره مورد انتقاد رفقایتر قرار میگرفت ، و همین بی باکی زیاد از حد هم بود که سرانجام بر هوشیاری او سایه انداخت و در سپیده دمی از تابستان ۵۱ که مشغول شناسائی جاسوسان مزدور بود خود را در محاصره دشمن یافت . او از پیش شناخته شده بود و اینک دشمن آنجا را در محاصره همه خانه خود داشت . امکان شکست محاصره نبود و از اینرو می بایست جنگیده و رفیق هم چنین کرد و برای نبرد پاساژی را سنگر خود قرار داد تا بتواند کلوله هایش را در دل مزدوران بنشانند همچنانکه هر چریکی در صورتی که امکان

رهائی از محاصره راند داشته باشد باید بجنگد .

او می دانست که نباید زنده بدست دشمن بیفتد . فرص سیانور نیز بهمراه داشت ، اما یک چریک فقط بفکر رهائی خویش نیست و هنگامیکه در محاصره دشمن قرار گرفت از تمام امکانات خود برای نبرد با او استفاده میکند و سرانجام سینه اش آماج آخرین تیر سلاح خویش است . ولی ابتدا سینه دشمن است که باید هدی کلوله های او قرار گیرد .

رفیق جمشیدی هم از اینرو بود که در اولین لحظات بفکر خویش نبود . او می خواست از کلوله ها و نارنجکی که بهمراه داشت استفاده کند و سپس خود را بکشد . اما بعلت برخورد یکی از کلوله های دشمن به جمجمه رفیق ، او پیش از اینکه به کشتن خود موفق شود بیهوش گردید . کلوله کالیبر نه ، بعد از وارد کردن ضربه ای بر مغز رفیق ، که به بیهوشی او اسماهد ، کمانه کرده و گذشته بود و بدین گونه بود که رفیق زنده بدست دشمن افتاد . و اگر بیهوشی ناکهانی برایش پیش نمی آمد امکان ندانست دشمن بتواند به رفیق دست یابد ، همچنان که پیش از آن دو بار از حلقه محاصره شان گریخته بود : یکبار در خرداد ۵۰ هنگامیکه خانه تیمی خیابان طاووسی را مزدوران از هر سو در میان گرفته بودند ، او همراه رفیق دلیر احمد زبیرم بدون سلاح و با دست خالی از میان آتش کلوله گذشت و یکسار د یگرنیز در همان سال در خیابان ابطحی که بازهم خانه تیمی شان در محاصره مزدوران دشمن قرار داشت در پناه آتش همزرم قهرمانش " مهربوش " خود را از دایره محاصره خارج کرد و سلامتی از دسترس مزدوران دور شد و رفت تا صفحات درحشان دیگری بر شرح حماسه زندگیش بیفزاید .

هنگامیکه دستگیر شد ۲۶ سال داشت ، زادگاهش شیرکاه از توابع شهرستان شاهی بود . آنجا همه عباس را میشناختند ، او جلوه ای از صهربانی و صداقت و خوبی بود و از اینرو مورد محبت همه آشنایانش قرار داشت . آنان می دانستند راه او به سعادت خلو می انجامد . و از اینرو بسیار خواهند بود آنها که راه عباس را دنبال کنند و بدون شك بزودی جای خالی او را پر خواهند ساخت .

خانواده ای که عباس در آن متولد شد از دیر باز در راه رهائی خلق مبارزه

میکردند و عباس نخستین قهرمانی نبود که خانواده آگاه او به تاریخ مبارزه خلسق ایران هدیه کرد، عموی او سرهنگ کاظم بزرگ جمشیدی، یکی از بهترین افسران سازمان افسران حزب توده بود که در سال ۳۳ دستگیر و تیرباران شد. و از اینرو عباس هنوز کودکی بیش نبود که کینه دشمن در دلش جای گرفت و همین نهال کوچک کینه بود که بعدها با مشاهده ستمهای تحمیلی بر توده و تیره بختی آنان بارورتر شد.

شانزده ساله بود که به تهران آمد و در دبیرستان دارالفنون در رشته ریاضی تحصیل پرداخت در مدرسه در جریانات اعتصابی دانش آموزان فعالانه شرکت میکرد. سادگی و صفای روستائی او همراه دانش و آگاهیش دیگران را تحت تاثیر قرار میداد. در کلاس ششم دبیرستان در جریان اعتصاب تاکسی رانان تهران به همراه سایر دانش آموزان پیشرو شرکت کرد و باعتصاب جنبه کاملاً سیاسی داد.

بعدها وارد دانشگاه شد و در رشته ریاضی فارغ التحصیل گردید. هنگام تحصیل در دانشگاه در گروه مارکسیستی رفیق احمدزاده فعالانه شرکت کرد و در رابطه با افراد گروه فلسفه خلاق مارکسیسم - لنینیسم را بخوبی آموخت و آن هنگام بود که زندگی جریانش آغاز شد و با ترک خدمت افسری وظیفه، بصورت کادرب حرفه ای در خدمت جنبش آزادیبخش خلق قرار گرفت. او در تمام مدت مبارزه - این با تلاشی خستگی ناپذیر بهرکاری که برای پیشبرد جنبش مسلحانه ضروری بود اقدام میکرد و حاصل تلاشهای پیکر او برای پیشبرد جنبش بسیار پر ثمر بود. جنبش در آغاز خود بکسب تجاری نیاز دارد که بدست آورد نشان بدون تن دادن به خطرات فراوان افغان پذیر نیست و او چنان مشتاقانه باستقبال خطر میرفت که بنظر میرسید بهای لازم را بآن نمی دهد و این بی باکی بیش از حد او بعنوان آفت هوشیاری جریکی، همواره از جانب رفقا مورد انتقاد قرار میگرفت. بهررو او در راه کسب اطلاعات و تجارب مورد نیاز جنبش نهایت توانائی خود را بکار گرفت.

رفیق از شور و صمیمیتی فراوان بر خوردار بود سرا پای وجودش انباشته از عشق به خلق و آزادی آنان از بند ستم جامعه طبقاتی بود و چندان از این عشق

سرنشار بود که حتی با یک دیدار میشد به شکوه آن پی برد. وجودش همواره جمع رفقایش را گرمی می بخشید. او در سخت ترین شرایط چنان روحیه زنده و پیرشوری داشت که در هر جمعی بود کوچکترین نشانه یاس و دلنگی امکان بروز نمی یافت. او بسیاری آرایش بود آنچنانکه هر کونه بی صداقتی را بدشواری باور میکرد و یکباره با ریا بیگانه بود. جمارت فراوانش در استقبال خطر نیز از پاکبختگی سرچشمه میگرفت.

بعد از آنکه دستگیر شد با اینکه می دانست بیست و چهار ساعت بعد از غیبت هر رفیق، سایر رفقا خانه تبعی را ترک خواهند کرد، او هشت روز تمام در برابر شکنجه های وحشیانه جلاان رژیم دست نشانده شاه، مقاومت کرد و لب به سخن نکشید و هنگامی محل خانه را گفت که طبق قرار قبلی اطمینان داشت رفقا خانه را تخلیه کرده اند و آنرا مین گذاری نموده اند.

اما تردیدی نیست که اگر او میدانست دشمن چه نیرنگ پلیدی بکار برده و چگونه خبر شهادت او را برای غافلگیر کردن رفقایش شایع کرده است هرگز لب به سخن نمی کشود.

دشمن در مورد او از هیچ قساوتی فروگذار نکرده است. بخصوص که خبر شهادتش را از پیش اعلام نموده بود و براحتمی میتوانست کینه حیوانیش را با ادامه شکنجه او تسلی بخشد.

بیهوده نبود که یکبار او را برای معالجه به اسرائیل فرستاد و دولت اسرائیل این پایگاه تجاوز و غارتگری امریکا در خاور میانه، فرصتی یافت تا از خجالت کمکهای بیدریغ رژیم دست نشانده ایوان برآید و در بهبودی رفیق جمشیدی تمام تلاش خود را بکار بست و با موفقیت خود در این مورد در مقابل همکار جنایت پیشه اش در ایران روسفید گردید و بهبودی مبارز راه رهائی خلق های در بند ستم را بار دیگر باو باز گردانید تا مزدوران وفا دار شاه خائن، باز هم نتوانند شکنجه های وحشیانه خود را بر پیگر آن مبارز تسلیم ناپذیر بیازمایند. هنوز بدرستی معلوم نیست که رفیق همچنان دلاورانه شکنجه ها را شکست میدهد یا در این مدت بشهادت رسیده است. دشمن دیگر پس از آن دروغ رسواگرانه خویش نمی تواند باز هم از شهادت او حرف بزند، باینکار نیازی هم نیست زیرا بهر حال

یاد رفیق جمشیدی و دلیری او در دل خلق جاودانه گشته است چرا که دیدیم در راه تحقق آرمان مقدس سعادت خلق، چه صد اقس از خود نشان داد و چگونه خاطره کرامتین را جاودانه یاد آور شکوه ایمان نمود. پاسخی که او در شکنجه گاه به جلا داد بیانگر آشکار شور و صداقت و ایمان اوست. تاریخ مبارزات میهن ما خاطره پایداری بزرگ او را در سینه خود ثبت نموده و نسلهای آینده را از آن آگاه خواهد کرد. نسلهایی که با الهام از دلاوریها و دست آورد های پیشگامان خود پرچم سرخ آرمان راه خلق را همواره پیش خواهند برد و در این راه ایمان و قاطعیت پیکار جویانی چون رفیق جمشیدی آنها را پیوسته نیرو خواهد بخشید. ما نیز در برابر وحشیگری های دشمن در حق او خاموش نخواهیم نشست.

" پایدار باد مقاومت دلیرانه رزمندگان
انقلابی در زیر شکنجه های وحشیانه رژیم
شاه مزدور "



رفیق احمد زبیرم

شرح مختصری از زندگی رفیق احمد زیبرم

سال ۱۳۲۳ بود که در خانواده یک ماهیگیر فقیر در بندرانزلی، در دامان فقر و زحمت و تلاش مداوم، دیده بجهان کشود. کار پدر نبرد دائمی با امواج دریا و صید ماهی بود و همه افراد خانواده نیز تا آنجا که می توانستند او را یاری می کردند. تهیه خاویار و طیفه دیگر آنها بود. اما با تمام تلاش آنها زندگی بدشواری می گذشت. احمد با اینکه خیلی کوچک بود، اما شرایط دشوار زندگی او را واراد کرده بود که گوشه ای از بار سنگین گذران زندگیشان را بنوبت خود بدوش بگذارد. و چنین کرد. او برای ادامه تحصیل نیز مجبور بود کار کند و در اینراه اگر می شد مزد بیشتری در آورد دشواری کار هیچ مسئله ای نبود. باربری در بندرانزلی همین شغلی بود که او در سنین جوانی بان پرداخت. اکثر چه بارها سنگین بودند، اما در عوض تحمل سنگینی آنها، بار زندگی افراد خانواده سبکتر می شد.

احمد در زندگی خود عملاً می دید که چگونه کارگران با آنهمه کاری که میکنند، همه در فقر و نالت بسر می برند. راست است که او هنوز با مارکسیسم - لنینیسم (فلسفه انقلابی طبقه کارگر) و چگونگی مبارزات کارگران جهان آشنا نشده بود تا بتواند با آگاهی بیشتر و بهتری کارگران را به حقوق خود آشنا کند، و لسی همان زندگی پر از رنج و دشواری، با او می آموخت که چگونه در برابر کارفرمایی که از آنان بهره کشی می کرد، سر به عصیان بردارد. از این رو برای بهتر کردن شرایط کار و بالا بردن دست مزد بسیار نا چیز کارگران یک اعتصاب کارگری را سازمان داد. گر چه اعتصاب مزبور با شکست روبرو شد ولی احمد فرزندان تلاش با امواج سرسخت دریا، فرزند کار و زحمت بود. او نه تنها در برابر این شکست نا امید نشد بلکه تحریکاتی بدست آورد، که او را قادر ساخت خشونت واقعیات موجود را بهتر بشناسد. او اینک آسانتر می توانست، کارگران را با دشمن طبقاتیشان آشنا سازد و خودش نیز برای مبارزه مصمم تر شده بود. در همین روزها بود که شرکت شیلات تصمیم گرفت صید ماهی برای ماهی -

کیران آزاد قرض کرد. ماهیگیرانی که طی سلسله زندگیشان از راه صید ماهی می گذرانیدند، اینک اثر هنگام صید ماهی گرفتار می شدند، دزد و قاچاقچی به حساب می آمدند. و اینگونه بود که تنگدستی و بدبختی ماهی کیران افزونتر شد. شرکت شیلات در راه پیش پای آنان گذاشت: یا باید نیروی کارشان را در اختیار شرکت می گذاشتند و برای چند سرمایه دار بزرگ کار می کردند، و مزد ناحیزی دریافت می داشتند، و یا اینکه بطور قاچاق صید ماهی بپردازند، و یا مبارزه با ژاندارمها و سربازان منابع طبیعی زندگیشان را تا بین کنند. خانواده احمد راه دوم را برگزید. زیرا افراد خانواده نمی خواستند که بردگی و ستم سرمایه داران را بپذیرند. صید قاچاق توأم با دلپره را ترجیح می دادند، تا اینکه بصورت مزدور سرمایه داران بهره کش در آیند، و نیروی بازویشان را در خدمت آنان بگذارند. اما سختگیری مأموران روز بروز بیشتر می شد.

صیادانی که بطور قاچاق صید ماهی می برداختند، حریبه و بازداشت می شدند زندگی ایشان خیلی بدتر از پیش شده بود و از اینجهت بطور ناگزیر، با استخدام شرکت شیلات در می آمدند. در جنب شرایطی، احمد با می بایستی از تحصیل دست می کشید، یا برخلاف میل خود در شرکت استخدام می شد. و او نمی خواست تحصیلاتش را رها کند از اینرو ناگزیر با استخدام شرکت درآمد. در شرکت کار او صید ماهی با نوعهای بزرگ بود و این کار به مردانی قوی و بی باک نیاز داشت. احمد با گروهی دیگر از کارگران شرایط انجام چنین کاری را داشت علاوه بر شرایط سختی که تا کنون در آن قرار گرفته بود، زندگی با کارگرانی که همواره در حال پیکار با دریا و مشکلات روزمره محتسبم خویش بودند. از او انسانی خشن و مقاوم ساخت. در شرایط مزبور او تحصیلاتش را به پایان رسانید و بعد به خدمت نظام و طیفه رفت. در دوران سربازی هم با شعور و علاقه فسون نظامی را می آموخت. با امید اینکه روزی بتواند آنها را بر علیه دشمنان خلق بکار ببرد.

وقتی خدمت نظام و طیفه اش با تمام رسید بعنوان کابدار در کتابخانه های شهرداری بکار مشغول شد. این فرصتی بود که رفیق احمد بتواند به مطالعه بیشتر بپردازد. و تجربه های غنی زندگیش را با مطالعه فلسفه و

تاریخ مبارزات طبقاتی غنی تر سازد . و در مبارزه ای که ایمان داشت در پیش خواهد گرفت، با دشمن طبقاتی آگاهانه تر اقدام کند . علاوه بر تاریخ جهان تاریخ ایران را بدقت می خواند و مسائل تاریخ معاصر را بدقت مورد بررسی قرار می داد .

محل کار او محلات فقیر نشین تهران بود، و وظیفه راهنمایی کارگزاران و سایر کودکان محروم را بعهده داشت . او در پیکر نحیف رنگهای پریده و چهره های پژمرده آنان سیمای کودکی خود را باز می یافت . آرزوها ورنجهای آنان را لمس می کرد و همین سبب می شد که رابطه و علاقه عمیقی با آنها در دل خسود احساس کند . او از سنی که بخاطر اختلاف طبقاتی موجود در جامعه بر آنها تحصیل می شود ، به خوبی آگاه بود . هر بار که آنان را می دید آنان را کسبه مجسمه گویای تیره روزی و محرومیت بودند ، برای مبارزه بخاطر رهایی خلق از بند ستمگران مصمم تر می شد . رفیق سرشار از کینه و نفرتی آشتی ناپذیر بدشمن بود ، و این کینه فراوان و عمیق را همواره با تمام وجود رنج کشیده اش حمل می کرد در همین دوره از زندگیش بود که در فعالیتهای گروهی شرکت کرد و بمطالعه مارکسیسم پرداخت و زمانی که رفقای دیگرش معتقد می شدند که مبارزه مسلحانه تنها راهی است که می توان از طریق آن خلق را از بند ستم حاکمیت غارتگران جهانی و رژیم دست نشانده آنان در ایران ، نجات داد ، رفیق احمد نیز با تجربیات فراوان زندگی کارگریش و همچنین با آگاهی از شرایط خاص تاریخی ایران به چنین نتیجه ای رسید . و از این هنگام بود که رفیق بعنوان یک انقلابی حرفه ای فعالیت خود را آغاز کرد . در طول زندگی چریکی اش در عملیات مسلحانه بسیاری با موفقیت تمام شرکت نمود . اما آنچه که در زندگی چریکی او پر ارزش تر از همه اینها بشمار می آمد ، گذشته از قابلیت های چشمگیریش فدائاری احساس مسئولیت فوق العاده در قبال پیشرفت کارهای جنبش و نهضت و شکیبایی انقلابی او بود شاید تصویر صحنه ای از حوادث زندگی پر تلاطم چریکی گویای جلوه ای از این خصلت های او باشد . بآبان ماه ۴۹ بر می گردیم : رفیق احمد درون اتوبوسی همراه چند رفیق دیگر از عملیات موفقیت آمیز صادره بانک ونک بر می گردد . این اولین عمل مسلحانه ای است که او در آن شرکت جسته

است . از موفقیت عمل و نیز از اینکه توانسته است سهم کوچکی در پیش بسرد کارهای جنبش داشته باشد ، خوشحال بنظر می رسد . ناگهان اتفاق غیر منتظره ای رخ می دهد که براحتمی می تواند بفاجعه ای منجر شود بفا جعه از دست رفتن یک رفیق خوب و ارزنده .

ماحرا از اینقرار است که بر اثر بی دقتی رفیقی تیری از سلاح او شلیک می شود و بر رفیق احمد می خورد ، اتوبوس می ایستد . رفقا همه بهت زده اند . آیا بهین سادگی رفیق شایسته ای از دست خواهد رفت ؟ همه با نگرانی جای کلوله را وارسی می کنند . خوشبختانه کلوله کمانه کرده و گذشته است . رفیق احمد می پندارد زخمی که برداشته ، کاری است . از اینرو سخت نگران است که مبادا رفقا بخاطر او دچار مزاحمت و درد سر پلیس بشوند و نتوانند وجوه صادره شده را بمقصد رسانده و در راه های پیشبرد کارهای جنبش بمصرف برسانند . و از این جهت مرتب به رفقا اصرار می کند که او را رها کنند و هر چه زودتر از منطقه دور شوند . رفقا به شجاری او را راضی می کنند که چون زخم سر او سطحی است ، وجود او در ماشین موجب هیچ نوع گرفتاری نخواهد بود . و دلیلی ندارد که او را در اینحال رها کنند . و رفیق احمد با دل تنگی فراوان تسلیم نظر رفقا می شود . و تا رسیدن بمقصد او همچنان نگران اوضاع است . بمقصد که می رسند ، اولیخندی از رضایت بر لب می آورد و می گوید : کم مانده بود که موجب درد سر رفقا بشوم ، خوب شد که بخیر گذشت !

در فروردین سال ۵۰ ، بدنبال عملیات موفقیت آمیز حمله به کلانتری قلهک و اعدام فرسیوی خائن توسط رزمندگان فدائیان خلق ، رژیم برای دستگیری نه تن از رفقای که برایش شناخته شده بودند ، نهمصد هزار تومان جایزه تعیین کرد و با انتشار عکس آنان در سراسر ایران بدون اینکه از نتایج کارش آگاه باشد نه تن از رزمندگان راه رهایی خلق را ، بخلق ایران شناساند . خلسه ای که مشتاقانه در انتظار شناختن فرزندان دلیر خود بود . رفیق احمد یکی از این نه نفر بشمار می رفت .

در اردیبهشت ۵۰ رفیق در یک تیم چریکی بفرماندهی رفیق اسکندر صادقی - نژاد عضویت یافت و در عملیات صادره موجودی بانک آیزنهاور ، وظیفه چریکی

خود را بخوبی انجام داد .
 خرداد سال ۵۰ رفیق احمد ، همراه رفیق عباس جمشیدی همراه سه رفیق دیگر ، در خانه تیمی خیابان طاوسی ، بوسیله دشمن از هر سو محاصره شدند . این دو رفیق که در حال اسباب کشی کردن بآن خانه بودند ، در آن لحظه اسلحه ای بهمراه نداشتند . با وجود این با دست خالی حلقه محاصره دشمن را شکسته و خود را برای ادامه مبارزه رویا روی با دشمن ، بسایر رفقا رسانیدند آنچه رفیق احمد را در رویا روئی با مزدوران دشمن برتری می بخشید و به پیروزی کفک می کرد ، علاوه بر کینه تسکین ناپذیری که بدشمن داشت ، هوشیاری فسراوان او بود و تیز بینی و قدرت تحلیل سریعی که از مسائل دارا بود . با تمام آنچه گفتیم پیروزترین عمل انقلابی رفیق احمد ، نبردی بود که آخرین نبرد رویا روی او با دشمن بشمار می آید . ضمن آن ، حماسه آفرین دلیر ، یاد شعر آفرین خود را در خاطره خلقها جاودانه ساخت .

آنروز سحرگاه ۲۸ مرداد ماه سال ۵۱ بود .

رفیق قصد داشت يك عمل ضربتی انقلابی را سازماندهی کند . بهمین مقصود از پایگاه خود خارج شد . دشمن خلق که می دانست در آن روز سالگرد کدام خیانت بزرگ خود را جشن می گیرد ، و از خروش خشم خلق دیوانه وارمی ترسید ، تمام ولگردان مزدورش را در سراسر شهر پراکنده ساخته بود . رفیق احمد مسافتی که از پایگاه خود دور شد با مامورین مسلح دشمن روبرو گردید . رفیق با سرعت عمل همیشگی ، سلاحش را کشید و یکی از مامورین را از پا انداخت و از محل درگیری بیرون آمد اما با مزدوران دیگری مواجه شد . گرچه او از ناحیه پاتیر خورد ، ولی با چابکی خاصی که داشت با تن زخم دیده بجنگ و کریز يك تنه ادامه داد ، خود را بخانه ای رسانید تا سنگری امن بسازد و بتواند آخرین نبردش را هرچه پیروز ستدانه تر بی پایان رساند . گرچه پای تیرخوردنش شدت خون ریزی می کرد و انبوه مزدوران درسی او بودند اما همچنان که براننده يك مبارز راه آزادی خلقهاست او نمی توانست در هیچ موقعیتی ابتدا بفکر خویش باشد ، از این رو ابتدا می بایست برای حفظ سلامتی افراد خانواده های که از خانه شان بعنوان سنگر استفاده می کرد فکری بکند . و چنین کرد .

دشمن نهایت تلاش خود را بکار می برد تا بهر وسیله ای که شده ، خلق را با فرزندان خود بیگانه سازد و اجازه ندهد هیچ نوع رابطه ای بین انسان بوجود آید . چرا که خلق حتی در يك برخورد با فرزندان خویش می می برد که آنها با آنچه که دشمن وانمودشان می سازد ، تا چه حد فاصله دارند . هم چنانکه آن خانواده زحمت کش در آن صبحگاه می بردند . رفیق بی توجه به خیل دشمن که هر لحظه انبوه تر می شدند ، و بی توجه به زخم کاری خویش ابتدا اهالی خانه را جمع کرد و آنها را بپرز زمین خانه هدایت نمود ، تا آسایشی نبینند . می دانست که مزدوران زبون دشمن از ترس جان خود ذره ای بحال آنها توجه نخواهند کرد . بعد از زن صاحب خانه چادری خواست تا با استفاده از آن زخمهایش را ببندد . زن صاحب خانه که در برابر مهر با نی او تحت تاثیر قرار گرفته بود با کشاده دستی و محبت چادر خود را باو داد رفیق که بخوبی می دانست يك چادر برای آنها چقدر ارزش دارد ، و نمی خواست از این بابت ضرری متوجه آنها بشود ، در آن لحظات حساس و حیاتی اصرار داشت که قیمت چادر را باو بپردازد . ولی زن صاحبخانه در حالیکه شکفت زده بجوان زخم دیده می نگرست ، از گرفتن پول خودداری کرد و بعد رفیق او را هم پیش سایر افراد خانواده هدایت کرد . آنگاه که مطمئن شد افراد خانواده در محل امنی هستند ، باناق برگشت و ساعتها در برابر مزدوران یکنه جنگید . در پیکار آخرین نیز نهایت هوشیاری خود را بکار برد . او اطمینان می داد که دشمن گمان کند او از پای در آمده ، آنگاه از جای بر می خاست و همراه با فریاد های خشم و شعارهای پر شور خود برضد بیداد و بیدادگران ، ضربه ای دیگر می زد . فریادهائی که سرپای مزدوران دشمن را بلرز می آورد سرپای آنان را که در پشت دیوارها ، زبونه پنهان شده و هیچ يك پسترای نزدیک شدن نداشتند .

سرانجام رفیق دریافت که دیگر رمقی در تن ندارد . پای او بشدت خون ریزی می کرد و دیگر توان پایداری را کم کم از او می گرفت . و آخرین نیروی او در حال اتمام بود . اینک آن لحظه شکوه بار فرا رسیده بود که در آن هر مبارز راه آزادی خلقها نشان می دهد که چگونه به بیعتان خود با توده ها پایبند است .

رفیق تمام اشیائی را که به همراه داشت ، از جمله ساعتش را خرد کرد . این عمل را بمنظور تحقیر انبوه مزدوران انجام می داد که بخود وعده داده بودند .
 بتوانند او را سالم دستگیر کنند ! بعد از نابود کردن اشیائی که به همراه داشت ، با آخرین گلوله بزندگی پر افتخارش پایان داد تا در سنگری دیگر بمبارزه بپیوندد ، در سنگر کینه مداوم دل‌های ستم‌کشان و مبارزین با بیداد ، تا بدان هنگام که ستم ناپسود نبود !

بدینگونه بود که رفیق در آخرین نبرد خود پیروز گردید . زیرا که شوق دشمن را در اسیر نمودن خود بیاس و سرافکنندگی مبدل ساخت قهرمانی و شهامت او و پایداری شور آفرینش را ، حتی خود دشمن و مزدورانش بارها و بارها ستوده اند و در مقایسه با آنهمه دل‌آوری ، به ناتوانی خود اعتراف کرده اند .

حماسه پر شکوهی که رفیق آفرید ، آنچنان بود که دشمن نتوانست بتعاصی آن سرپوش بگذارد و تلاش فراوان او در پوشاندن حقایق شری نداد . حتی مطالب مسخ شده ای که روزنامه های حیره خوار دولتی ، از صحنه نبرد نوشتند کافی بود که خلق را با جلوه کوچکی از سیمای واقعی فرزند ان مبارز خود آشنا کند . و دشمن از این جریان آنچنان خشکین بود که گزارش سکر مطالب مزبوط بر رفتار رفیق احمد را با افراد خانواده ای که یاد شد ، دستگیر و زندانی کرد آخرین نبرد رفیق از اینرو هم پیروزترین نبرد های او بود که شهادتش در بیستمین سالگرد کودتای تنکین دست نشاندۀ امپریالیستها در ایران اتفاق افتاد . تا خون جوشان او ، نشانه جوشش پر دوام خون قهرمانان فراوانی باشد که از ۲۸ مرداد سیاه ۳۲ تاکنون به دست شاه حنایتکار ریخته شده است .

و افزون بر آن نسکوه خاطره اش شور دل‌های مبارزین راه رهائی خلق را سرشارتر کرد ، و شهامت و دلیریش امید خلقش را به پیروزی نهائی افزونتر نمود .

" پیروز باد مبارزه مسلحانه ، تنها راه رهائی خلقهای دریند ستم "



رفیق بهروز دهقانی

شرح مختصری از زندگی رفیق بهروز دهقانی

رفیق بهروز دهقانی فرزند يك خانواده فقیر کارگری بود پدرش مثل میلیونها نفر از مردم زحمتکش میهن ما کار ثابتی نداشت و زندگی خانواده خود را با اشتغال به کارهای کوناگون می گذراند . کارگری در کارخانه نعل ریسی ، چاه کنی ، میرابسی ، فعلگی ، خرده فروشی از جمله این مشاغل بود . روشن است که هیچ يك از این کارها گذران خانواده را به حد کافی فراهم نمی کرد . از این رو مادر و فرزند - انی که در خانواده قادر به انجام کاری بودند می بایست سهمی در تأمین مخارج زندگی شان داشته باشند . و چنین هم بود . زمانی برادرهای بزرگتر با اشتغال به کاری این وظیفه را انجام می دادند و زمانی نیز خواهر و مادر از راه دوک ریسی کمک خانواده در تأمین معاش بودند . خود رفیق نیز در این قبیل کارها شرکت فعال می کرد . او در بزرگی خاطره روزهایی را بیاد می آورد که از صبح تا شب روشنائی آفتاب را نمی دید زیرا همراه پدر به چاه کنی می رفت و در عمق چندین متری زمین پایه پای پدر کار می کرد .

شغل های چاه کنی و میرابی ایجاب می کرد که پدرش بطور مداوم با آب سر و کار داشته باشد و شبها نیز کنار آب بخوابد از این رو مبتلا به پادرد شدیدی شده بود که او را از کار کردن باز می داشت . بدین ترتیب پدر در سراسر زندگی مدام فقر و رنج را تجربه کرده بود . با اینهمه از آنهایی نبود کسه زندگی سرا پا رنجش را سر نوشتی آسمانی به حساب آورد . او سبب تیره روزی خود و میلیونها کارگر نظیر خود را به خوبی می شناخت و می دانست که دشمن طبقاتی اش روی همین زمینی بسر می برد که او و تمام زحمتکشان دیگر هم در آن زندگی می کنند . بدین گونه فقر و زحمت بی پایان از آغاز عمرش ، نقش آموزشی را داشت که در شناساندن واقعیات جامعه طبقاتی به او یاری کرده بود . پدر در عین بیسوادى از آگاهی سیاسی برخوردار بود . به همین دلیل از هر راه ممکن برای مبارزه با دشمن تلاش می کرد . در وقایع سالهای ۲۵ - ۲۴ و تشکیل فرقه دمکرات در آذربایجان او در صف خلق بود و بعد از یورش وحشیانه

نیروی دولتی و کشتار مبارزین صدیق ، خانه کوچکش پناهگاهی برای مبارزین راستینی که از دست دژ حیمان خود را رها کرده بودند محسوب می شد . مسائلی که در خانواده رفیق مطرح میگشت ، رنگ سیاسی داشت و اغلب خاطراتی را شامل می شد که ماهیت بهره نشا ، شرح ستمگریهای آنان و ستم کشی های توده افراد محروم و زحمتکش جامعه را بیان می کرد .

مخاطب های فراوان از يك سو و تضاد روحیه آزادگی با شرایط اسارت بار موجود ، از سوی دیگر ، پدر را موجودی خشن با آورده بود تا حدی که می شد او را بد خلق به حساب آورد . سرکوب شدن تعایلات مبارزه حیوانه ، او در اجتماع ، به صورت خشنونت و سردی رفتار با افراد خانواده جلوه گر می شد و شعره چنین رفتاری این بود که با اینکه افراد خانواده یکدیگر را بسیار دوست می داشتند اما هیچکدام محبت خود را بیگدیگر ابراز نمی داشتند . از اینرو آنها شخصیت هایی با اعتماد بنفس بدون توقع حمایت و نوازش در هر زمینه بار می آمدند . رفیق بهروز با شرکت در کار پدر روز به روز با واقعیات خشن و سختی که زندگی خودش و میلیونها مردم را در گرفته بود بیشتر آشنا می شد . کم کم پدر در اثر پادرد شدید از کار افتاده شد و نتوانست خانواده هفت نفری آنها را سرپرستی کند . باین خاطر رفیق بهروز با وجود استعدادش و علاقه ای که با ادامه تحصیل داشت ، مجبور شد در ۱۶ سالگی ترك تحصیل کند و برای معیشت گرفتن نقش فعال تر در تأمین معاش خانواده ، شغل معلمی را انتخاب نماید . برای این منظور در دانشسرای مقداتی تبریز نام نویسی کرد . دوره باصطلاح آموزشی دانشسرا دو سال بود . بعد از طی این دو سال رفیق بهروز معتمد می شد که خدمت آموزگاریش را حداقل تا پنج سال در روستاها بگذراند . آموزشهای سخره ای که در دانشسرا به آنها می دادند خشم رفیق را بر می انگیزت . او کسه در دیستان مثل هر کودک آذربایجانی با زحمت و سختی نوانسته بود زبان فارسی را بیاموزد و از طرفی تحت تاثیر فضای سیاسی خانواده از ستم فرهنگی که به خلق آذربایجان روا میشود آگاهانه رنج می برد اکنون می دید که خودش باید عاملی برای اجرای این ستم فرهنگی باشد . تحمل این وضع برای رفیق دشوار بود بطوریکه او هرگز در دوران تحصیل کودک آرام و مطیع نبود در دانشسرا

نیز نمی توانست موجود تسلیم شده ای باشد و بهر شکل که توانائی داشت سعی می کرد این نارضائی خود را ابراز کند بخصوص که محیط دانشسرا محیط خفقان آوری بود و آقای ناظم حق داشت به بهانه های مختلف دانش آموزان را که در آینده نزدیکی قرار بود معلم شوند زیر سیلی و مشت و لگد بگیرد و یا حتی با چوب و ترکه بزند . به غیر از رفیق بهروز رفقائی مثل صمد بهرنگی و کاظم سعادتئی نیز در دانشسرا دوره آموزگاری می دیدند ، آنها را نیز فشار اقتصادی و اداریه ترك تحصیل نموده بود . این سه رفیق خیلی زود متوجه شدند که راهشان یکی است . از این جهت با هم جوش خوردند و بزودی سه رفیق جدا نشدنی گشتند . از این بیمد زندگی رفیق بهروز با زندگی این دو رفیق پیوند خورد . بعد از اتمام دوره دانشسرا رفیق بهروز که ۱۸ سال بیشتر نداشت معلم روستاهای آذربایجان شد . در اینجا بود که اعتقادش به پوشالی بودن پایه های حکومت سر سپرده امپریالیسم پیش از پیش محکوم شد و شکل منطقی تئوری وجود گرفت . وقتی رفیق از دانشسرا به روستا رفت ، متوجه شد که تمام تعلیمات مریبان دانشسرا مسخره و بی ارزش بوده است .

در دانشسرای که می خواستند معلم برای روستا تربیت کنند کتابهای جان دیوئی و بقیه روانشناسان امریکائی را تدریس می کردند . در شرایطی که ایسین معلم های جوان باید به روستاهای دور افتاده ای می رفتند که کسی حاضر نبود خرج کاهگل کردن سقف کلاس را که چکه می کرد بعهده بگیرد ، زیرا که ساختمان مدرسه جزو ملک اداره آموزش و پرورش محسوب نمی شد و خود اهالی آنرا ساخته بودند و یا یک معلم باید به چند کلاس آنهم در یک اطاق درس می داد ، برای آنها از ایجاد کلاس آزاد ، فلانل بورد ، تخته سیاه لولا دار تا شو ، مقدار اکسیژن لازم برای هر شاگرد در ساعت و اندازه گیری قد و وزن بچه ها با وزن سنج و قد سنج صحبت کرده بودند . رفیق می دید در حالی که در کتب آموزش دانشسرا از چاقی و لاعری غیر عادی یا زیاد وزنی زننده صحبت می شود مسائل واقعی معلمین روستا این است که آیا فلان شاگرد که درسوز و سرما از فلان ده که مدرسه ندارد یا کسان به مدرسه دهشان آمده صبحانه یک تکه نان و پنیر خورده یا نه چه بسا شاگردش که شب قبل شام نخورده و صبح هم

صبحانه نخورده بود وسط کلاس نقش زمین می شد . و رفیق که معنی ستم طبقاتی و بهره کشی را از پدرش آموخته بود و در سراسر زندگی نیز تجربه کرده بسو د اینک تجربیاتش را بارورتر می کرد . او که عشق شدیدی نسبت به خلق رنج دیده در قلب جوانش حس می کرد با شور و علاقه به آموزش کودکان روستائی پرداخت به زودی رفقا صمد ، بهروز و کاظم تصمیم گرفتند که تمام تعلیمات دانشسرا را به فراموشی سپارند و برای پرورش کودکان روستائی شیوه های نوینی بر اساس تجربیات مستقیم خود ابداع کنند . تلاشی که آنها برای آموزش کودکان روستائی بخرج می دادند و جوششی که با دهقانان داشتند آنها را بین مردم روستاها معروف و محبوب ساخته بود . زندگی با خلق زحمتکش و جوشش با او انگیزه های مبارزاتی را در رفقا استحکام می بخشید و پیوندشان را با خلق عمیق تر و ریشه دار تر می ساخت . بخصوص که رفقا با برخورد های جستجوگرانه و فعال خود به تحقیقات راجع به روستاهای اطراف نیز می پرداختند و روستا گردی یکی از برنامه های منظم آنان بود . بعضی از گزارشهایی که رفقا از دیدار از روستاها نوشته اند در مجموعه مقاله های رفیق صمد بهرنگی به نام مشترک صمد و بهروز به چاپ رسیده است . البته مقاله های مذکور مربوط به آغاز کار تحقیقات روستائی رفقا است . بعدها رفقا کارهایشان را که از هر لحاظ کاملتر و پخته تر شده بود به چاپ نمی رساندند بلکه آنها را مخفیانه در اختیار دوستان خوبی قرار می دادند که اکثرا به رفقای آینده تبدیل شدند گزارشش که رفیق بهروز در باره روستاهای قره باغ نوشته است از جمله این تحقیقات بعدی است .

به این ترتیب رفیق بهروز از آغاز جوانی در کوره تجربه قرار گرفت و با هم راهی دوستان بسیار خوش بر زمینه شرائط بسیار مساعدی که از لحاظ رشد خصلتهای انقلابی در کنارش بود رشد سیاسی خود را آغاز نمود . او بسا همراهی رفیق صمد که نامش از زندگی مبارزاتی رفیق بهروز جدا نیست و رفقا دیگر در شرایطی که تاریکی خفقان همه جا را فرا گرفته بود و کورسوی حرقه ای از مبارزه سیاسی در میهن ما دیده نمی شد جوانه های امید و ایقان به مبارزه را در قلبهای چون آتش خود پرورش می دادند و با کوششی خستگی ناپذیر کار می کردند . آنها صادقانه عقیده داشتند : " هر نوری هر چقدر هم

کوجک باشد ، بالاخره روستائی است . این جوان پرتور کسه در اطرافیان خود فقط یاس و بدبینی مشاهده می کردند و هیچ زمینه مساعدی برای کار سیاسی با آنان نمی یافتند ، برای به جریان انداختن انرژی انقلابی خود راه پرورش کودکان روستائی را برگزیدند . اکنون نام صمد و بهروز در بسیاری از روستاهای آذربایجان زبانزد جوانان است . جوانان روستائی آموزگاران راستین خود را بیاد می آورند که در کلاس درس و در حیات مدرسه ، در کوجه های ده و در مزعه و حلاصه در همه جا با روی کشاده به آنها آموزش می دادند و هرگز آثار خستگی بر چهره شان نمودار نمی گشت . آموزگاران که از فیس و افاده میرا بودند ، روی خاک کنار بچه ها می نشستند و با آموزشهای خود دنیای نوینی برای آنها می گشودند . رفیق شهید اصغر عرب هریسی و رفیق عبداللکه افسری که با محکومیت به حبس ابد در زندان بسر می برند ، از زمره این جوانان بودند .

در کنار این کار خستگی ناپذیرشان با کودکان روستائی رفقا به کارهای روشن گرانه ادبی نیز اشتغال داشتند .

رفیق بهروز به زبان انگلیسی تسلط داشت ، تا حدی که یک مترجم خوب به شمار می آمد . از او ترجمه های بسیاری بجا مانده که بعد از شهادتش با نام مستعار " بهروز تبریزی " منتشر می شود . کتابهای افسانه های اینا - لیائی اثر ماکسیم گورکی و زندگی و آثار " شون اوکیسی " نویسنده ایرلندی از ترجمه های رفیق بهروز است . هدف رفقا در فعالیتهای ادبیشان اثر گذاری روی روشنفکران جوان و صادق بود . با فعالیت های رفقا در تبریز روزنامه های بنام مهد آزادی آدینه منتشر شد که بسیاری از ترجمه های رفیق بهروز در آن به چاپ می رسید . رفقا در مقالاتی که در مهد آزادی می نوشتند از طریق تحلیل ستم مرهنگی که به خلق آذربایجان روا می نمود - مساله ای که برای روشنفکران خیلی بیشتر از مساله نان قابل درک و ملموس بود و می توانست نقش نیروی محرکه برای آغاز حرکت سیاسی آنها را داشته باشد - سعی می کردند روشنفکران شرقی را به ایفای نقش تاریخی خود تشویق نمایند . از این رو قسمتی از فعالیتهای ادبی رفقا صرف یاد گرفتن فنی زبان ترکی ، دستور زبان آن ، ادبیات کبسی

و شفاهی آن می گردید . رفقا برای جمع آوری ادبیات شفاهی آذربایجانی (فولکلور آذربایجان) به دور افتاده ترین روستاها سفر می کردند و ساعتها پای صحبت پیرمرد های ده نشسته قصه و ترانه و بایاتی (دوبیتی) جمع می کردند و نتیجه تحقیقات خود را در روزنامه " مهد آزادی " یا روزنامه های نیمه شرقی علنی به چاپ می رساندند . رفقا با بعضی از روشنفکران که نفوذ و اعتبار در این روزنامه ها کسب کرده بودند دوستی داشتند و این دوستان صاحب نفوذ چاپ آثار آنها را بسادگی پذیرا می شدند . یکی از تالیفات ارزنده رفقا در این زمینه افسانه های آذربایجان است که بوسیله رفقا بهروز و صمد در دو جلد تنظیم شد . در اینجا این تذکر لازم است که رفقا ناسیونالیستهای کوتاه نظری نبودند که تصور کنند جنبش آذربایجان جدا از جنبش دیگر خلقهای ایران زیر شعارهای ملی که شعارهای خرده بسوز و واژی است می تواند بهروز شود . آنها همانطور که رفیق شهید علیرضا نابدل در اثر بر ارزش " آذربایجان و مساله ملی " تصریح کرده است عقیده داشتند که خلقهای ایران فقط در سایه یک مبارزه مشترک بر علیه دشمن مشترک خواهند توانست به آزادیهای دمکراتیک ، از جمله آزادی ملی برسند و شعارهای شرقی ملی تنها به تبعیت از شعارهای طبقاتی می تواند مطرح شود .

نکته شایان توجه این است که رفقا به ضرورت کاربرد رهبر زمینه ای که معتقد میشدند بخاطر صداقت انقلابی کم نظیرشان با تمام وجود به کار بیکرو متعهدانه در آن زمینه می پرداختند و در این راه هیچ چیز نمی توانست مانع آنها شود . نه توبیخ های مکرر اداره آموزش و پرورش ، نه غرغره های رئیسهای کدائی اداره و نه تهدید های غیر مستقیم و مستقیم سازمان امنیت ، هیچکدام نمی توانست اندک تردید و تزلزل در رفقا بوجود آورد و دقیقاً همین خصلت باعث رشد آنها در زمینه های مختلف می شد .

ولی بالاخره بن بست سیاسی که همه نیروهای مبارز در اواخر دهه ۴۰ به آن رسیده بودند ، می بایستی روی محفل شرقی و فعال این رفقا نیز اثر بگذارد ، همینطور هم شد ، منتها این بن بست اثر منفعل کننده روی آنها باقی نگذاشت ، بلکه راه خروج از بن بست بوسیله رفیق صمد در کتاب " ماهی سیاه کوچولو " مطرح گشت . کتاب " ماهی سیاه کوچولو "

ضرورت مبارزه مسلحانه، پیش‌آهنگ، ضرورت از جان گذشتن و فدائی بودن را عنوان کرد: "... مهم این است که زندگی یا مرگ من چه اثری در زندگی دیگران داشته باشد" (نقل از کتاب ماهی سیاه کوچولو). کتاب ۲۴ ساعت در خواب و بیداری نیز از آرزوی بدست گرفتن مسلسل سخن می‌گوید: "... دلم می‌خواست مسلسل پشت من باشد" (نقل از کتاب ۲۴ ساعت در خواب و بیداری) و درست بعلت همین آمادگی‌های ذهنی "شاخه تبریز" از اولین گروههایی بود که به سازمان چریکهای فدائوسی خلق پیوست و توانست رفقای برجسته‌ای چون رفیق علیرضا نابدل، رفیق بهروز دهقانی، رفیق اشرف دهقانی، رفیق کاظم سعادت‌تی، رفیق محمد تقی زاده و رفیق اصغر عرب هرسی بپرورد. شاخه تبریز یک عملیات چریک شهری را نیز با موفقیت اجرا کرد. این عملیات به کلانتری ۵ تبریز و صادره مسلسل نگهبان آن بود که رفیق بهروز دهقانی در آن شرکت فعال داشت. این عملیات اثر بسیار مثبتی در خدشه دار کردن سلطه مطلق دشمن گذاشت. بعد از این عمل پیر مرد زحمتکشی از اهالی تبریز می‌گفت: "گرفتن مسلسل از پاسبان به منزله گرفتن قلم از دست شاه است". هزارها افسوس که رفیق صد زنده نبود تا در صادره مسلسل کلانتری تبریز شرکت کند و آرزویش را تحقق یافته ببیند.

بعد از دستگیری رفیق نابدل رفیق بهروز از تبریز به تهران آمد و بعنوان کادر حرفه‌ای و مخفی به مبارزاتش ادامه داد. رفیق بهروز در اردیبهشت ماه ۱۳۵۰ هنگام یک ارتباطگیری، در سر قرار دستگیر شد. با اینکه وی کاملاً محاصره و غافلگیر شده بود اقدام به کشیدن اسلحه نمود و چند نفر از مزدوران را مجروح کرد.

حماسه پرشکوه زندگی او پس از دستگیری به اوج خود رسید. وی پس از تحمل یازده روز شکنجه، هنگامیکه جداره‌های کلبه‌هایش از شدت ضربات مشت و لگد پاره شده و قلبش بسختی آسیب دیده بود با لبان فرو بسته و مشتان گره کرده شهید شد. وی در زیر وحشیانه‌ترین شکنجه‌ها کلمه‌ای از اسرار سازمان بر زبان نراند. مزدوران شکنجه‌گر در حالیکه با حرص دیوانه وار او را

شکنجه می‌کردند و از خشم ناشی از شکنجه شدن غرور خویش بخود می‌پیچیدند با ناامیدی تمام به او فحش می‌دادند که ... پس تو با کدام شکنجه به حرف در می‌آیی دیگر چه شکنجه‌ای را باید بکار ببریم که تو حرف بزنی!

براستی برای اثبات عجز و ناتوانی دشمن در مقابل اراده و ایمان یک انقلابی پاک باخته به خلق چه چیزی گویا تر از این می‌تواند باشد:

اقرار دشمن به ضعف خویش. لازم است در پایان نظری هم به گفته‌ی رفیق اشرف درباره رفیق بهروز از کتاب حماسه مقاومت بیفکنیم:

"در زندگی گذشته، ما رفیق بهروز بعلت داشتن خصوصیات انقلابی عشق می‌ورزیدیم و او را بیش از حد دوست داشتیم. شادی ما موقعی بود

که رفیق بهروز را پیش خود می‌دیدیم. بخاطر دارم که بطور وقتی ویژه مخصوص در زندان او را می‌شنیدیم، خوشحالی‌چهره‌مان را فراموش می‌کردیم و با یک جست و با شوق فراوان بطرف در می‌دیدیم. رفیق بهروز کسی بود که تمام نیازهای

زندگی ما را چه مادی بجه معنوی برآورد می‌کرد. او راه انقلاب، راه رهائی نهائی توده‌ها را از قزنها اسارت در مقابل چشم‌انمان می‌گشود. و به ما

یاد می‌دهد که چگونه باید این راه را تا آخر با استواری و ایمان به پیمائیم. او در هر فرصتی هر چند کوتاه، برایمان از مارکسیسم حرف می‌زد. آنهم با

چه زبان ساده‌ای و در مقابل یک سؤال کوچک ما چه با اشتیاق و حوصله‌ی تمام از مسائل مختلف صحبت می‌کرد. هیچ حرکت، هیچ حرف رفیق بدون

ارتباط با هدف مقدس زندگیش نبود. معتقد بود که حتی به مادر پیر و بسی سواد هم می‌شود مارکسیسم تعلیم داد. بهین دلیل هر وقت فرصت دست

می‌داد، این کار را می‌کرد. چه فزاین مثالهای ترکی بلد بود که در آنها قوانین دیالکتیک بصورتی ساده بیان شده بود. و خود شعارهایی بودند پس

هیچ: "بولاناسا، دورولماز" (تا در گونی یا انقلاب صورت نگیرد، زلالت بدست نمی‌آید). و مثال "ال چک می بین ال چکمز، گرک جان

چکدردی" شعاری بود که همیشه آنرا بیان می‌کرد. مفهوم آن به فارسی چنین است: "رهروی راستین هرگز از رهروی نماند، مشکلات را به جان باید

بزند..."

سرا پای وجود رفیق بهروز برای ما عشق و ایمان مجسم بود ،
عشق به تنه های محروم سراسر جهان و ایمان به
پیروزی نهائی انقلابهای آنها .



رفیق علیرضا نابدل

رفیق علیرضا نابدل از همزمان صمد و بهروز بود . در سال ۱۳۴۷ او
توسط صمد بهرنگی به رفیق پویان معرفی شد . ادامه این آشنائی در تابستان
همین سال به ایجاد هسته مرکزی شاخه تبریز ، متشکل از نابدل ، بهروز دهقانی
و منصف فلکی انجامید .

رفیق نابدل در توسعه شاخه تبریز فعالانه شرکت کرد و اواخر زمستان ۴۹ به
اتفاق رفقا پویان و اشرف دهقانی در یک تیم چریکی فعالیت میکرد که مسئول چاپ
و بخش اعلامیه هائی بود که در رابطه با عملیات انقلابی و یا مناسبات دیگر
می پایستی بین مردم منتشر شود . این مسئولیت اصلی تیم بود . اما در صورت
لزوم وظایف دیگری را به عهده میگرفت .

اواخر فروردین سال ۵۰ رفیق نابدل برای پخش نخستین اعلامیه های
سازمان چریکهای فدائی خلق و چسباندن آن بدیوار کوچه ها از خانه تهیه خارج
میشود . او همراه رفیق جواد سلاخی بوسیله موتور سیکلت حرکت میکرد و مسئول
چسباندن اعلامیه ها بدیوار بودند . هنگامیکه رفقا مشغول چسباندن اعلامیه ها
بدیوار بودند یک استوار بازنشسته ارتش آنها را می بیند و شروع بفریاد زدن میکند .
رفقا فوراً پشت موتور نشسته و فرار میکنند . ولی چون آن محل را قهلابخوبی
شناسائی نکرده بودند ، داخل کوچه ای میشوند که به روبروی کلانتری خیابان
پامنار باز میشد . هنگامیکه رفقا از کوچه خارج میشوند با نگهبانهای کلانتری
مواجه میشوند که بدنیال فریاد های استوار مزبور ، برفقا تیر اندازی میکنند .
رفقانیز متقابلاً به تیر اندازی پاسخ میدهند . در این زد و خورد رفیق نابدل
تیر خورده و بییهوش میشود و نمیتواند خود را بکشد .

رفیق نابدل به بیمارستان شهربانی منتقل میشود . همانجا با پیکر تیگر
خورده به شکنجه وحشیانه او میرسد ازند . مقاومتی که رفیق در نخستین روزهای
دستگیری از خود نشان داد افسانه وار بود . و خود دشمن را نیز به تحسین و
تعجب واداشته بود . باو گفته بودند ، اگر حرف نزن ، گلوله را از پایست در

نمی آوریم . و او دلاورانه پاسخ داده بود : " تیر مال شمع است و حرف مال من . من آنچه را که متعلق بخلقم و من است ، حفظ خواهم کرد " .
جلادان سازمان امنیت خشمگین از سکوت و مقاومت دلیرانه او برضربه های شلاق می افزودند .

نابدل در زیر ضربات شکنجه مجدداً بیهوش شد . سرانجام زخمهایش را بخیه زدند . او بمجرد بیهوش آمدن با چنگک بخیه ها را بقصد خودکشی شکافت ، ولی بلافاصله دستش را گرفتند .

در همین روزها یکبار هم با استفاده از لحظه کوتاهی از غفلت نگهبانان ، خود را از طبقه سوم بیمارستان شهرستانی با سر به پائین انداخته بود . او می خواست بدینوسیله خودکشی کند تا اسرار جنبش را فاش نسازد . اما این بار هم زنده مانده و فقط بخیه های شکمش پاره شده بودند . او با دست خود سعی کرده بود تا روده هایش را بیرون بریزد و بدینوسیله خودکشی کند . اما مزدوران سررسیده و مانع این کار شده بودند .

وقتی درخیمان شاه باو گفتند همه اعضای سازمان را دستگیر ساختیم و بسزودی شما را تیرباران خواهیم کرد ، با تمام احساسات انقلابیش گفته بود : " این مهم نیست ، ما در مقابل دشمن می شکیم ولی هرگز خم نمی شویم ! " او چندین روز در برابر شکنجه های وحشیانه مزدوران مقاومت کرده و یک کلمه برای آنها از اسرار جنبش بروز نداده بود و حتی آدرس خانه تبعی را هم بعد از بیست روز گفته بود که رفقای هم تبعیض خانه را تخلیه کرده بودند .

سرانجام رفیق نابدل در ۲۲ اسفند سال ۵۰ همراه با ده تن دیگر از همراهان دلاور خود ، اعضای سازمان چریکهای فدائی خلق ، بدست آدمکشان شاه بشهادت رسید .

رفیق نابدل از رزمندگان دلیر ، جنگنده و مقاوم جنبش نوین انقلابی ایران و یکی از چهره های درخشان جنبش فکری و ادبی خلق آذربایجان و خلقهای ایران بود . او در فعالیتهای ادبی - مبارزاتی در تبریز با صمد بهرنگی و بهروز دهقانی همکاری میکرد . و نوشته های با ارزشی از او بجای مانده است .

تحلیلی که رفیق نابدل از مسئله ملی در مقاله خود تحت عنوان " آذربایجان

و مسئله ملی " کرده است گویای دید پرولتری و بینش مارکسیستی این رفیق میباشد . رفیق پرولتاری رسالت پرولتاریا را در حل مسئله ملی بیان کرده ، رابطه مسئله ملی و مبارزه طبقاتی را چنین می آورد :

" ما با صبر و حوصله برای کارگران و روشنفکران با صداقت تمام ملت های ایران و با توضیح و عمل ، اثبات خواهیم کرد که اولاً بدون وحدت انقلابی پرولتری در مقیاس کشوری ، پیروزی بردشمن طبقاتی ممکن نیست . ثانیاً هیچیک از ملتها برتر نیستند و برای نیل به پیروزی بر امپریالیسم و ارتجاع میتوانند و باید زیر پرچم پرولتاریا متحد شوند . این امری است عینی . غریزه طبقاتی اینرا به تمام طبقات مستمندیده ملتها می آموزد و ما باید جریان آنها تسریع کنیم . ما مسلماً هرگونه گرایش مغایر با وحدت پرولتاریا و وحدت خلق را نابود خواهیم ساخت . با این اعتقاد بود که رفیق نابدل به جنبش نوین کمونیستی ایران پیوست و در راه تدارک و رشد آن تا آخرین لحظه حیات خود مبارزه کرد و سپس شهید شد .

رفیق نابدل ایمانی خلل ناپذیر به رهائی خلق ، از بهره کشی استثمارگران ، و اعتقادی راسخ به پیروزی پرولتاریای انقلابی جهانی داشت .

یادش بما نیسرو می بخشد
بکوشیم راه او را دنبال کنیم



"...دلم میخواست مسلسل پشت
شیشه مال من باشد."

(کتاب ماهی سیاه کوچولو)
" هزارها افسوس که رفیق صمد زنده
نبود تا در مصداق ره مسلسل کلانتری
تبریز شرکت کند و آرزویش را تحقق
یافته ببیند .
(نبرد خلق شماره پنجم)

رفیق صمد بهرنگی بایهروز دهقانی و
کاظم سعادتی در د انتمراهه دوره
بودند . این رفقا در شرایطی که تاریکی
خفقان همه جا را فرا گرفته بود و کورسوی

رفیق صمد بهرنگی

جرقه ای از مبارزه سیاسی در میهن ما دیده نمیشد جوانه های امید و ایمان به مبارزه را
در قلبهای چون آتش خود پرورش میدادند . آنها صادقانه عقیده داشتند :
" هر نوری هر چقدر هم کوچک باشد ، بالاخره روشنائی است ."

رفیق صمد در کتاب " ماهی سیاه کوچولو " راه خروج از بن بست سیاسی که همه نیروهای
مسلحانه پیشاهنگ ، ضرورت از جان گذشته و فدائی بودن را عنوان کرد :
" ... مهم اینست که زندگی یامرگ من چه اثری در زندگی دیگران داشته باشد ."

در اوائل سال ۴۷ پویان با صمد بهرنگی در جریان فعالیتهای ادبی آشنا شد . صمد
در تبریز رفقای زیادی داشت . صمد چند تن از رفقای خود را به پویان معرفی کرد . از
جمله آنها بهروز دهقانی بود . در اواخر تابستان سال ۴۷ پویان برای تشکیل هسته ای
در تبریز همراه یکی از اعضای گروه به آنحرف رفت . در این موقع خبر غرق شدن صمد بهرنگی
در ارس رسید . پویان بایهروز دهقانی ، علیرضا نابدل و مناف فلکی تبادل نظر کرد و در
نتیجه در اواسط سال ۴۷ هسته مرکزی تبریز از این سه تن تشکیل شد .

رفیق مجید احمدزاده



از اعضای فعال سازمان چریکهای فدائی
خلق بود که در تابستان ۵۵ دستگیر
گردید و در زمستان همانسال همسراه
برادر مبارز خود محمود احمدزاده و
چهار رفیق دیگر تیرباران شد .



رفیق جواد سلاخی

(۱۳۵۰ - ۱۳۲۳) در بهار سال
پنجاه ضمن پخش اعلامیه مورد تعقیب
پلیس قرار گرفت و بعد از درگیری
مسلحانه با گلوله خویش ، بزنندگی
خود پایان داد .



رفیق شاهرخ هدایتی

یکی از اعضای سازمان چریکهای فدائیی خلق که در آبان ۵۰ دستگیر شد. او در زیر وحشیانه ترین شکنجه ها که باعث کور شدن چشمنمایش گردید، بدون آنکه کوچکترین اطلاعی بدشمن بدهد، قهرمانانه شهید شد.

رفیق غلامرضا گلوی

از اعضای سازمان چریکهای فدائیی خلق بود. در سال ۵۰ دستگیر شد، و در اسفند همان سال همراه پنج تن دیگر از همزمانش تیسرباران شد.

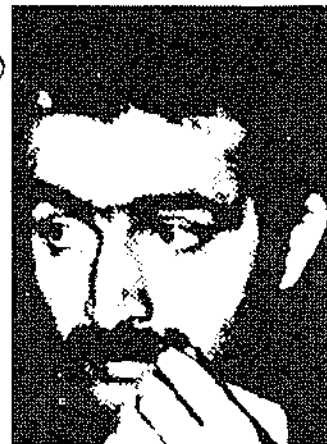


رفیق حاجیان سه پله

از اعضای فعال سازمان چریکهای فدائیی خلق بود. در سال ۵۰ دستگیر شد و در اسفند همان سال همراه با رفیق دیگر تیسرباران شد.

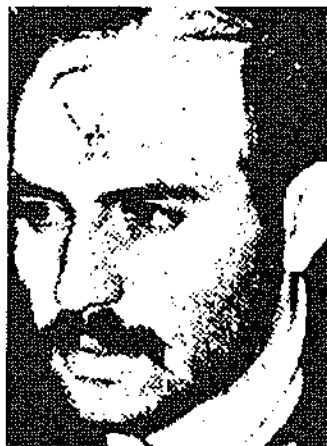
رفیق اسداله مفتاحی

(با وجود دلبستگی به خانواده)
از اعضای سازمان چریکهای فدائیی خلق که در تابستان سال ۵۰ دستگیر شد و در زمستان همانسال همراه برادر همزمش عباس مفتاحی و چهار چریک قهرمان دیگر تیسرباران شد.



رفیق حمید توکلی

یکی از اعضای سازمان چریکهای فدائیی خلق که در بهار ۵۰ دستگیر شد و بعد از تحمل شکنجه های زیاد در اسفند ۵۰ تیسرباران گردید.



از انتشارات " ۱۹ بهمن "

* آنچه يك انقلابي بايد بداند " نوشته انقلابي علي اكبر صفائي فراهاني،
فرمانده دسته جنگل در نبرد سپاهك (چاپ اول و دوم)

* ۱۹ بهمن تفويك شماره ۱ شامل سه مقاله تحت عنوان : در
باره منشي سياسي و كارتوده اي - در باره حزب طبقه كارگر
در ايران - در باره وحدت و نقش استراتژيك چريكهاي فدائي
خلق

* ۱۹ بهمن تفويك شماره ۲ شامل يك رساله تحت عنوان : چگونه
مبارزه مسلحانه توده اي ميشود

* ۱۹ بهمن تفويك شماره ۳ شامل يك رساله تحت عنوان :
فيمرئين مسائل جنبش انقلابي ما در لحظه كنسولسي
شماره مخصوص ۱۹ بهمن بمناسبت پنجمين سالگرد رستاخيز
سپاهك

* ۱۹ بهمن تفويك شماره ۴ ، در باره گروه حزبي - ظريفسي
پشتار جنبش مسلحانه ايران (چاپ اول و دوم)

* ۱۹ بهمن تفويك شماره ۵ شامل بخش اول رساله : جمع
بندي مبارزات سي ساله اخير ايران

* ۱۹ بهمن تفويك شماره ۶ شامل بخش دوم جمع بنسدي
مبارزات سي ساله اخير ايران

* تز گروه حزبي - مسائل جنبش ضد استعماري و آزاد بيش خلق
ايران و عمده ترين وظايف كمونيستهاي ايران در شرايط كنسولسي
(چاپ اول و دوم)

رفيق محمد سوالوني



از اعضای سازمان چریکهای فدائی خلق
بود. در سال ۵۰ دستگیر شد، در وخیمان
شاه هر دو پای او را با دیلم شکستند و
در اسفند همان سال همراه سه رفیق
دیگر تیرباران شد.



رفیق سعید آریان

همسر هم‌رزم شهین توکلی، از اعضای
سازمان چریکهای فدائی خلق بود، که در
موقع تعویض خانه تبعی، بجهت همراه
نداشتن اسلحه، دستگیر و در زمستان ۵۰
تیرباران شد.

رفیق بهمن آژنگ



از اعضای فعال سازمان چریکهای فدائی
خلق بود. در سال ۵۰ دستگیر شد،
و در اسفند همان سال همراه چند تن
از رفقای هم‌رزمش تیرباران شد.